

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزَائِكُمْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بسم الله الرحمن الرحيم

نورالارباب

فی توجہ

فتوح الغیب

مترجمہ حضرت واقف حقائق کاشف دقائق آفتاب بہمان و رایت ماہتاب شہستان ہدایت
 اسوۃ العالمین زبدۃ الکاملین جامع حقائق صدیقی و معنوی حضرت مولانا شاہ حمایت علی علوی
 قلندر کاکوروی تصحیح حضرت فلک رفعت نادرہ آوان نتیجہ نوع انسان تیرہ برج باطنی گوہر درج
 کاظمی حقیقت منظر حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر باجارت یادگار دودمان حضرت مترجم
 عالیقدر والا گرجناپ مثنوی الرضا علی صاحب شرر کاکوروی بفرمایش لائق مع و ستایش
 مقبول رب احد جناب مثنوی امیر احمد سلمہ اللہ الصمد رئیس کاکوری

بہتمام

احقر انام قاری محمد عبد الولی غفا اللہ عنہ خلف علامہ آسی و لانا محمد عبد العلی ہدایت نور اللہ تیرہ

مطبعہ مطبعہ الکتاب و المطبعہ
 مطبعہ مطبعہ الکتاب و المطبعہ

فهرست مکتب مستطاب نواریب فی تجرید الخب

ردیف	مضمون	ردیف	مضمون	ردیف	مضمون
۱	حالات مختلفه حضرت ترمذی قدس سره	۲۴	مقاله بیستم در بیان تعلیم	۲۵	مقاله بیست و یکم در بیان مطالب
۲	مقاله اولی در بیان اینکه هر مومنی	۲۵	حقیقت انقطاع	۲۶	کاوال فقران کیون کفر
۳	و تمام احوال خود سمع ضروری است	۲۶	مقاله شانزدهم در بیان معنی از	۲۷	مقاله سیام در بیان جود الخیر و فرغ
۴	مقاله دوم در بیان اتباع	۲۷	اعتماد بر خلق و اسباب	۲۸	مقاله سی و یکم در بیان دفع غفیل قلب
۵	سنت و ترک بدعت	۲۸	مقاله بیست و دوم در بیان معانی	۲۹	مقاله سی و دوم در جواب از شبهه عدم
۶	مقاله سوم در بیان کیفیت	۲۹	وصول الی الله	۳۰	بقا صحت و نجات مال و منال
۷	بتلا و بنده به بلا و علاج آن	۳۰	مقاله بیست و سوم در بیان معانی خدا	۳۱	مقاله سی و سوم در بیان قسام مردم
۸	مقاله چهارم در مراتب موت از	۳۱	مقاله نوزدهم در بیان اقبال و عده	۳۲	که بر چهار نوع اند
۹	خلق و مبادا داده	۳۲	جناب باری وقت صنعت بیان شد	۳۳	مقاله سی و چهارم در بیان دفع کردن
۱۰	مقاله پنجم در تشبیه حال دنیا و شغال	۳۳	مقاله بیست و چهارم در بیان قول حضرت	۳۴	ساکک عقیقه فکایت خود را از
۱۱	ارسل دنیا بآن	۳۴	مقاله بیست و پنجم در بیان قول حضرت	۳۵	بروردگار وقت نوشت شدن مقصود
۱۲	مقاله ششم در بیان قضا از خلق	۳۵	مقاله بیست و ششم در بیان صلی الله علیه و سلم	۳۶	مقاله سی و پنجم در بیان درج بترک
۱۳	و هوای نفس	۳۶	مقاله بیست و هفتم در بیان مالا یریک	۳۷	رضعت و اختیار عزیمت
۱۴	مقاله هفتم در بیان خروج ساکک	۳۷	مقاله بیست و هشتم در بیان نیک و حق	۳۸	مقاله سی و ششم در بیان گردانیدن کار
۱۵	از نفس و هوای داده	۳۸	مقاله بیست و نهم در بیان راد و خوب	۳۹	آخرت راس المال و دنیا را قطع و دی
۱۶	مقاله هشتم در بیان نفی اختیار	۳۹	مقاله بیست و دهم در بیان ابتلا	۴۰	مقاله سی و هفتم در بیان منع حسد
۱۷	و تسلیم نفس الکی	۴۰	حضرت عروجل بنده مومن بر قدر	۴۱	باز به میان خود
۱۸	مقاله نهم در بیان کشف و	۴۱	ایمان و دی	۴۲	مقاله سی و هشتم در بیان صدق و اخلا
۱۹	مشاهده و افعال	۴۲	مقاله بیست و یکم در بیان قنات	۴۳	باحق تعالی
۲۰	مقاله دهم در بیان مخالفت نفس	۴۳	مقاله بیست و دوم در بیان حسن	۴۴	مقاله سی و نهم در بیان گرفتن از رزق
۲۱	مقاله یازدهم در بیان جبر و تصیر	۴۴	از گناه و خوف حق تعالی	۴۵	با وجود هوای نفس و بغیر از بی
۲۲	در حالت فقر و وقت خوابش کجاست	۴۵	مقاله بیست و سوم در بیان تسکین	۴۶	مقاله سی و دهم در بیان منع سائل از رزق
۲۳	مقاله دوازدهم در بیان افعال مسلک	۴۶	فقیر نیل بالظاف ملک جلیل	۴۷	کردن دی نفس خود را و گرد و حجاب
۲۴	ساککین در حالت عتبات	۴۷	مقاله بیست و چهارم در بیان تفریح	۴۸	با وجود قهار بشارت
۲۵	مقاله سی و دوم در بیان تسلیم	۴۸	قلب از ماسوی اندر تعالی	۴۹	مقاله سی و یکم در بیان اقبال با الله
۲۶	بر قضا و قدر	۴۹	مقاله بیست و پنجم در بیان خیر	۵۰	بعد از انشا در منع غفلت
۲۷	مقاله چهاردهم در بیان منع حبنا	۵۰	و شر و تشبیه هر که سرد و	۵۱	مقاله سی و دوم در بیان اقبال
۲۸	بلا و زحمت کردن حال کمال و صلیون	۵۱	مقاله بیست و ششم در بیان بجا ده	۵۲	و در حالت سست و غفلت و بلا

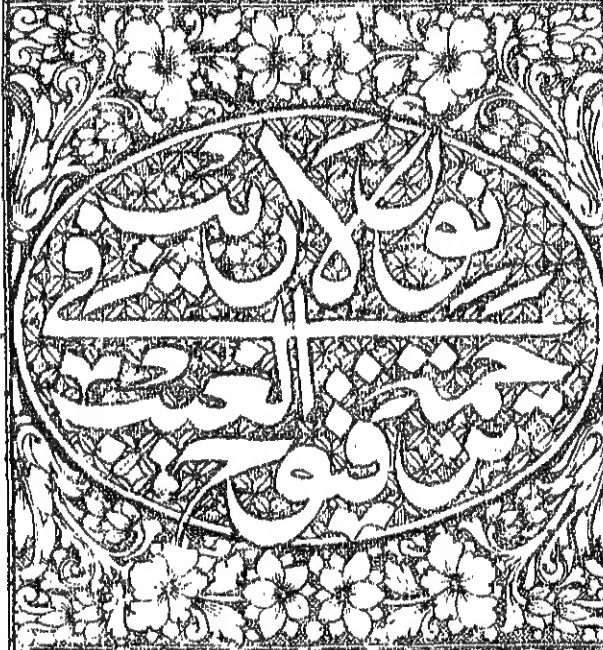
ردیف	مضمون	ردیف	مضمون	ردیف	مضمون
۶۶	مقاله چهل و سوم در بیان اینکه نشاء	۸۲	مقاله پنجاه و هشتم در بیان قصه و بسط -	۵۷	مقاله شصت و پنجم در بیان آداب دعا و ترک تخصیص چیز از مرادات
۶۷	سوال چهل و شصت و منشأ فقره	۸۳	مقاله پنجاه و نهم در بیان ترغیبات متفرقه -	۹۸	مقاله هفتاد و یکم در بیان عجب معنی تخیل آن از شجاع و سخی
۶۸	مقاله چهل و چهارم در بیان سبب عدم قبولیت سوال عارف	۸۴	مقاله پنجاه و دهم در بیان صبر و رضا شکر -	۹۹	مقاله هفتاد و دویم در بیان هر دو
۶۹	مقاله چهل و پنجم در بیان حال نعم علیه و حال مبتلاء	۸۵	مقاله شصت و یکم در بیان خروج از محمود بستر نسوی	۱۰۰	مقاله هفتاد و سوم در بیان طبع
۷۰	مقاله چهل و ششم در بیان معنی حدیث من شغله ذکره عن سملتی و مراتب سوال فقیر -	۸۶	مقاله شصت و دویم در بیان درع و مراتب ثلاثه تقوی	۱۰۱	مقاله هفتاد و چهارم در بیان عاقل و ابله که اول نظر در صفات نفس خود باید -
۷۱	مقاله چهل و هفتم در بیان استیلا	۸۷	مقاله شصت و سوم در بیان اخلاص در یا	۱۰۲	مقاله هفتاد و پنجم در بیان صایا
۷۲	سبب و انتهای آن وقت	۸۸	مقاله شصت و چهارم در بیان موتیکه نیست حیات در آن	۱۰۳	مقاله هفتاد و ششم در بیان آنحضرت رضی الله عنه
۷۳	مقاله چهل و هشتم در بیان حرام	۸۹	مقاله شصت و پنجم در بیان و حیاتیکه نیست موت در آن	۱۰۴	مقاله هفتاد و هفتم در بیان آنحضرت رضی الله عنه
۷۴	مقاله پنجاه و نهم در بیان تحصیل قرب و ادب آن	۹۰	مقاله شصت و ششم در بیان آداب دعا و طلب عجلت	۱۰۵	مقاله هفتاد و هشتم در بیان آنحضرت رضی الله عنه
۷۵	مقاله پنجاه و دهم در بیان صبر و ادب آن	۹۱	مقاله شصت و هفتم در بیان ترغیب بردعا و ادب آن	۱۰۶	مقاله هفتاد و نهم در بیان آنحضرت رضی الله عنه
۷۶	مقاله پنجاه و سوم در بیان رضا	۹۲	مقاله شصت و هشتم در بیان ثمره مخالفت نفس و هوا	۱۰۷	مقاله هفتاد و دهم در بیان آنحضرت رضی الله عنه
۷۷	مقاله پنجاه و چهارم در بیان زهد	۹۳	مقاله شصت و نهم در بیان سرکله و هر نفس	۱۰۸	مقاله هفتاد و یازدهم در بیان آنحضرت رضی الله عنه
۷۸	مقاله پنجاه و پنجم در بیان مراتب اربعه زهد	۹۴	مقاله شصت و دهم در بیان اینکه دعا منافی قدر و اراده نیست و معنی حدیث لایرد القضاء الا الله عا -	۱۰۹	مقاله هفتاد و بیستم در بیان آنحضرت رضی الله عنه
۷۹	مقاله پنجاه و ششم در بیان فنا و آن مع تخیل لطیف	۹۵		۱۱۰	مقاله هفتاد و یکم در بیان آنحضرت رضی الله عنه
۸۰				۱۱۱	مقاله هفتاد و دویم در بیان آنحضرت رضی الله عنه

صحیح غلط نامہ کتاب مستطاب فی الاریب فی ترجمہ فتح الغیب											
صفحہ	غلط	صحیح	صفحہ	غلط	صحیح	صفحہ	غلط	صحیح	صفحہ	غلط	صحیح
۱۵	شوہ	میشود	۳۴	یہاد	یہاد	۳۵	یہاد	یہاد	۳۶	یہاد	یہاد
۱۶	مراد	مراد	۳۷	مراد	مراد	۳۸	مراد	مراد	۳۹	مراد	مراد
۱۷	باقی	باقی	۴۰	باقی	باقی	۴۱	باقی	باقی	۴۲	باقی	باقی
۱۸	بقای	بقای	۴۳	بقای	بقای	۴۴	بقای	بقای	۴۵	بقای	بقای
۱۹	بہا	بہا	۴۶	بہا	بہا	۴۷	بہا	بہا	۴۸	بہا	بہا
۲۰	پیش	پیش	۴۹	پیش	پیش	۵۰	پیش	پیش	۵۱	پیش	پیش
۲۱	بخش	بخش	۵۲	بخش	بخش	۵۳	بخش	بخش	۵۴	بخش	بخش
۲۲	لطیف	لطیف	۵۵	لطیف	لطیف	۵۶	لطیف	لطیف	۵۷	لطیف	لطیف
۲۳	دل	دل	۵۸	دل	دل	۵۹	دل	دل	۶۰	دل	دل
۲۴	آدمی	آدمی	۶۱	آدمی	آدمی	۶۲	آدمی	آدمی	۶۳	آدمی	آدمی
۲۵	نہی	نہی	۶۴	نہی	نہی	۶۵	نہی	نہی	۶۶	نہی	نہی
۲۶	را	را	۶۷	را	را	۶۸	را	را	۶۹	را	را
۲۷	جز	جز	۷۰	جز	جز	۷۱	جز	جز	۷۲	جز	جز
۲۸	ایک	ایک	۷۳	ایک	ایک	۷۴	ایک	ایک	۷۵	ایک	ایک
۲۹	قلت	قلت	۷۶	قلت	قلت	۷۷	قلت	قلت	۷۸	قلت	قلت
۳۰	نسبت	نسبت	۷۹	نسبت	نسبت	۸۰	نسبت	نسبت	۸۱	نسبت	نسبت
۳۱	داشتن	داشتن	۸۲	داشتن	داشتن	۸۳	داشتن	داشتن	۸۴	داشتن	داشتن
۳۲	آثار	آثار	۸۵	آثار	آثار	۸۶	آثار	آثار	۸۷	آثار	آثار
۳۳	بی حس	بی حس	۸۸	بی حس	بی حس	۸۹	بی حس	بی حس	۹۰	بی حس	بی حس
۳۴	غیر	غیر	۹۱	غیر	غیر	۹۲	غیر	غیر	۹۳	غیر	غیر
۳۵	ساخت	ساخت	۹۴	ساخت	ساخت	۹۵	ساخت	ساخت	۹۶	ساخت	ساخت
۳۶	نگوئی	نگوئی	۹۷	نگوئی	نگوئی	۹۸	نگوئی	نگوئی	۹۹	نگوئی	نگوئی
۳۷	بسیار	بسیار	۱۰۰	بسیار	بسیار	۱۰۱	بسیار	بسیار	۱۰۲	بسیار	بسیار
۳۸	سلاح	سلاح	۱۰۳	سلاح	سلاح	۱۰۴	سلاح	سلاح	۱۰۵	سلاح	سلاح
۳۹	دل	دل	۱۰۶	دل	دل	۱۰۷	دل	دل	۱۰۸	دل	دل
۴۰	حزین	حزین	۱۰۹	حزین	حزین	۱۱۰	حزین	حزین	۱۱۱	حزین	حزین
۴۱	برسانہ	برسانہ	۱۱۲	برسانہ	برسانہ	۱۱۳	برسانہ	برسانہ	۱۱۴	برسانہ	برسانہ
۴۲	ثابت	ثابت	۱۱۵	ثابت	ثابت	۱۱۶	ثابت	ثابت	۱۱۷	ثابت	ثابت
۴۳	شبن	شبن	۱۱۸	شبن	شبن	۱۱۹	شبن	شبن	۱۲۰	شبن	شبن
۴۴	خواہش	خواہش	۱۲۱	خواہش	خواہش	۱۲۲	خواہش	خواہش	۱۲۳	خواہش	خواہش
۴۵	بدون	بدون	۱۲۴	بدون	بدون	۱۲۵	بدون	بدون	۱۲۶	بدون	بدون

[illegible]

الله نوره السموات والأرض

الحمد لله الذي جعل في كتابه من كل شيء عذرا



بقدر انشاء الله تعالى في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥

دراستی در واقع کمینو

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE5407

۲۹۲۵۸
۵۲۰۶
۵۲۰۶

حالات مختصره حضرت مترجم قدس سره العزیز

بسم الله الرحمن الرحيم

آن اوجد زمانه آن فرد بگانه آن مصباح ضیاء شریعت آن مفتاح كنوز طریقت
آن محقق قوانین معرفت آن مرثیہ مراسم سلوک حقیقت آن سالک سالک
ویرج وصدق وارشاد آن ناسک مناسک محبت ووداد آن قدوه علمای کرام
آن زبده اولیای عظام آن فرد فرید بحر وحید آن در یتمیم یم تفرید آن محبوب
بارگاه آبی آن مقبول درگاه رسالت پناه ہی آن فانی فی الله آن باقی باشد
اوستاد اوستاد استادنا ومن الیه بالعلم والفضل استنادنا المنتظم فی سلك السلسله
العالیة القادرین القلندر تیه سیدی مولانا شاه حمایت علی قلندر العلوی
الکاکوروی خلف اوسط حضرت مرشدنا و مرشد العالم جامع الفضائل والمکارم
انیس العارفین جلیس الکاملین قطب الارشاد ملقب الغیب بصاحب سر
شاه محمد کاظم قلندر قدس سره الاطهر شیخ علوی نسب حقیقی ماتریدی مذہب
قادرین قلندری مشرب ولادت آن والا منقبت در سنه یک هزار

و یک صد و هشتاد و هشت هجری واقع گردید از زمان صغیر سن بعد که امارات
 و متصفت بکمال صفات جامع مکارم اخلاق و محاسن اشفاق بود و آنرا سعادت
 و علامات ولایت از ناصیه کمال او مشهود تر شد مرشد نا حضرت شاه تراب علی قلندر
 نور الله مرقدہ الاطر در کتاب مستطاب اصول المقصود در حال ایشان ارقام میفرمایند
 که قبل ایشان برادرهای دیگر پیدا شده بود که نامش حضرت صاحب قبله باقی باشد
 نهاده بودند حالش عجیب بود که وقت ولادتش یکبار در تمام خانه روشنی پیدا شد
 گویا کسی مشعل افروخته باشد مردمان حاضرین آنجا متحجب گشتند و از وقوع این
 حال بهمه شگفته شدند و دانستند که روح ولی ظهور کرده است لیکن بعد پنج شش روز
 بمرد غم و غم بر که و مرده شد بعد وی برادر مذکور پیدا شد و حضرت صاحب قبله در واقع
 دیدند که این طفل میگوید که باقی باشد منم و من هفتاد و هزار حجاب حق قطع خواهم کرد
 پس ازین واقعه آنحضرت و دیگر کسان شادان شدند و مختل شد که عجب نیست
 که این طفل مثل باقی باشد شود و بعد از آن در زمان پنج و شش سالگی کیفیتش چنین
 بود که اگر در حق کسی چیزی میگفت مطابق آن ظهور میکرد و چنانچه یکبار در همان زمان
 اساک باران شده بود مردم قصبه برای نماز استسقا در باغی متصل تکیه شریف
 جمع شدند اتفاقاً ایشان هم مثل طفلان بازی کنان آنجا رسیده پرسیدند که این چرا
 کیست و سر برهنه چرا اندکس گفت که بطلب باران زاری می کنند گفتند
 عجب است بخانه خود روند و چاه کنند یعنی نزول باران رحمت نخواهد شد پس
 پنهان شد که از زبان ایشان برآید بود آری ع شاخ گل هر جا که روید هم گل است
 ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم از عمر
 ده سالگی تحصیل علم برداختند و کتب مسائل فقهیه و علوم ضروریه خاندان خود
 یعنی کتب تصوف و آثار و اشغال و اعمال قلندریه از خدمت حضرت والد ماجد خویش

تحصیل فرموده رجوع بعلوم عربیه نمودند و مختصرات عربیه بخدمت برادر بزرگ خود
 مرشد مرشد حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره شروع کردند و در آن
 زمانه از حکیم محمد حیات ساکن بدیهه و بعد از آن در سندیله رفته از مولوی
 قاسم علی خلف مولانا محمد الله سندیلی و از مولانا عبدالواحد خیر آبادی
 که مدرس مدرسه هماراجه ملکیت رای بودند در لکهنؤ رفته خواندند و قریب بفرارغ
 رسیدند مگر بوجه عوائق و موانع چند در چند از آنجا ترک نموده در دیوه رفت
 بخدمت حضرت مولانا ذوالفقار علی که از علمای کامل و عرفای واصل و
 صاحب نسبت و از خلفای حضرت عمده الکاملین سید محمد عدل المعروف
 به شاه لعل بریلوی رحمه الله علیه بودند همایه و کتب دیگر انتهائی خوانده از دست
 مبارک شان دستا فرغ بستند و محض بنابر صحبت و استرضای شان و نیز از راه
 دفع دخل گفتگوی علما ترک سماع غنا کردند هر چند شوق نغمه و سماع بسیار میشنیدند
 اما بر مجاهده کمر بستند و هرگز نمی شنیدند چون بعد فرارغ از کتب درسیه بخانه آمدند
 بتدریس علوم مشغول گشتند و جهلانی را از فیض تربیت و تعلیم خود مالا مال ساختند
 و در همان زمان شرح عجیب و غریب محتوی بر نکات دقیقه و لطافت نفیسه بر
 کتاب فصول اکبری تخریر نمودند و بر کار الاصول فی شرح الفصول موسوم ساختند
 و در آن چنانکه باید و شاید داد تحقیق دادند تا آنکه شرح ایشان بر درجه احسن
 الشرحی رسید بعد از آن این ترجمه نفیسه موسوم به نور الارباب فی ترجمه
 فتوح الغیب حسب ارشاد واجب الانقیاد حضرت والد ماجد خویش
 قدس سره العزیز نوشتند که بحال توفیق انطباعش موفق حقیقی باین بنده
 حقیر فقیر غفر له الله المولی القدریر که نسبت تلمذ بهم بسطه اسطه بحضرت ایشان
 دارد و سلسله نسبى نیز بایشان منتهی می گردد که است فرمود و نیز در آن زمانه

بسعادت بیعت در سلسله عالییه قادریه رضویه بردست حق پرست حضرت
 والد ماجد خویش فائز گردیدند و منشور اجازت و خلافت در اخذ بیعت ارشاد
 و هدایت و امور فقر در سلاسل عالییه ثمانیه یعنی قلندریه و قادریه و چشتیه
 و سهروردیه و فردوسییه و طیفوریه و مداریه و نقشبندییه از همان جناب
 عرش قباب بکف آوردند. و علاوه ازین اجازت و خلافت سلسله شریفه
 نقشبندییه از حضرت مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوروی که سلسله
 طریقت شان بواسطه حضرت شاه ابوسعید بریلوی بحضرت شاه ولی الله
 محدث دهلوی فاروقی میرسد نیز حاصل کردند باینجمله و صاف و کمالات سترگ
 آن بزرگ تا کجا شمرده شوند اکتی در زمان خویش سرآمد علمائے زمان هر حلقه
 فضلا و عرفاء دوران بود مقبولیت و محبوبیت وی در حضور حضرت والد ماجد
 و مرشد ارشد از مکتوبات حضرت بزرگ که در زمان طالب علی به ایشان
 نگاشته اند واضح میشود و هر چه از اشارات و بشارات و تعلیم او را در
 وظائف و مراقبات که میتوانند بود همه در آنها مندرج است بلکه در مکتوبه
 بطرف بشارات علم اولین و آخرین که خود بنفس نفیس از جناب حضرت پیر و مرشد
 خود حضرت سیدی شاه باسط علی قلندر قدس سره بدان مبشر شده بودند
 اشارت کرده ظهور آنرا در حق ایشان ظاهر ساخته اند چنانچه میفرمایند این خطا شما
 بسیار محظوظ گرد فرست کتابها نگاہ داشتند انشاء الله تعالی همه میسر خواهد آمد
 بلکه ام الکتاب را امیدوار باشند که همه علوم از آنجا است اما از جناب عالی
 محمدی علیه الصلوٰه والسلام و از زبان مبارک حضرت مرشدی علم اولین
 و آخرین را بشارت شده است همه در شما ظهور خواهد کرد خاطر جمیع دارند
 و خدا را یاد دارند انتی این اشارات و بشارات را بالتفصیل اگر معاینه منظور باشد

کتاب مفاد صفات را که حاوی است بجملة مکاتیب حضرت بزرگ مطالعه باید کرد
 آری قیاس کن ز گلستان من بهار مرا: اوصاف حمیده و خصائل
 پسندیده وی بسیار بودند از انجمله اینست که گاه به رغبت لباس فاحشه
 و نفیس فرمود بلکه همیشه بوضع درویشانان ماند و جامه و دستار و پیراهن که از وضع
 اشرف سادات بود معمول به خود داشت و نه گاه به رغبت بسوی خطام دنیا
 و معاش ظاهری گرد با وجودیکه چند مرتبه بران قدرت هم یافت چنانچه منقول است
 که یکبار دوست او ایشان حضرت مولانا ذوالفقار علی رحمة الله علیه برای نیابت
 خود در عدالت ایشان را می خواستند مگر منظور فرمودند و دیگر در همان زمانه قاضی القضاة
 مولوی نجم الدین علی خان کاکوروی اتخلص به ثاقب که در شهر کلکته بهر
 قاضی القضاة نامور بودند و بسا صاحب جاه و فراغت بودند بر اے ایشان
 تجویز روزگار کردند مگر آنرا نیز قبول ننمودند غایت مافی الباب اینست که جمیع
 ایام عمر شریف ایشان از سن شعور تا ایام وفات خالی از درس و تدریس
 علوم و اکتساب اذکار و افکار و مراقبات عموما و اکساب طریقه علمیه قلندریه
 کافیه خصوصاً در بیعتات و زکوة اسماء الکی نامند بعد از وفات حضرت
 پیر بزرگوار و مرشد عالی مقدار خویش وی هم ترک لباس فرمود و خود اگر چه
 مجاز و مازون بود اما یوم عرس که بتاریخ بستم ماه ربیع الآخر میشد باز خرقة
 شریفه قلندریه کافیمه از دست برادر بزرگ خود سیدی حضرت شاه تراب علی
 قلندر قدس سره الاطر پوشید و از ان جناب هم اجازت نامه سلاسل سبعة
 حاصل نمود و آن جامه ارشاد و هدایت چنان بر جسم شریفش زمینده آمد که در زمانه
 قدس اوصاف و محامد و مکارم اخلاقی شهره دیار و امصار گردید و چنان قبولیت
 عامه در نهاد خواص و عوام ظاهر آمد که مردمان کثیر التعداد بر جاده اعتدال و سلک قویم

گراییده و طوق ارادت سلسله علیه قلندریه را بگردن جان آویخته و با وجود
اجرای سلسله ارشاده هدایت طریق مسموله تدریس علوم را موقوف نه فرمود
و تا یوم وفات آنرا برپا داشت بالاخر چونکه هر موجود را معدومیت لازمی است
و بمقتضای آیه کرمیه **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** رتج آفریده را مجال
سلامت از موت نه پس بتاریخ بست و پنجم ماه رجب المرجب روز جمعه
سنه یک هزار و دصد و بیست و شش بعارضه گزیدگی ماریاه یکا یک
ازین جهان فانی رخت بعالم جاودالی بست **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُتَّقُونَ و چونکه خیر طینت شریفش با خیر طینت حضرت بزرگ
شرکت صوری و معنوی داشت پس ظهور شرکت معنوی خود از مکتوب علیه
شان ظاهر شد که بالا گذشت و شرکت صوری باین طور واقع شد که قبر
شریفش رازمین پہلوی چپ حضرت بزرگ بخود کشید و مزار با فیض و انوار
دران واقع شد گویا جزو یک و اصل گشت و قطره به بحر آمیخت و از زبان
وحدت بیان مفهوم آیه کریمه **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**
مدلل ساخت تاریخ وفات حشر یا تاش که بر مزار بهر انوارش کنده است اینست
حضرت مولوی حمایت علی ابن کاظم شیخ نجفیه نهاد
روز آدینه بست و پنج رجب آن قلندر منشی بزرگ نژاد
وید از چشم دل چو عالم قدس گشت از بند عنصری آزاد
دیگر از حضرت قدوة الواصلین و عمدة الکاملین
حضرت شاه خواجہ حسن چشتی مودودی لکھنوی

که از یاران با اختصاص والد ماجد حضرت ایشان بودند

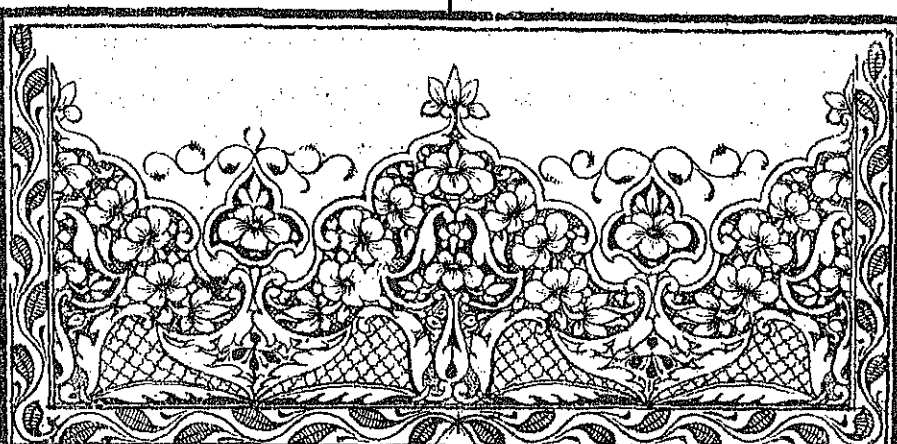
بر رضا رخ بنمودی بقضا	هاشم هاشمی من تو آه
بے تو دل بسته شده اے دل بند	چون بتو بند اجل زدنا گاه
سال تاریخ و قاتش ز خرد	بسکه جستم بچنین حال تباه
گفت با تنف که بگو با افسوس	آه دل بند رضایت با الله

اللهم نور مرقه الشریف و عطر مضجع اللطیف و افض علیہ
محائب رحمتک و فضائل و شایب جودک و کرمک و ادام
فیوضه و برکاته علی مقارق الطالبین الصادقین
محرمة سیدنا و مولانا محمد سید المرسلین امین

اسامی تلامذه حضرت ایشان هر قدر که در حافظه کاتب الحروف اند این اند
مولانا شاه حسین بخش کاکردی خلف اکبر حضرت قدوة العارفين شاه میر محمد قلندر
قدس سره که از اجله فضلاى عصر و اتقيای دهر بودند و صاحب مؤلفات مفیده
مثل رساله آثار باقیمه که مشتمل بر هشت رساله است رساله اول حرز الامان
من عذاب النيران در بیان سنن و اوعیه مانوره - رساله دیگر موسومه به
اسرار الاسماء در بیان دعوت اسماعیلی مع بیان طریقه اجازت که مؤلف
را از مشایخ کرام سیده رساله دیگر موسومه به خیر الاعمال در بیان خواص
آیات قرآنی و بقیه رساله در علم الاعداد اند - و دیگر رساله ضروریات الادب
در بیان علم ادب و صنایع و بدائع آن مع کلام شعرای عرب بطور تشیل و دیگر رساله
اختلاف البصر بین و الکوفیین در تشریح اختلاف علمای بصره و کوفه در
مسائل نحوی و دیگر رساله دستور الکلمات که مجلدی ضخیم است در بیان انشا پردازی

فارسی و صنائع وی و دیگر حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر که برادرزاده حقیقی
ایشان بودند و دیگر حضرت استاد و استاد مولانا شاه تقی علی قلندر کاکوروی
برادرزاده حقیقی ایشان که مختصرات در سینه بخدمت ایشان تحصیل کرده بودند
و از اجله مشاییر عصر بودند و کتاب مستطاب روض الازهر فی مآثر القلندر و غیره
از تصانیف حضرت ایشان یادگار است و دیگر صاحبزاده خودشان جناب مولانا شاه
رضا علی کاکوروی و دیگر حضرت مولانا شاه نظام علی قلندر خواهرزاده ایشان که
عامل کامل بودند و صنف بحر متواج و منتخب الاسماء و غیره و دیگر حضرت
مولوی شاه کرامت علی قلندر کاکوروی سلام الله و رضوانه علیهم
اجمعین و افاض علینا فیوضهم و فتوحهم الی یوم الدین

نگاشته محمد حبیب حیدر



بسم الله الرحمن الرحيم

همه سپاس تن است بهت مرخای را عزوجل که پروردگار عالمیان بهت در اول بهرام و آخر آن
 و در دل و در زبان بمقدار مخلوقات او و بشمار کلام او و بوزن عرش او و راضی شدن او از آن
 و بعدد هر جفت و طاق و ترو خشک و بشمار هر چه پیدا کرده است پروردگار ما و پراگنده است
 همیشه سپاس پاک و مبارک آن خدای را که پیدا کرد همه ایس راست گردانید و تقدیر نمود پس
 هدایت کرد و میرانید و زنده کرد و خندانید و گریانید و نزدیک گردانید و نزدیکتر و مهربانی کرد و رسوا کرد
 یک را و بخورانید و بنوشانید و نیک کرد و بد گردانید و باز دشت بخشش را و بخشش نمود آن خدائی
 که بجز او قائم است هفت آسمان محکم و استوار و ثابت است که بهما و آرام یافت زمین پس است
 کس نه امید از رحمت او و نه امین کرده شده از کرد و در افکندن او او را از قرب خود و نه از گزند رانیدن
 حکم او و کار او نیست که نگذرد از بندگی او و نه خالی از نعمت او پس او است تئانش کرده شده
 بسبب آنکه مهربانی کرد از عطا و نعمت و شکر کرده شده است بسبب چیزیکه باز داشت از بلا و محنت
 بیشتر درود بر نبی وی محمد مصطفی که هر که متابعت وی کند با چرخ آورده است راه یابد و هر که
 روی گرداند از او گمراه شود و هلاک بشیر است که راست گوینده و تصدیق کرده شده و زاهد است
 در دنیا و جوینده و خواهنده است مرتبه بلند را و برگزیده است از همه مخلوقات پروردگار

و چیده است از همه آفریدگان آنکه آمدین به تشریف آوردن و می و دروغ شد باطن بسبب
 پیا شدن او و روشن شدن زمین بنور او پس از آن در و تمام و بر کتای پاک مبارک او دم با
 و بر پاکان از آل و اصحاب او و پر پس وندگان ایشان به نیکی که نیکوترین مردمان اند و در کردار
 و راست ترین در گفتار و راه رفتن و رسیدن بسوی او پس تر ناری ما و دعا و باز گشتن ما
 بسوی خداست که پروردگار ما و پیا کنند ما و روزی دهنده ما و خورنده ما و نوشاننده ما
 فائده دهنده ما و نگاهدارنده ما از آفات و زنده کننده ما و بازدارنده ما است از همه چیز که ایذا دهد ما را
 و اندوگین کند هم این نعمتها بسبب مهربانی و فضل و منت اوست و بهنگاه بانی کردن همیشه در
 در قول و فعل و نمان و آشکارا و سختی و فراخی و نرمی و درشتی برسته که او کننده است هر چیزی را
 که خواهد و حکم کننده است هر چیزی را که خواهد و داناست هر چه پوشیده است و آگاه است بر همه احوال
 و کارها از لغزشها و گناهان و طاعتها شنونده است آوازها را قبول کننده است احوال را هر چیزی را
 که خواهد هر کس را که خواست بکشد و بازگردانیدن از کس اما بعد از حمد و صلوة می گویم که
 نعمتهای خدا بر من بسیار است و متواتر در شب و روز و هر ساعت و هر لحظه در همه حالت چنانکه فرمود
 عزوجل وَإِنَّ نِعْمَةَ اللَّهِ لَآتِيهِمْ وَلَآتِيهِمْ وَلَآتِيهِمْ وَلَآتِيهِمْ اگر شمار کنید نعمت خدا را نتوانید شمرد آنرا و قوله تعالی
وَمَا يَكْفُرُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ الَّتِي هَدَاهُمْ لِرَبِّهِمْ ای هر چه باشناست از نعمت پس از طرف خداست پس طاقت نیست مرا
 و نه دل و زبان را در شمردن آنها و در نمیرسد شمردن و ضبط نمی تواند کرد آنرا عقلها و ذرها و شمار
 نمی تواند کرد آنرا دل و بیان نتواند کرد آنرا زبان پس از جمله آنچه که قادر گردانید حق تعالی از
 تعبیر کردن آن نعمتها زبان را و پیا کردن سخن و معنی را و بر نوشتن آنها انگشتان را سخنانی است
 که بیرون آمد و ظاهر شد مرا از فتوح غیب پس فرود آمد در دل و برگردانید طای دل البستر بیرون آورد
 آن سخنها را راستی حال پس متولی شد پدید کردن آنرا الطف متان در رحمت آن در قالب گفتار
 راست و برآوردن میان راه مرخصه گان حق و طالبان او را پس از جمله آن سخنها نیست
مقاله اول - فرمود رضی الله عنه وارضاه ضرورت مهربان من را از سه چیز

در تمام احوال او یک امر حق تعالی که بجای آورد دوم نمی آید که پیرمیزدانان سوم قضا و قدر که
راضی باشند بدان پس کمتر حال مومن آنکه خالی نباشد در همه احوال ازین هر سه پس میاید که لازم گرداند
قصد کردن این سه دل خود را و حکایت کند باینها نفس او کار کند و بگیرد و جراح را باینها در همه احوال خود
معت که دوم فرمود رضی الله عنه متابعت کنید سنت را و بدعت نکنید و فرمانبرداری
کنید خدا و رسول را و بیرون میاید از حکم ایشان و یگانه دانید خدا را و دوگانه نیارید و تنزه
دارید حق را و تمت نمیدر وی و یقین آرید بدین و شک نکنید و صبر کنید بر بلاها و بی صبری
و جزع نکنید و ثابت مانید و تکریر و سوال کنید از خدا و ملول نشوید از ان و منتظر و گمیان
باشید تا وقت اجابت و عطا و ناسید بشوید و با هم برادر و دوست باشید و دشمن مباشید
یکدیگر را و جمع شوید بر عبادت و متفرق مشوید و با هم دوستی و محبت دارید بغض درازید و پاک
بسیار شوید از گناهان و بگناهان زمیناک آلوده مشوید و بطاعت پروردگار خود آراسته شوید و از دید
خداوند خود دور نشوید و از روی آوردن بد روی روی نگردانید و بتوبه تاخیر نکنید و از عذر کردن
بطرف پروردگار خود در ساعات شب در روز ملول نشوید پس شاید که مهربانی کرده شوید و نیک
و از آتش دور رخ داده شوید و در شب نعمت داده شوید و بسوی خدا وصل شوید و بنار و نعمت
و شکستن تکبر با دردار السلام مشغول شوید و برین عیش و نعمت همیشه باشید و بر اسپان گزیده سوار
شوید و بجور عین و انواع خوشبوها و با و از کینه کان سر و گوی با آن نعمها خوش حال شوید
و با انبیاء و صدیقان و شهبان و صاحبان بمراتب بلند بر داشته شوید
معت که سوم فرمود رضی الله عنه چون مبتلا گردانیده شود بنده به بلا حرکت میکند و لا در خلاص
نفس خود بجزل و قوت خود پس اگر خلاص نشد از ان یاری جست از غیر خود از خلق یا بچو یا دشاهان
و خداوندان دولت دنیا داران و مالداران و طبیبان و در بلایه امراض و درد یا پس اگر نیافت یاری
خواستن خلاصی خویش رجوع میکنند درین وقت بسوی پروردگار خود بدعا و زاری و حمد و ثناء عادت
آدمی آنست که مادام که می یابد نزد خود یاری داود خود را رجوع نمیکند بسوی خلق و مادامیکه می یابد

نزد خلق یاری را رجوع نمیکند بطرف پروردگار پس چون نیافت نزد خدایاری را ای خدایش یاری نداد
 و رازی افتد پیش پروردگار همیشه کند و درخواست و دعا و زاری و محتاجی با ترس از قهر او و امید
 از لطف او بیشتر عاجز میگردد اند خدای تعالی او را از دعا و اجابت نمیکند آنرا تا آنکه گسسته میشود
 از همه اسباب پس درین هنگام جاری میشود در تقدیر الهی و میکند در تقدیر کار خود را پس نیست
 وفائی میگردد و از همه اسباب حرکات و باقی میماند روح فقط پس نمی بیند مگر فعل خدا و میگردد حسب
 یقین و توحید حکم اضطرار و یقین میکند باینکه نیست فاعل در حقیقت جز خداوند جنباننده و آرام
 دهنده جز خدا و نیست نیکی و بدی و نه زیان و نه سود و نه دادن و نه منع کردن و نکشادن نه بستن
 و نه مردن و نه زیستن و نه عزت و نه خواری و نه توانگری و محتاجی مگر بدست خدا پس میگردد
 بنده درین وقت در قضا و قدر همچو بچه شیر خوار در دست دایه و همچو مرده در دست شوینده و گوی
 پیش چوگان سوار گردانیده میشود بنده از حال بحال و صفتی بصفتی و نیست حرکت و اختیار
 و تدبیر در وی نه در ذات خود و نه ذات غیر پس آن بنده غائب است در فعل مولی خود و نمی بیند
 جز خداوند خود و فعل و نمی شنود و نمی فهمد از غیر حق اگر بیند چیزی را می بیند از جهت آنکه صنعت
 اوست و اگر میشنود و می فهمد کلامی و معنی را پس هر کلام حق را می شنود و معلوم وی را میداند و نسبت
 خدا شمع میگردد و بنزدیکی وی سجده میشود و بنزدیک گردانیدن حق او را آراسته و پیراسته میگردد
 و بوجهی وی در دنیا و آخرت خوش شود و آرام گیرد و بزرگوار و مطمئن می یابد و سخن وی آنسها میگردد
 و از غیر او تعالی و حشت ناک میشود و میگردد و بسوی ذکر او پناه می آرد و میل میکند بروی خودی تعالی
 اعتماد میکند و استوار میدارد و بروی توکل کند و بنور معرفت او راه بر است یابد و پیرایه پوشت و مجاز
 و بر علمای غریب مطلع شود بر اسرار قدرت او و شرف ثواب و از خدا نشنود و یاد او را پس این نعمت را و گویا شکرت
 معتاله چهارم فرمود رضی الله عنه و قتیله میری تو از خلق گفته میشود مر ترا در حضرت حق
 رحمت الله ای رحمت کند ترا حق تعالی و اما تلك عن الهوى و میراند ترا از هواى نفس چون
 میری از هواى نفس خود گفته شود مر ترا در رحمت الله و اما تلك عن ارادة تلك و اما

رحم کند ترا خدای تعالی و بپسرا نذر از اراده و خواهش و آرزوهای تو چون میری تو از اراده خود
 گفته میشود ترا **حکماک الله و حکماک** ای رحمت کند ترا خدا و زنده و باقی گرداند ترا پس درین
 هنگام زنده گردانیده میشود زنگانی که نیست مرگ پس می و تو نگردد میشود تو نگری که نیست
 درویشی بعد آن و داده میشود دادنی که نیست منع پس وی و شاد کرده میشود بشاد که نیست
 غم و سختی بعد آن و ناز و نعمت داده میشود که نیست محنت و بدی بعد آن و دانانیده میشود بدستی
 که نیست نادانی بعد آن و امن داده میشود امنی که نیست خوف بعد آن و سید کرده شوی پس
 بر بخت نکرده شوی و عزت داده شوی پس از آن خوار نکرده شوی و قریب کرده شوی پس دور
 نکرده شوی از درگاه او و بر داشته شوی پس انداخته نشوی و بزرگ گردانیده شوی پس غار و قفس
 گردانیده نشوی و پاک گردانیده شوی پس ناپاک گردانیده نشوی پس ثابت میگردد در تو آرزوهای
 از تو مراد مردمان بر آید و صدق شود در حق تو سخنها پس میشود کبریت احمد و نزدیک نیستی تو که
 دیده شوی و میشود گرامی که مانند نداری و یگانه که شریک داشته نشوی و بی مانندی که محسوس
 داشته نشوی و فردا فرد و ترا الوتر و غیب الغیب و سر السر پس درین هنگام شوی تو وارث همه
 پیغمبران و صدیقان و یاران و ختم شود ولایت و بسوی تو بیایند ابدال و بهمت تو دور کرده شود
 اند و همها و برکت دعای تو آب داده شود خلق را و رویانیده شود کشتها با ما و تو دفع کرده شود
 بلا و محنتها از خاص و عام و از خداوندان سرحد ها که در میان اهل اسلام و اهل حرب واقع است و از
 پسرانندگان موافقی و از رعیتها و از پیشوایان قوم و از سایر مخلوقات پس میشود تو شهنشهرها
 و بندگان پس میرود بحجت فیض بسوی تو پایهای مردم بشبانی و کوچ و دراز میگرد بسوی تو و دستها
 بباختن و دادن اموال خدمت کردن بحکم خالق اشیا در همه احوال و گویا میشود بسوی تو زبانها
 بستون خوب و ثنا کردن بهتر در همه مکانها و مختلف نکرده خوبی و بزرگی تو زمان دو کس از
 اهل ایمان اسے بهترین شخصه که سکونت کرد بیا با شما و گرد بر آمده آباد اینها
 این نعمت ها و کرامتها فضل و مهربانی خداست و خدا صاحب فضل بزرگ است

مستاله چشم فرمود رضی الله عنه و قتیکه به بینی تو دنیا را بدستهای صاحبان دنیا باریش
و متاعهای باطل او و بگریب او و بلذتهای او که زهر قاتل اند با نرمی سودن ظاهر او و سختی باطن او
و زود هلاک کردن او مرگه را که سود او را و فریفته شد بوی و بخیرش از سختی او و حادثهای او که باطل
وی است و شکستن پیمان خود را پس باش همچو کسی که دید شخصی را بر بلندی در قضای حاجت نشیند
در حالیکه ظاهر است اندام نهانی او و دهنده است بوی بد او پس بر رسته کمی پوشی چشم خود را از اندام
نهانی و بند میسازد بر روی بینی خود را از بوی بد و گندگی او پس همچنین باش در حق دنیا و قتیکه به بینی
آنها پیش چشم را از دیدن آرایش او و به بند راه را بر بینی از آنچه می دمد از بد بوهای ناخوش
شهوات و لذات تا نجات یابی از دنیا و آفت آن و برسد بسوی تو قسمت تو از دنیا و حال آنکه
گوارا کرده شده است نصیب تو گفت خدای تعالی مرئی را محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لا یتعد

عینک لا یتعدنا به از حقایقهم زهرة الحیوة الدنیا المنفعة فیهم و رزق ربك خیر و انی ای را که کن
برو چشمهای خود را بسوی چیزیکه بهره مند گردانیدیم بدان چیز اصناف کافران را داده ایم ایشانرا
آرایش و تازگی زندگانی دنیا را تا در فتنه نیندازیم ایشانرا در وی و روزی پروردگار تو بهتر و پابنده است
مستاله چشم فرمود رضی الله عنه فانی شوا از خلق بحکم خدا و از هوای نفس خود با مراد
و از اراده خود بشود و فصل او درین هنگام صلح شوی اینکه باشی تو ظرف مرعوم خدای را پس
نشان فانی شدن تو از خلق خدا انقطاع تست از ایشان و از آمد و شد و بازگشتن بسوی
ایشان و نا امید شدن از آنچه در دست ایشان است و نشان فانی شدن تو از هوای نفس
گذشتن طلب کسب است و تا آویختن بسبب در کشیدن فائده و دفع ضرر پس جنبش نکنی تو در خود
بتدبیر خود و تکیه نکنی بر دانش و تدبیر خود برای خود و دفع نکنی از خود ضرر خود را و در ندی نفس را
بتدبیر بلکه سپردن همه ابر خدا را بر که حق تعالی بخود گرفته است همه کارها را نخست پس بخود بگیر
آنها پس چنانچه بود آن همه سپرده شده بسوی وی در حال ناپدید بودن تو در رحم و بودن تو
شیر خواره نو ناده در گهواره و نشان فنا تو از اراده بشمارده فعل خدا اینکه خواهی هیچ مرادی را

هرگز نباشد و ترا غرضه و باقی نماند ترا حاجت و طلبت را که تو نمی خواهی با خواست خدای تعالی
 جز خواست او را بلکه جاری میشود فعل خدا را تو پس باشی تو همین اراده خدا و فعل او باشی تو ساکن خواهی
 آرمیده دل کشاده سینه روشن روی آباد درون بی نیاز از همه چیز نیز و در کار آنها میگردانند ترا دست حق
 و میخوانند ترا زبان ازل و می آموزانند ترا پروردگار عالم و دین و می پوشانند ترا خلعت های نور و چلن های
 معرفت و فرود می آرد ترا در منازل مردمانیکه گذشته اند از ازل علم پس باشی تو شکسته همیشه نسبت
 نمی ماند تو شهوت و نه اراده مثل ظرفیکه رخته شده نمی ایستد در دس آب و مانند آن و تیرگی و دور
 میشود از اخلاق بشریت پس قبول نمیکند باطن تو هیچ چیز را جز اراده خدا درین هنگام نسبت
 کرده شود بسوی تو پدید آردن خلق و پاره کردن عادات پس دیده میشود آن فعل و تصرف از تو
 در ظاهر عقل و حکم وی حال آنکه آن فعل خواست و اراده او در نظر علم پس داخل کرده میشود در بوقت
 در گره المنکسر قلوه صدامی کسانیکه شکسته است قلوب شان و اراده بشریت ایشان و زایل
 کرده شده است از اود شان شهوات طبعی پس از سر نو گرفته شده برای ایشان اراده ربانی و خواسته ها
 روزمره چنانچه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم حبیب الرحمن دنیا کو ثلث الطیب و النساء و
 جعلت فقرة عینی فالصلوة ای دوست گردانیده شده است بسوی من از دنیای شامته چیزیکه
 بسوی خوش و دیگر زنان و گردانیده شده است شادی و خوشی چشم در نماز پس نسبت کرده شد
 بسوی آن حضرت بعد از آنکه برآمد از آن محبت و زایل شد از آن محبت برای آنکه راست ثابت شود
 آنچه که بیان کردم و گذشته است و گفت خدای تعالی انا عند المنکسر قلوه صدامی ای من نزد
 کسان که دل ایشان شکسته است از برای من پس خدای تعالی نمی باشد نزد تو یا آنکه شکسته شود
 همه وجود تو و هوای نفس و اراده تو پس چون شکسته است همه و ثابت نماند در تو هیچ چیز و صلاحت
 نداری هیچ چیز را جز خدا پدید آید ترا برای خود و میگردانند ترا اراده را پس اراده میکنی بآن اراده
 و چون یافته شوی در آن اراده که پدید آمده است در توئی شکسته آنرا نیز پروردگار بسبب وجود
 و هستی تو فی الجمله در آن پس میشوی شکسته دل همیشه در او تعالی همیشه نوید میکند در تو اراده را

پسترا اهل میکنند آنرا وقت شمره هستی تو در آن همچنین بنده هر بار می میرد تا آنکه برسد نوشته
 وقت خود را پس حاصل میشود درین هنگام بقای خدای تعالی پس اینست حقیقت معنی انا
 عند المنکسر قلوبهم کاجله یعنی سخن ما که گفتیم نزدیک است هستی تو در آن اراده میل و آرامش تو در آن
 گفته است خدای تعالی در بعض احادیث که ذکر میکنند تغییر آنرا از اولاد عیسی المومنین
 یتقرب الی بالانوافل حتی احبته فاذا احبته کنت مع الله الذی یسمع به و یبصر الذی یرى به
 و یده الذی یطش بها و یرجله الذی یشی بها همیشه است بنده مؤمن که نزدیکی میجوید بسوی من
 بنوافل عبادات تا آنکه دوست میدارم او را پس چون دوست داشته باشم او را میباشم شنوایی آن که
 میشنود بان و بینائی آن که می بیند بان و دست آن که میگیرد بان و پایی آن که میرود بان و در
 لفظ دیگر باین طور آمده فی یسمع و فی یبصر و فی یطش و فی یفعل ای پس بمن می شنود
 و بمن می بیند و بمن میگیرد و بمن می فهمد و این حال نمی باشد مگر در فنا پس چون فانی شوی از خود
 و از خلق و خلق نیست مگر نیک و بد و همچنین تو نیکی و بدی پس چون اسیر نداری نیکی ایشان را
 و ترسی بدی ایشان را باقی ماند خدای محض چنانکه بود همیشه از وجود خلق و در تقدیر خدایم نیکی است
 و هم بدی پس امین گردان نیز از شر خود و غرق گردانند تر در دایه های نیکی خود که تقدیر کرده است و
 میشود تو ظرف مر بر نیکی را و چشمه مر بر نعمت خوشی و آرزوی درو شنائی و ایمنی و آرام را پس
 همین فنا آرزوی و مطلوب و منتی طالبان است و باز گشت سیر اولیا را و فانی شدن مقامی است
 که طلب کرده آنرا کسانیکه گشته اند از اولیا و ابدال مر او ایشان آنست که فانی میشوند از اراده خود
 متبدل شود اراده ایشان با اراده حق پس اراده کنند با اراده حق همیشه تا وقت وفات پس خجسته
 مسمی شدند با ابدال گناه ایشان شر یک گردانیدن اراده حق را با اراده خود است بر سبیل هو
 و فراموشی و غلبه حال و در هشت پس درمی یابد ایشان را خدای تعالی بفضل خود به بیداری و بشاری
 و باز میگردد اندازان غفلت پس استغفار میکنند خدا را زیرا چه نیست کسی معصوم از اراده
 و شر یک کردن اراده حق را با اراده خود جز ملائکه پس ملائکه معصوم اند از اراده و پیغمبران

از هوای نفس باقی خلق از جن و انس که تکلیف داده شدند بشرع معصوم نیستند از آن هر دو جز آنکه
اولیا محفوظند از هوای نفس و ابدال از اراده و معصوم نیستند از آن زیرا چه جان درست در حق ایشان
میل به او داده در وقت غفلت و غلبه حال بیشتر در میگردانند ایشان را خدای تعالی به بیاری سبب هر بانی خود
مقاله هفتم فرموده رضی الله عنه بیرون آئی از هوای نفس خود و یکسو شوالان و بیکار شو
از ملک هستی خود و بسیار جمله را بسوی خدا پس باش در بان خدای تعالی بر در دل خود و بجا آرا و او را
در آوردن در آنچه که امر میکند ترا در آوردن آن در دل و بر نیز از آنچه که نمی کرده است ترا از در آمدن
آن پس نه در آرزوهای نفس و در قلب خود بعد از آنکه بر آمده است از آن بیرون کردن هوای نفس
از دل مخالفت و عدم متابعت اوست در جمله احوال و داخل کردن او را در دل متابعت و موافقت
اوست پس خواست کن هیچ خواسته جز خواست خدا و اراده تو جز اراده خدا آرزو هست و آرزو
هواداری احمقان است و افتادن درین سبب مرگ و هلاک است و افتادن از نظر رحمت حق
وروده است از شهود حق بکار همیشه امر خدا را و پیر نیز از نمی او و بسیار همیشه بسوی او تقدیر و او را
و شریک نگردان او را بچیز از خلق او پس خواست تو و هوای نفس تو و شهادت تو همه مخلوق است
باید که خواست نکنی و هوای و شهادت نداری تا نشوی مشرک بخدا گفت خدا عز و جل شکستگان
يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ إِنَّكَ أَكَلَامِي هَكَذَا سِوَاكَ لِقَائِي
پروردگار خود را پس باید که عمل بکنند عمل نیک و شریک نگردانند در عبادت پروردگار خود هیچ یک را
نیست شرک عبادت بتان فقط بلکه شرک متابعت تست و هوای نفس او اختیار کردن تو با
پروردگار خود چیزه را که سوای اوست از دنیا و آنچه در دست و از آخرت و آنچه در دست پس آنچه
سوای اوست غیر اوست چون میل کردی بسوی غیر او هر آینه شریک ساختی با و غیر او را پس پیر نیز کن و
میل کن بغیر حق و بتسرف این مشغول مشغول آرام کنی با سوای او و بسبب مکن بسوی نفس خود حال
و مقام را و دعوی کن چیزی را از آن حال و مقام پس اگر داده شوی حال و قائم کرده شوی در مقامی
یا مطلع کرده شوی بر پوشیده خبر کنی هیچ یک خبر را از آن حال مقام زیرا چه خدای تعالی هر روز کار است

در تغییر و تبدیل نمودن احوال و صفات و احوال است و در میان هر دو دل او پس شاید که او گردد و اندر آنرا آنچه
 خرداده بدان و تغییر و بهتر آنرا آنچه خیال کرده ثبات و بقای او را پس شمرده شوی نزد شخصیکه خبر داده او را
 از آن بلکه گاه از او در باطن خود و متجاوز بگردان بسوی غیر خود پس اگر یافته شود ثبات و بقا آنرا بدانی
 بخشش است و شکر کنی و درخواست تو فیق شکر کنی و زیادتى در آن و اگر هست غیر ثبات بقای می باشد
 در زیادتى علم و معرفت و زیادتى نور و بسیاری و پوشیداری گفته است خدای تعالی ما ندانیم من آیت
 او ندانم نأت بخیر منها او مثلها الله تعلم ان الله على کل شیء قدير ای منسوخ میگردد و نیم آیت را یا
 فراموش می سازیم او را می آیم بهتر از آن یا برابر آن آیا میدانی که خدا بر همه چیز قادر است پس عزیزان
 خدا را در قدرت او و ثمت کن در تقدیر و تدبیر او و شک کن در وعده او پس باید که باشد ترا با
 رسول خدا علیه السلام نصیحت نیک نسخ کرده شد آیا تا و سوره تمامی که فرود آمده بود برو کار کرده شده بود
 بدان و خوانده شده بود در محرابها و نوشته شده بود در صحفها و بر داشته و تغییر داده شده و ثابت کرده شده
 بجای آن غیر آنها و نقل کرده شده بسوی غیر آنها این در ظاهر شرع است اما تغییر در باطن آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم و در علم و حال وی که میان وی و خداست میفرماید آنحضرت الله لیغان علی قلبی فاستغفر الله
 فی کل یوم سبعین مئة ای بدرستی که شان اینست که پرده کرده میشود و بدل من پس طلب آمرزش
 میخواهم از خدا هر روز هفتاد مرتبه و روایت کرده شده هفتاد مئة ای صد مرتبه و بود آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم که نقل کرده میشود النجاة الی بسوی حالتی دیگر و بدل کرده میشود بگری و برده میشود آنحضرت بدان
 در منازل قرب و میدان غیب تغییر کرده میشود بروی خلعتهای انوار پس ظاهر میشود حالت نخستین نزدیک طبع
 حالت دوم که متصل است او را بمنزله تاریکی و نقصان و بابتاب و تقصیر وستی و حفظ حدود با اعتبار علم مقام
 پس تفهیم کرده میشود آنحضرت را استغفار زیرا که استغفار بهتر حال بنده است و همچنین اظهار توبه و رجوع
 احوال زیرا چه در و اقرار است بگناه و تصور خود و توبه و استغفار هر دو صفت بنده است در همه احوال آن فرود
 وراثت است از پدر آدم علیه السلام و قتی که عارض شد صفای حال او را تاریکی فراموشی و عیسیان
 لطفی و تاریکی را داده همیشه مانند در بهشت و همسایگی خدای عزوجل تاریکی خواستن آمدن فرشتگان بروی

بتعلیم و سلام و یافته شد آنجا هوای نفس او و شر یکبارگی که خواست خود را با خواست حق تعالی شکستگی
 یافت بسبب این آن اراده خلوه در بدست و رفت آن حالت و دور شدن حکومت پس فرو افتاد آن
 مرتبه و تار یک شد آن نور با تیره شدن صفایستر آگاهانید ه شد آدم علیه السلام و یاد دانیید شدن دوست
 پس شناسا کرده شد باقر کردن گناه فراموشی و تلقین کرده شد باقر کردن به گناه و فراموشی تلقین کرده شد باقر کردن گناه
 و نقصان پس گفت آدم علیه السلام **ذُنُوبَنَا ظَلَمْنَا انْفُسَنَا وَ اِنْ لَمْ نَعْفُرْ لَنَا وَ تَعْفُرْ لَنَا لَتَكُونَنَّ مِنَّا**
الْحَاكِيَةُ ای پروردگار ماستم کردیم ذاتهای خود اگر نه بخشی ما را و نه رحم کنی ما را هر آینه با شیم از یادگار آن
 پس آمد او را به ایت و علمهای توبه و معرفتهای آن و مصلحتها بیکه پوشیده بودند در آن علوم و معارف
 که پوشیده بودند پیش ازین ظاهر نشد مگر بتوبه و تبدیل کرده شدن آن اراده خلوه به اراده دیگر که بود
 اراده الهی بود و در حالت پیشین بدگریه و آمد آدم را ولایت کبری و سکونت در دنیا پست در آخرت پس شد
 دنیا برای او و فرزندان او منزل و عقبی جای پناه و بازگشت و همیشه با یکدیگر ترا اے مؤمن با
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و به پدر و آدم علیه السلام که اصل همه دوستان خلاست
 اقتدار اقرار بقصور و طلب آمرزش در جمیع احوال و اقرار بخوارگی نفس در آن
مقاله ششم فرمود رضی الله عنه چون باشی تو در حالت اختیار کن خبر او را نه اعلی را و نه ادنی را تا وقتی که
 باشی برادر بادشاه اختیار کن در آمدن خانه را تا آنکه در آورده شوی بدرون بجزیره باختیار مراد میدارم
 بجزیره درشت ناشناسانی بار بار را و قناعت کن به تنها اذن دادن در آمدن بجهت روا بودن
 آنکه آن اذن مکر و حیل باشد از بادشاه لیکن صبر کن تا آنکه بزور در آورده شوی پس در آئی تو خانه را
 بجزیره محض و فعل بادشاه درین هنگام عذاب نخواهد کرد و بادشاه ترا بر فعل خود حاضر نمیشود و عذاب بسوی
 تو مگر بشامت اختیار تو و حرص تو و کم صبری تو و بی ادبی تو بجهت ناراضی شدن تو بچالیتی که قائم کرده شده
 در آن پس چون حاصل شوی و داخل کرده شوی در خانه بادشاه برین پنج باش سر فرافکنده فرو کرده
 چشم خود نگاه دارنده هر چه میسر آید کرده شده بدان از خدمت و شغل در خانه و در حالیکه طالب
 ترقی بسوی مرتبه بالانباشی گفت خدای تعالی مرا پیش خود را صلی الله علیه و سلم لا تمدن

عینک الی آخرایه چنانکه گذشت پس این کلام ادب دادن است از جانب خدام پیغمبر خود را
 در نگاه داشتن احوال باطن و راضی بودن بر بخشش باطنی بقول وی تعالی و رزق ربک خیر
 و البقی ای آنچه دادیم ترا از نیکی و پیغمبری و علم و قناعت و شکیبائی و بادشاهی دین و جنگ با
 کافران بهتر است از آنچه داده ایم غیر ترسنا و ار تر پس بهترین تمام در نگاه داشتن حال است خوشنود بودن
 بآن و التفات نکردن بسوی غیر خدای تعالی زیرا چه آن حال دیگر که بدان التفات میداری با این
 که هست قسمت تو با قسمت غیر تو یا نیست قسمت کسی بلکه پیدا کرده است آنرا خدای تعالی فتنه
 پس اگر هست قسمت تو آن رسیدنی است بسوی تو خواهی یا نخواهی پس لائق نیست اینکه ظاهر شود از تو
 بجهت ادبی و حرص و طلب از زیر آنچه طلب اینچنین ناپسندیده است و حکم عقل و علم و اگر قسمت غیرت است پس
 برای چه در رنج می افندی در آن که خواهی رسید تو آنرا و نخواهد رسید آن بسوی تو هرگز و اگر نیست قسمت
 هیچ کسی بلکه آن فتنه است پس چگونه راضی شود عاقل و نیک اندامیکه بطلبند برای خود فتنه او یکشد
 آنرا برای خود تحقیق ثابت شد اینکه خیر همه و سلامتی همه در نگاه داشتن حال است چون از رون سر پرده
 شوی بسوی بالا خانه پست بسوی بام خانه پس باش اینچنان که فکر کردم از نگاه داشتن باطن و سرفرو
 افگندن و ادب کردن بلکه زیاده شود اینها از تو زیرا که تو نزدیک تری از بادشاه و نزدیک تری به ملک شدن
 بترک اینها پس آرزو مکن رفتن از آن بسوی بالاتر آن و نه پایان و نه ثبات و بقای آنرا و نه دیگر گونه
 شدن صفت آن حال آنکه تو در آن باشی باین صفت و نباشد متر از آن هیچ اختیار البته زیرا که آن
 آرزو با کفرست نعمت را و کفر فرومی آرد بر صاحب خود خواری دنیا و آخرت را پس عمل کن با آنچه ذکر کردم
 آنرا همیشه تا ترقی کرده شوی بسوی حالتی که شود برای تو مقام که ایستاده شوی در آن و دور کرده نشوی
 پس میدانی درین وقت اینکه آن بخشش است به نشانها و دلیلها که دلالت کند ثبات آن مقام پس نگاه
 میداری آنرا و دور نمیروی از آن احوال مراد لیا است که متغیر گزند و مقامات مراد احوال است که ممکن گشته اند
مقاله نهم فرمود رضی الله عنه در کشف و مشاهده در افعال کشاده میشود مراد لیا و احوال
 از افعال خدا چیز است که غلبه میکند عقلمار را و پاره میکند عادت و رسوم را پس آن افعال و نوع است

جلال و جمال پس جلال و عظمت می آرند بیم را که قلق دهند است و ترس را که از جا بر کشیده است
و غلبه عظیم بر قلت بچیزیکه ظاهر شود بر اعضا چنانچه روایت کرده شده از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
كان يسمح من صدره ان يبزر كاذب من الرجل في الصلوة من شدّة الخوف یعنی بود
پس پیغمبر خدا که شنیده میشد از سینه مبارک او بچو آواز جوش کردن دیگر در نماز بسبب سختی بیم حق
و بسبب چیزیکه میدید از جلال خدا و نکشف میشد برای او از عظمت خدا و مانند این نقل کرده شده است
از ابراهیم خلیل علیه السلام و عمر الفاروق رضی الله عنهما و اما مشاهده جمال پس آن نسبت تجلی حق است
مردمان را بنورها و سرورها و لطفها و سخنها و لذیذ و حکایتها و انس دهند و بشارت اوست و بخششها
بزرگ و منزلتهای عالی و نزدیکی از جناب خود از آنچه سرانجام است که بازگرد و کار ایشان بعبودی آن
و از آنچه خشک گشته است از آن قلم از بخششهای ایشان در زمان گذشته از جهت افزونی
و اودن و نگوئی کردن از خدای تعالی و ثابت داشتن از جانب حق او نشان را در دنیا تا رسیدن وقت
و مراد بوقت آن وقت است که مقدار گشته این ملاحظت و بشارت از حق از برای آنکه از حد درگذرد
ایشان را محبت از سخت آرزو مندی بجناب وی تعالی پس شکسته شود و طاقتهای ایشان پس
هلاک شوند یا ضعیف شوند از قائم شدن بعبادت تا آنکه بیاید ایشان را یقین که موت است بجهت
لطف کردن از طرف خود مهربانی نمودن و دار کردن امراض باطن را و پرور دادن لهای ایشان را
و نرمی کردن هر آنکه خدای تعالی حکیم و دانا و نرمی کننده است با ایشان بخشاینده و مهربانی نماینده
و مهربان است و ازین جهت که مشاهده جمال سرور و بشارت می شود آنکه روایت کرده شده است
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم اینکه میفرمود مر بلال را رضی الله عنه که مؤذن بود و احتیاجا یا لکال
راحت ده مرا ای بلال یعنی باذان و اقامت تا داخل شوم در نماز برای مشاهده آنچه که ذکر کرده ام از جمال
و برای همین گفت آنحضرت جعلت تحریة عینی فی الصلوة گردانیده شد خنکی چشم من در نماز
صفت الهی و هم - فرمود رضی الله عنه نیست مستحق در دائره تعبد جز خدا و نفس تو و تو محیطی
از جانب خدا و نفس مخالف و دشمن خدا است و همه چیز تابع است مر خدای را و نفس نیز

در حقیقت مخلوق و مملوک خداست و مراد از دعوی کردن و آرزو و شهوت و میل است باینچه
مناسب طبع او است پس وقتی که موافقت کنی تو خدا را در مخالفت نفس و دشمنی او باشی تو
برای خدا خصومت کننده بر نفس خود چنانچه گفته است خدای تعالی مرد او و علیه السلام را
یاد او دان بذكر اللّٰهم فالله ربّك العبودية ان يكون لي خصما على نفسي
ای داود من چاره کار و ناگزیر تو ام پس لازم گیر چاره گیر کار خود را یعنی بگذر از نفس حقیقت
بندگی تو آنست که باشی تو خصومت کننده برای من بر نفس خود پس ثابت شود درین هنگام
دوستی تو خدا را و بندگی تو مرا و راوی آید ترا از قضا صافی و گوارا و پاک در حالیکه تو قوی عزیز داشته شدی
و چاکری کنده از اشیا و بزرگ و عیب شمارند ترا زیرا که اشیا جمله تابع اند پروردگار خود را و موافق اند
مرا و از آنچه که او پیدا کننده و نوید آورنده آنهاست و همه اشیا اقرار کننده اند بر بندگی او
گفته است خدای عز و جل و ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم ای
نیست هیچ چیز مگر تسبیح میکند خدا را استایش و لیکن نمی فهمید شما تسبیح ایشان را مراد از
تسبیح آنکه ذکر و بندگی او میکنند و گفته است خدای تعالی و قال لها و الارض انتین طوعا و
کرها قالتا البتة اطعین ای گفت خدا مرا آسمان و زمین را بیا بید مرا خواه بر رغبت خواه بکراهت
پس گفتند آمدم را غیب فرمان بردار پس بندگی همه بندگی در مخالفت نفس و هوای تست گفته است
خدای تعالی مرد او را خلا لا تتبع الهوی فی ضلالت عن سبیل الله پیروی هوای نفس کن تا گمراه کنده ترا
از راه خدا و نیز گفت وی تعالی مرد او را در حدیث قدسی اھجر هواک فاعلم انما نزع ینار عنی فی
ملکی غیر الهوی جدا کن هوای نفس خود را زیرا که نیست هیچ نزع کننده که نزع کند ما را در ملک من
جز هوای نفس و حکایت مشهورست از بایزید بسطامی قدس الله سره هرگاه که دید خدا را در خواب
گفت بایزید مرا و چگونگی راه است بسوی تو یا خدا یا گفت خدای تعالی بگذر از نفس خود را و بیا
پس گفت بایزید بیرون آمدم از نفس خود چنانکه بیرون آورده میشد ما را از پوست و پس اکنون
بهتری تمام در دشمن دشمن نفس است در همه امور و احوال اگر هستی تو در حالت تقوی پس

حتی لغت کن نفس را باینکه دوشوی از مال حرام خلق و آنچه شبهه و حرمت داشته باشد از منتهای
 ایشان بکنیه کردن برایشان و اعتماد کردن برایشان و بیم داشتن از ایشان و امید داشتن
 از ایشان و از طمع کردن در آنچه نزد ایشان است از اندک مال دنیاوی پس امیدوار عطای
 ایشان را هیچ وجهی بر سبیل هر چه زکوة و نه صدقه و نه کفاره و نه نذر پس بپرتو چه خود را از
 ایشان از سائر وجوه و اسباب تا آنکه اگر باشد ترا قریب مالدار آرزو موت او مکن برای اینکه وراثت
 شوی مال او را پس دوشوی از خلق و بیرون آئی بکوشش و مگردان ایشان را مثل در که باز گردانید
 و بسته میشود و خود بخود نمی کشاید و نمی بندد و مثل درختیکه یافته میشود و روی میوه یکبار س و
 بی میوه میگردد و بار س دیگر همه احوال خلق بفعل فاعل و تدبیر تدبیر کننده است و آن خدای تعالی است
 تا آنکه باشی تو توحید کننده هر چه در دگر را و فراموش مکن با وجود آنکه خالق همه اشیا خداست کسب
 بندگان را تا خلاص شوی از مذہب جبریه و اعتقاد کن که افعال تمام نمیشود بقدرت بندگان
 بے قدرت خدای تعالی تا آنکه پرستش کنی ایشان را و فراموش نکنی خدای تعالی را و مگو فعل ایشان
 بر محض قدرت ایشان است بے قدرت خدا پس کافر شوی و قدری لیکن بگو که افعال بندگان
 مر خدای راست از روی پیدایش و مر بندگان راست از روی کسب چنانچه آمده است کسب آثار
 از شایع براسے بیان کردن موضع جزا از ثواب و عذاب فرمان برداری کن امر خدا را در بندگان
 و خالص کن قسمت خود را از ایشان با مروتی تعالی و تجاوز مکن امر خدای را پس حکم خدا قائم است
 حکم میکند بر تو و بر ایشان مباش تو حاکم و بدون تو با ایشان بطریق انانیت افعال بر وجه استقلال
 با ایشان قدرت و قدر تاریکی است پس در آئی در تاریکی بچراغ فاضل میان حق و باطل و آن کتاب
 خدا و سنت رسول او است صلی الله علیه و سلم بیرون شو ازین هر دو پس اگر بگذرد اندیشه و ردل تو
 و یا الهامی یافته شود عرض کن آنرا بر کتاب و سنت اگر بیایی در آن هر دو حرام کردن آن را مثل
 الهام کرده شوی بزن کردن و بر با خوردن یا آمیزش با غاسقان و نافرمانان و جز آن از گناهان پس دفع
 کن آنرا از دل خود و دوشوی از آن و قبول مکن آنرا و عمل نمابران و یقین بدان که آن خطره از شیطان بعین

و اگر بیانی در کتاب نیست مباح کردن آن خطره را مثل شهوات مباح از خوردن و نوشیدن و پوشیدن
 و جماع کردن پس بگذار آنرا نیز و قبول کن آنرا و بدان که آن خطره از طرف نفس است و سیلهای او
 و حال آنکه تحقیق که تو امر کرده شده بخالفست او دشمنی او و اگر بیانی در کتاب نیست حرمت اباحت
 آنرا بلکه آن امری است که نمی فهمی تو حرمت و اباحت آنرا مثلا گفته شود و من را که بیا فلان جاسه
 در باب فلان مرد صالح را و حال آنکه نیست ترا حاجت آنجا و نه بلاقات صالح از جهت بی نیازی تو
 از آن مرد و بسبب چیزه که داده است ترا از ای تعالی از نعمت علم و معرفت پس تو گفت کن درین خاطر
 و شتابی مکن بسوی آن پس میگوئی در دل آیا این الهام است از جانب حق تعالی تا عمل کنم بدان و هنوز
 یکجا تا نعل کردن کفایت مکن بلکه منتظر اختیار و فعل خدا باش در آن باین طریقه مکرر شود آن خاطر و امر
 کرده شوی برفتن بطرفش بایشانیکه ظاهر میشود مراد علم را بخدا میفهمند آنرا اعتقاد از اولیاء الله و کسانیکه
 قوت فهم داده شده اند از ابدال و اینکه شتابی نمی باید کرد ترا بسوی آن بحجت آنست که تو ندانی قیامت
 آن و چیزیکه باز میگردد این کار بسوی آن و چیزیکه هست در آن کار در حالیکه فتنه و هلاک و مکر است
 آن چیز از خدا و امتحان پس صبر کن با آنکه باشد خدای تعالی فاعل در توییده اختیار تو و چون مجرب
 شود فعل بی آمیزش تو و برداشته شوی تو آنجا که در خاطر تو افتاده بود و روی آورد ترا فتنه میباشی تو
 برداشته شده و نگا داشته شده در آن فتنه زیرا که خدای تعالی عذاب نمیکند ترا بر فعل خود و راه نمی یابد
 عذاب بسوی تو مگر بسبب وجود تو در شئی اگر هستی تو در حالت حقیقت و این حالت ولایت است پس
 مخالفت کن هوای نفس خود را و متابعت کن امر را در همه و متابعت کردن امر بر دو گونه است یکی آنکه
 بگیرى از دنیا آنچه تو ام بدن نفس است و ترک کنی حظ او را و ادائیگی فرض را و مشغول شوی بگذشتن
 گناهان آنچه که ظاهر است از آن و باطن دیگره آنکه باشد آن چیز باطن و آن امر حق است که میفهمی
 بنده خود را و باز میدارد او را از آن متحقق نمیشود این امر باطن مگر در مباح که نیست در حکم در شرع باین
 که نیست آن از قیال امر واجب و ناز قبیل نمی بلکه آن حکم است که فرو گذاشته شده است در وی حکم نمی
 و امر گذاشته شده است بنده بقصر کردن در وی با اختیار خود نام نهاده شده آن حکم مباح پس تو

پیدا نکند بنده در سیرت را از نزد خود فعل ترک بلکه انتظار کند امر را در و چون امر کرده شد بجا آر پس میگوید
 جمیع حرکات و سکنات بنده بامر خدای تعالی آنچه که در شرح حکم اوست پس بامر شرع میکند و آنچه نیست
 مرا و احکام در آن پس بامر باطن میکند میگوید درین هنگام بنده ثابت از اهل حقیقت و آنچه نیست
 در و حکم باطن پس کردن وی بجز فعل آتی است و اگر هستی تو در حالت حق الحق و این حالت محو
 و فناست و این حالت ابدال است که شکسته دلان اند برای حق و موجود عارف اند و صاحب علم
 و عقل اند و مشران کار فرما و شهنشاهای شهر با اندکها میانان خلق و نایبان خدا اند و دوستان جانی نوی
 و حجابان روحانی و گزیدهگان او اند پس بیروی امر درین حالت بجا افتد تست خود را و بزرگ شدن انوار قوت
 و انبیا که نباشد مگر از او و قصد هرگز نه در دنیا و در عقبی پس باشی تو بنده با و شاه نه بنده ملک بنده آمر
 و نه بنده هوای هیچ طفل با و ایام و مرده بدست نشوینده و بیمار و بی حس بدست طبیب در سواست و مرونی
مقتضای یازدهم - فرمود رضی الله عنه چون انداخته شود در دل تو خواهش نکاح در حالت
 محبت بجگی و عاجز شوی از برداشتن آن پس صبر کن از آن در حالیکه منتظر هستی کشاکی را از خدا یا
 بدور کردن آن شهوت و برکنیدن آن از تو بقدرت خود که اتفاقا پیدا کرده است و در تو پس یاری هر
 ترا و نگاهدار و از برداشتن با آن نیز یار رسانیدن آن بسوی تو بطریق بخشش در حالیکه تمینیت
 گفته شده و کفایت کرده شده از بار نه هیچ گران در دنیا و رنج در آخرت می نماند ترا خدای تعالی
 صابر و شاکر بسبب صبر کردن تو از شهوت و راضی به قسمت خود و زیاده میکند ترا نگاهداشتن او محبت
 و توانائی بر طاعت پس اگر هست آن شهوت در قسمت تو میراند آنرا بسوی تو در آن حالیکه تمینیت کرده شده
 و کفایت کرده شده از مؤنت و میگردد صبر شکر و حق تعالی وعده کرده است شکر کنندگان را بزیادتی در عطا
 فرمود **لَنْ يَشْكُرَكَ كَافًا إِلَّا تَزِيدَ لَكُمْ كَفْرًا إِنَّ كَفْرَ الْبَاطِلِ إِنَّ شَيْئًا لَيْدًا** ای پسر آینه اگر شکر کنید زیاده کنم
 شمارا و اگر کفران نعمت کنید پس بدو شکی که عذاب کردن من سخت تر است و اگر آن شهوت نیست شمت
 مرا پس بی نیازی از آن بر کنیدن از دل است اگر خواه نفس یا نخواهد حاصل آنکه لازم گیر صبر و مخالفت
 کن هوای نفس و دوست و اگر در آن امر اراضی باش بقضای او امیدوار به این دو صفت که

فصل و عطا است و تحقیق گفته است خدای تعالی اَلصَّابِرُونَ
 اَجْرُهُمْ يَجْزِي حِسَابِ جَزَائِهِمْ نیست که داده می شود صبر کنندگان مزد ایشان به شمار
 مقالہ دوازدهم - فرمود رضی اللہ عنہ چون بدید ترا خدای تعالی را پس بازمانی بسبب محبت
 مال از بندگی خدا باز دار و ترا بسبب آن مال از خود دور نیاورد آخرت و بسا باشد که سلب کند از تو مال را و
 تغییر دهد ترا و فقیر گرداند ترا بجهت سزا دادن ترا از جهت مشغول شدن تو بسبب نعمت از نعمم اگر مشغول
 شوی بعبادت خدای تعالی از مال بگرداند آن مال را براس تو بخشش و کم نکند آن و یک جبهه را
 باشد مال خادم تو و تو خادم مولی باشی پس عیش کنی در دنیا ناز و نعمت داده شده و در آخرت
 گرامی داشته شده و خوش داشته شده در جنۃ الماوی با صدیقان و شهیدان و صالحان
 مقالہ سیزدهم - فرمود رضی اللہ عنہ اختیار کن کشیدن نعمت را و نه دور کردن بلا را پس نعمتها
 رسیده است بتو اگر هست و قیمت تو خواهی طلب کنی آنرا یا تا خوش داری آنرا و همچنین بلا را فرود آید
 بتو اگر هست نصیب تو حکم کرده شده بر تو بر است که کرده داری آنرا یا دفع کنی آنرا از خود بهایا صبر کنی و
 بزور جلدی کنی برای خوشنودی پروردگار بلکه بسیار در همه نبوی تا بکنی کار خود را و تو پس اگر باش نعمتها
 مشغول شو بشکر و اگر باشد بلا را مشغول شو بصبر تا بزور صبر کردن و یا بوافقت کردن راضی بودن
 یا بگذشت گرفتن بیایا نیست و فانی شدن در آن بر اندازد آنچه داده میشود از حالتها و نقل کرده میشود
 در آن بجای و سیر کنانیده میشود و در منازل راه خداوندی که کرده شده بطاعت و دوستی اوقات
 برسی بجا بعت ملائکه پس قائم کرده شوی در مقام کسانی که گذشته اند از صدیقان و شهیدان صاحبان
 و مراد میدارم از آن به قرب خدا بزرگ و تا معاینه کنی مقام مردمانی را که گذشته اند بسوی بادشاه
 و از درگاه او نزدیک شده اند و یافته اند نزد او هر نعمت و نصیب کامل را و خوشی و امن و بزرگی و راه
 روشن را بگذر بلا را تا زیارت کنند ترا و خالی شود از راه او و بایست بدعای خود در روی آن و جنت کن
 از آندون و نزدیک شدن او پس نیست آتش او بزرگتر از آتش جهنم و زیانده او و تحقیق ثابت شده است
 از حدیثی که مروی است از بهترین خلق و بهترین کسی که برداشته است او را زمین سایه کرده است آنرا آسمان

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم گفته است ان ناد حجه تقول للمؤمن جز یا مؤمن فقد اطفأ نورا
 طبعی ای آتش دوزخ میگوید هر مسلمان را در وقت گذشتن از پل صراط بگذرای مؤمن تحقیق که فرو میراند
 نور تو زبانه مرا پس آیا نیست نور من که اطفاء کرد زبانه آتش را در دوزخ و نور من که همراه بود او را در
 دنیا آن نور که چهار شد ندوی مطیع و عاصی فرو میراند این نور زبانه بلار او ساکن گرداند سری صبر تو و قوت
 تو مرمولی را سوزش چیزیکه فرو داده است از بلا و بقونزدیک گشته پس بلانیا ده است ترا برای اینکه
 هلاک کند ترا لیکن می آید ترا تا بیا زما بدتر و قوت دهر مینا و یقین را و بشارت دهر ترا باطن او از موی تو
 و بشارت کردن موی بتو گفته است خدای تعالی و لنبلو نکه حتی نعلم المجاهد یحکم و الصابون
 و لنبلو اخبار کوه ای هر آینه مبتلا کردیم شمار تا آنکه بدانم جهاد کنندگان را از شما و صبر کنندگان را و بیا زما
 بچیزیکه خبر دهر از علمای شما پس چون ثابت شود با حق تعالی ایمان تو و موافقت کنی او را در فعل او
 بیقین خود همه آن بتوفیق از خدا و فضل و احسان او ست پس باش درین هنگام همیشه صبر کننده
 و موافقت نمایند و تسلیم نمایند پیرا کن در حق خود و نه در حق غیر خود حادثه را که بیرون است از
 امر و نهی پس هرگاه که یافته شود امر خدا گوش بنده و شتابی و جلدی کن و قوت نما و تجنب و آرام
 مکن و محض تسلیم باش مرقدیر و فعل الهی را بلکه در باز طاقت و کوشش خود را تا ادانگی امر را اگر
 عاجز شوی تو از ادای امر پس بگیر پناه آوردن بسوی خدا و نزد خود پناه آر بسوی او و زاری و عذر
 کن و تقیتش کن از سبب غیر خود از ادای امر او و سبب روی گردانیدن خود از شرف یافتن
 بطاعت او و سبب ادب نگاها داشتن خود از طاعت او و سبب سستی و سبکی خود و سبب تکیه کردن خود
 بر خول و قدرت خود و سبب نمودن عمل خود و سبب شریک گردانیدن تو حق را بنفس و بهول خود
 و بخلق ام پس باز گردانیده ای تمامی ترا از در خود و معزول ساخت ترا از طاعت خدمت خود و برید
 از تو در توفیق خود و بگردانید از تو روی بزرگ خود و دشمن داشت و شتم گرفت ترا و مشغول گردانید
 بسای تو که بنیای تو و هوای تو و آرزوی تو و خواهش تست آیا نمیدانی که این همه باز دارند اند
 از خدا و تو و انگنده تست از چشم کسیکه پیدا کرده ترا و پرورش کرده ترا و مالک گردانید ترا و انبختید ترا

نعمت‌تبرس تا مشغول نگردد اندر از خداوند کار تو غیر خداوند تو هر چه جز مولای تست غیر اوست پس
 مکنین برو غیر او را زیرا چه او پیدا کرده است ترا برای عبادت خودستم مکن بر خود پس اینکه مشغول شوی
 بغیر وی از امر وی پس در آرد ترا آتش خود را که فروزین او آدمیان و سنگها اند پس پشیمان شوی
 و نفع نکند پشیمانی و عذر کنی و معذرت داشته نشوی و فریاد کنی و فریاد داده نشوی و طلب صنا کنی
 و راضی کرده نشوی و طلب کنی باز آمدن را بسوی دنیا تا دریایی و طلافی کنی آنچه فوت شده و نیک کنی
 رجوع گردانیده نشوی مهربانی کن نفس خود را و شفقت کن بروی و استعمال کن اعضا و آلات را
 که داده است ترا در طاعت خداوند خود از عقل ایمان و معرفت و علم و طلب روشنی کن بنورهای این
 اشیاء در تاریکی حوادث عالم و چنگ زن بامروزی و بیکر کن بر دو در راه خداوند خود و بسپار سواهی امروزی را
 بسوگس یکم پیدا و پدید کرد ترا پس کافر مشو یکسکه پیدا کرد ترا از گل و تره بیت کرد ترا پس ترا از نطفه پس مرد
 بر ابراحت ترا خواه جز امر او مکرده مدان جز نبی او قناعت کن از دنیا و آخرت باین مراد که امر است
 و مکرده مدان در آن هر دو این مکرده را که نهی است پس هر مراد تابع این مراد باشد و هر مکرده تابع این
 مکرده باشد چون باشی تو بام خدا باشند کائنات امر تو چون ناخوش داری نهی او را بگریزند از تو
 مکرده هر یک که باشی و فرود آئی گفت خدای تعالی در بعض کتب خود یا این آدم انا لله لا اله الا انا
 اقول الله کن فیکون اطعنی اجعلک تقوی الله کن فیکون ای سپر کرم منم خدا نیست هیچ
 خدا جز من میگویم چیزی را نشو پس بشود اطاعت کن مرا تا بگردانم ترا باین صفت که نگویی شری را بشود
 پس بشود و گفت خدای تعالی یا دنیا من خدای فاخلص من من خدای فاعبده ای دنیا
 هر که خدمت کند مرا خدمت کن تو او را و هر که خدمت کند ترا پس در پنج انداز او را پس چون بیاید نهی او
 باش گو یا که هست کرده شده است بندهای اندام و آرمیده است حواس پوشیده حواس و دیوانه
 دل تنگ سینه مرده تن در گشته هوای نفس ناپدید شده رسمای بشریت محو شده نشانههای طبیعت
 فراموش شده اثر میل تاریک صحن سر ویران شده بنیاد خالی خانه افتاده سقف خانه نهادر گنه نشان
 پس باید که باشد گوش تو گو یا که گرسنت و نیم بر گری پیدا شده و چشم تو گو یا که پخته و تابان باد از دور شده

و لبهای تو گو یا که بر آنها ریش است و در سید گهها و زبان تو گو یا که گنگی و کندنی است و دندانهای تو گو یا که در آنها
 جراحت است پر شده از دیم و درد و دوا و پراگند گهها است و دستهای تو گو یا که در آنها خشکی و کوتاهی است از
 گرفتن و پاهای تو گو یا که در آنها اضطراب و لرزه و جراثیم است و فرج تو گو یا که بوی نامردی است مادر زاد
 و بجز این امر در کار است و شکم تو گو یا که بوی پُری و سیری است و از طعام بی نیازی است و عقل تو گو یا که
 تو دیوانه و فاسد و بدن تو گو یا که مرده است و بطرف قبر برداشته شده پس شنیدن و شبانی کردن در امر است
 و نشستن بستی و نرمی نمودن و کوتاهی کردن در نمی و خود را مرده انگاشتن و معدوم پنداشتن و فانی گردانیدن
 در حکم قضاء و قدر پس بنوش این شربت را و دارو کن باین غذا اگر اگر دانه نشوی
 و شفا و عافیت داده شوی از مرضهای گوناگون و علتها سبب هوای نفس بحکم خدا تعالی
 مقال چهاردهم - فرمودی الله عنده دعوی کن حالت این گروه را ای صاحب هوای نفس بر آنکه
 تو بنده هوای و ایشان بنده خدا اند و میل تو در دنیا است و میل این گروه در عقبه تویی باین جهان را
 و ایشان می بینند پروردگار زمین و آسمان را و انس تو بخلق است و انس این گروه بحق است دل تو
 آویخته است با آنچه در زمین است و دلهای گروه بسوی پروردگار عرش است و شکار میکنند ترا کیسکه می بینی
 و ایشان نمی بینند آنرا که تویی بینی بلکه می بینند سپید کننده اشیا را و دیده نمیشود و او تعالی رنگاری یافتند
 ایشان و حاصل شد نجات و ماندی تو که در داشته شده با آنچه که میخواهی از دنیا و دوست میداری و این
 گروه فانی شدند از خلق و هوای نفس اراده و آرزوی پس رسیدند بسوی قرب با و شای پس تو فقی
 داد ایشان را خدای تعالی بر نهایت چیزیکه طلب داشت از ایشان از طاعت حمد و ثناء و این همه
 افزونی کرم خداست میدهند هر که میخواهد پس لازم گیر این او مواظبت کنی به توفیق از خدا و آسان
 گردانیدن از بزرگ گشت عبادت مریشان را بجای جان و خورش و شد دنیا در وقت
 در حق ایشان نعمه و سرور گو یا که برای ایشان بهشت است زیرا که نمی بینند چیزی را از چیزها تا آنکه
 می بینند پیش از آن فعل کسی را که پیدا کرد و پیدا آورد پس باین قوم ثبات زمین و آسمان است
 و آرام مردگان و زندگان زیرا که گردانیده ایشان را با و شاه مانند و بخدا در زمین که گسترانیده است

پس هر يك از ايشان مثل كوهي است كه ايستاده است بر جاي خود پس يكسو شو از راه
ايشان و برابري مكن كسانى را كه مقيد نگردانيدند ايشان را از طلب حق پيران پس
پس اين قوم بهترين مردمان اند كه پيدا کرده است پروردگار من و پراگنده كرد در زمين
و منتشر ساخت ايشان را بر ايشان باد سلام خدا و بر كات او تا آنكه آسمان و زمين است
مقتال با نيز و هم فرمودى الله عنه و بيم در خواب گوياكه من در موضع ام كه مانند مسجد است
و در آن قوم اند كه از خلق بریده اند پس گفتم اگر باشد مراين قوم را فلان ادب ميكنند ايشان را و ارشاد
ميكنند ايشان را اشاره كردم بلفظ فلان مردى از صاحبان پس جمع شدند قوم گردن پس گفت
يكى از ايشان تو چه چيزي و چه حال داري چرا سخن نميگويى پس گفتم اگر اخي مى شوييد مرا براي آنكه
سخن گويم پس گفتم چون منقطع شوييد از خلق بسوي حق سوال كنيد از مردم چيزى را بر زبانهاى خود
و چون گذاشتيد اين را پس سوال كنيد ايشان را بر لهامى خود زيرا چه سوال بدل مثل سوال بزرگان
پس بپراييد كه خداى تعالى در هر آن در كار است در گردانيدن احوال خلق و تبديل كردن بلند گردانيدن
مرتبه يكى را و پست ساختن ديگرى را پس گرد بپي بلند ميگردانند مرتبه ايشان را بسوي مكانهاى
بلند گرد و پي ديگر فرود مى افكند ايشان را بسوي اسفل السافلين و ترسانيد آن كسانى را كه
بر داشت بسوي عليين اينكه فرود افكند بسوي اسفل السافلين و اميدوار گردانيد ايشان را
با نكه پاينده و نگاهدارنده ايشان را بر حاليكه ايشان هستند از بلندي مكان و ترسانيد آن كسانى را
كه فرود افكند است با اسفل السافلين اينكه باقى دارد و در هميشه دارد ايشان را بر آن حال كه هستند در آن
از فرود افكندن و اميدوار گردانيد ايشان را كه بر دار ايشان را بسوي عليين پس بیدار شدند
مقتال با نيز و هم فرمودى الله عنه محبوب نشده از فضل خدا و بسواسطه رسانيدن از نعمتهاى
مگر بسبب تكيه كردن تو بر خلق و اسباب و كازها و كوششها پس خلق حجاب تواند از خوردن بسبب آن
كه سبب است پس ما و اميكه باشي تو ايستاده با خلق اميد دارند بخش ايشان را و فضل ايشان را
و سوال كننده بر ايشان و آمد و رفت كننده بسوي هم ايشان پس تو شك آرنده بخدا خلق او را

پس سزا میدهند بر آن بحر و هم گردانیدن از اکل لبنت که آن کسب کردن است از حلال دنیا پست و چون
توبه کردی از ایستادن با خلق و از شریک گردانیدن پروردگار خود را بخلق و رجوع کردی تو بکسب
پس میخوری بسبب کسب اعتماد کنی بر کسب و آرام یابی بروی و فراموش کنی فضل پروردگار را
پس تو شریک آرنده نیز لیکن این شرک پست خفی تر از اول پس سزا میدهند ترا خدای تعالی محبوب
میگرداند ترا از فضل خود و از هدایت کردن بفضیل و بواسطه چون توبه کردی ازین و دور کردی شرک را
از میان و بروا شتی تنگینه کردن خود را بر کسب طاقت و توانائی و دیدی تو خدای را که او رزاق است
و سبب سازنده و آسان کننده و قوت دهنده بر کسب و توفیق دهنده بر همه نیکیها یکبار میرساند ترا
بسوی خلق بروجه سوال کردن از ایشان در حالت بلا و یا در حالت ریاضت دادن یا میرساند ترا
روزی را نزد سوال کردن از وی تعالی و بار دیگر میرساند به سوال بطریق کسب که بمعنی عوض است
و بار دیگر میرساند از محض فضل خود به آنکه به بینی و واسطه و سبب را پس باز میگردی از همه بسوی
خدای اگنی خود را پیش او پس چون چنین شدی بر میدارد حجاب را میان تو و میان فضل خود
و ابتدا میکند ترا بواسطه و خورش میدهند ترا بفضیل خود و نزد هر حاجت براندازه آنچه موافقت کند
حال ترا همچو فعل طبیب هر بان و لطف کننده و دوست بر بسیار از جهت نگاه داشتن از جانب خود
عزوجل برای دور داشتن مر تر از میل کردن بسوی کسیکه غیر دوست و راضی میگرداند ترا بفضیل خود
پس درین هنگام منقطع می سازد از دل تو هر خواهش و شهوت و هر لذت و مطلب و محبوب پس باقی
نی ماند در دل تو جز اراده او پس چون خواهد حق تعالی اینکه بر آید بسوی تو قسمت ترا که چاره نیست
ترا اگر رفتن آن و حال آنکه نیست از رزق و نصیب مر تر از کس از مخلوق جز تو پیدا میکند نزد تو
خواهش آن قسم را و میداند آنرا بسوی تو پس پیوسته میدارد ترا رسانیدن آن نزد حاجت پست
توفیق میدهند ترا بر آن شکر آن و میداند ترا که آن روزی از دوست و وی تعالی را ننده او است بسوی
تو و دهنده او است مر تر از پس شکر میگوئی او را درین هنگام می شناسی و میدانی و زیاده میکند ترا این
بیرون آمدن از خلق و دور بودن از آن و تمی شدن باطن از هر چه جزاوست پست و چون قوی شد علم

و یقین تو و کشاکی سینه تو و نورانیت دل تو و زیاده شدن نزدیکی تو از خداوند خود و مرتبه و عزت ترا داد
 و امین بودن تو نزد او و اولیت تو در نگاهداشت اسرار را تعلیم کرده میشودی که کی خواهد آمد ترا قسمت تو
 پیش از وقت آمدن او از جهت گرامی داشتن حق تعالی مرتزاد بزرگ داشتن حرمت تو و بجهت فضل و
 منت نهادن و راه نمودن از خود گفته است خدای تعالی وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آيَةً يَخُذُونَ بِأَمْرِهَا لَمَّا
 صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ای گردانیدیم ما از بنی اسرائیل اما آن که راه نمایند با ما هرگاه که
 صبر کردند و بودند که آیات ما یقین میداشتند و نیز گفته است وَالدِّينَ جَاهِدُوا فِيْنَا النَّحْلَ نَحْمُ
 سُبْحَانَ إِيَّاهُ كَسَانِيكَ عِبَادَهُ كَرْدَنَ در طریق ما هر آینه بینا کنیم راه های خود را نیز گفته است وَاتَّقُوا اللَّهَ
 وَبِعَلَّكُمْ اللَّهُ تَقْوَى كَنِيفِضَارِا تَعْلِيمِ كُنْ شَارِخِضَايِ تَعَالَى بعد از آن رد کرده میشود بر تو پیداکردن آن اشیا
 پس پیدایم کنی باون روشن که غبار نیست بران و بر اینمونیهای درخنده مانند آفتاب شدن بر سخنان
 مزه دار مزه دار تر از هر مزه و با الهام راست از غیر شبه صاف کرده شده از خواطر نفس و سوسه های
 شیطان بعین گفته است خدای تعالی در بعضی کتابهای خود اَنَّا اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا اَنَا الْخَيْرُ
 چنانچه گذشت و تحقیق کرده است این مرتبه را بسیار از پیغمبران و اولیای و خواص را از بنی آدم خود
 مَقَالَه پنهانتر هم فرمود بنی الله عنه چون داخل شوی بخدا پس نزدیک کرده شوی از و
 نزدیک گردانیدن وی و تو فوق وی و معنی رسیدن بخدا سیر و ن آمدن است از خلق و هوای نفس و خواهش
 و آرزو و ثابت بودن با فعل حق و ارادت او بے آنکه یافته شود از تو جنبش در تو و نه در خلق او و نفس تو
 بلکه حکم او و امر او و فعل او و تعالی پس این حالت فنا است تعبیر کرده میشود ازین حالت به وصول
 و وصول بخدا نیست مثل وصول بسوی یک از خلق او که قتل عام آنرا در می یابد و معروف است نیست مثل او
 بچیزه دآن شنو او بینا است بزرگ است پیدا کننده اینک تشبیه داده شود بمجاوقات او و یا قیاس
 کرده شود بساخته او پس رسیدن بخدا معروف است نزد اهل وصول به شناسیدن حق عز و جل
 مرایشان را هر یک از اجداد و انبیا می کنند هر یک را در وصول جزو می خوانند از هر یک از
 پیغمبران و اولیای خود سری است از آنجا که مطلع نیست بران هیچ یک جز او حقیقی باشد

مرید را سرے کا گاہ بنو و بران شیخ او و مرشیخ را سری است کہ مطلع نیست بران مرید کے کہ تحقیق
 رسیدہ است سیر و سلوک او تا آستانہ در پیروی پس چون برسد مرید حالت شیخ خود را جدا ساختہ میشود
 از شیخ و بریدہ میشود از وی پس متولی میشود او را حق تعالی و قطع میکنند او را از خلق پس میشود شیخ
 مانند دایہ نیست نیز خواگی بعد دو سال همچنین نیست تعلق بخلق بعد در شدن ہوا می نفس و ارادت
 شیخ احتیاج برہ میشود بمرید تا آنکہ در باطنش ہوا خواست است از برای گسستن ہوا و ارادت لیکن
 بعد در شدن ہر دو پس احتیاج نیست لشیخ زیرا کہ نیست کہ ورت و ناتمامی و چون رسیدی تو بخت چنانکہ
 بیان کردم باش امین ہمیشہ از آنچه کہ جزا و است پس نہ بینی جز حق را وجودے قطع اندر زبان ساندن
 و نہ در سودر ساندن و نہ در دادن و نہ در ندادن نہ در رسیدن و نہ در امید داشتن بلکہ خدای تعالی نراوار است
 کہ از عذاب او ترسند و از آمرزش وی امید دارند پس باش ہمیشہ نگہبان بسوی فعل او چشم دارندہ بسو
 امر او کار کنندہ بطاعت وی و جدا از ہمہ خلق او چہ در دنیا و چہ در آخرت میا و یزد دل خود را بچیزے از
 خلق او بگردان خلق را ہمہ مقهور مثل مردیکہ گرفتہ است اورا بادشاہی کہ بزرگ است ملک و وسعت است
 امر او ترسانندہ شدہ است بر جستن و حملہ کردن او پستہ گردانید بادشاہ غل اورا گردن او باہر دو پای و
 و بر او کشید بر درخت صنوبر بر کنار جوئے کہ بزرگ است موج او و فراخ است پهن او و عمیق است خاک
 و سخت است روانی او پستہ تر است بادشاہ بکرسی کہ بزرگ است قدر او و بسیار است ارتفاع او و دوست
 حاجی جستن و رسیدن او و نہادہ شدہ است در پہلوی بادشاہ بارہا از نیزہ با و تیر با و پیکانہا و گوناگون از برای
 جنگ و کمانہا از آنچہ نیرسانند ازہ کردن آنرا جز پا و شاہ پس شروع کرد کہ می اندازد بسوی آن مرد با پنچہ
 میخواید ازین سلاح امانیکو باشد مگر کسی را کہ دید آن مرد مصلوب را کہ بگذار در نظر کردن را بسو پا و شاہ
 و بگذار و ترس از او امید و ترس از مصلوب و امید دارد از او آمانیست شخصیکہ چنین کند نام داشتہ شد
 در حکم عقل بے عقل بے ادراک یوانہ حیوان جز آدمی پس بیاہ جو بخدا از کوری بعد بینائی و از قطع شدن
 بعد رسیدن و از روی برگردانیدن پس از نزدیک آمدن و از نگاہ شدن پس از راه یافتن و از کفر پس
 ایمان پس دنیا مثل جوی بزرگ روان است کہ ذکر کردم آنرا در مثال ہر روز در فزونی آب است و این

زیادتی آب مثل زیادتی شتهای پنی آدم و لذتهای ایشان است در دنیا که میسرند آدمیان را از دنیا
و اما تیرا و گوناگون سلاحا مثل طل است که روان میگردد بان تقدیر بسوی آدمیان پس غالب بر پنی آدم
در دنیا بلا است و تیرگیهای زندگانی و درد و محنتها و آنچه می یابند از نعمتها و لذتها آییخته شده است
یا قتی چون اعتبار نماید نعمتها را و لذتها را بقرین نعم آیم آخرت و در یاد که نیست حیات مکر در آخرت اگر هست
آن یقین دارند چنانچه فرموده است **صلی الله علیه و سلم** لا عیش الا عیش الاخره ای نیست زندگانی
مگر زندگانی آخرت خصوصا این بلاها در حق مومن چنانچه فرمود **علیه السلام** الدنيا سجن المؤمن وجنة
الکافر دنیا زندان مسلمان است و بهشت کافر است و فرمود **علیه السلام** الشقی صلیحه مردید همیزگار
لگام در دهان کرده شده است با وجود این حدیثها و آنچه که همشاهده معلوم است چگونه خوانده شود
خوشی و زندگانی در دنیا پس آسایش همه آسایش در بریدن از خلق بسوی خدای است در وقت
او و انداختن خود را پیش او پس می باشی تو بسبب انقطاع بیرون از دنیا
درین هنگام یافته می شود ناز و وقار از روی مهربانی و آسایش و نرمی و فصل
مقاله همیز و هم - فرمود رضی الله عنه گله مکن هرگز بسوی هیچ یک از آنچه که فرود آورده است
خدای بتو از گزند هر که باشد دوست باشد یا دشمن و تمت منته پروردگار را در آنچه کرده است در تو فرود
آورده است بتو از بلا بلکه ظاهر کن نیکی و شکر را پس دروغ گفتن تو بظا هر کردن شکر بی نعمت
نزد تو بهتر است از دست گفتن تو در خبر دادن تو از حال آشکارا کیست آنکه خالی است از نعمت حق
گفته است خدای تعالی وان تعذر الله لا تحصى و هلمس بسا نعمته که هست آن نزد تو تو
نی شناسی آنرا آرام گیر بسوی هیچ یک از خلق و انس مگر بهیچ یک و اطلع مکن بهیچ کس را بر آنچه
که تو در آنی بلکه باشد انس تو بخدا آرام تو بسوی او و گله تو از بسوی او و بسین سوم را که جز تو و خدا است
پس برستی که شان نیست که نیست بسوی دیگر از زبان و نه سود و نه کشیدن سود و نه زدن زبان
و نه غیرت و نه خواری و نه برداشتن و نه لیست گردانیدن و نه تو نگری و نه درویشی و نه جنبانیدن و نه آرام
دادن جمله چیز یا پیدا کرده خدا است بخود دست او است بحکم و دستوری او دست جاری شدن آنها

هر چيز روان ميشود تا هر تيمين نزد خدا و هر چيز نزد وي است با اندازه نيست همچو پيش كننده
 هر چيزي را كه پس افكنده وي نيست كسي پس افكنده هر چيزي را كه پيش افكنده است
 وي اگر برساند ترا خدای تعالی بهزيانے پس نيست كسي كشيانده مراد را جز او اگر اراده كند ترا
 به نيكي پس نيست كسي رد كننده بفضل او را پس اگر گله كني از خدا و حال آنكه تو عافيت داده شده
 و نزد تو نعمتي از نعمتهاست براي زيادتي و بزور كور گردانيدن خود را از آنچه مرضا است نزد تو از نعمت و
 عافيت بجهت حقارت كردن آن هر دو را ختم ميگرد و بر تو خدای تعالی و ز اكل ميكنند آن هر دو را از تو دور
 ميگرداند شكوه ترا و دو چيز ميگرداند بلای ترا و سخت ميگرداند عذاب ترا و بر ميكنند وي اندازه ترا از نظر عافيت
 خود پريزي كن گله را بگوشش اگر چه بريده و پاره پاره كرده شود گوشت تو از مقرر ضما اياك اياك دور دار
 خود را ضما اياك پيشتر دور دار خود را الله الله ترس خدا را الله الله پستتر ترس خدا را النجاء النجاء
 زود بگرز الحذر الحذر پريزي كن زيرا چه بپستتر آنچه فرومي آيد به پسر آدم از گوناگون بلاها بسبب
 شكوه كردن او است از پروردگار خود چگونگي كرده نشود از وي حال آنكه وي ارحم الراحمين است و
 بهترين حكم كنندگان است و گران بار و پوشيده نيست بروي پوشيدني و سخت مهربان و لطيف كننده است
 بر بندگان و غيبت تمام كننده مرآتشان را همچو طبيب حليم و دوست و شفيق نرم خو و نزديك بدل
 آيات است كرده ميشود پير و مادر كه شفيق و مهربان اند هميشه گفته است بسمير صلي الله عليه وسلم الله
 ارحم الراحمين الوالد على ولداها اي خدای تعالی مهربان ترست بر بنده خود از مادر بر فرزند خود
 نيكدار او بے الهي ميكنين بزور صبر كن وقت بلا آلتواني از صبر كن پستتر صبر كن اگر آلتواني از
 راضي شدن بر بلا و موافقت او و راضي باش و موافقت كن اگر وجود تو هست پس فنا شو وقتيكه
 گم كرده شوي اي مقام فنا كه گوگرد سرخي كجائي تو و كجا يافته ميشوي تو و ديده ميشوي آيا يي شنيوي بسوي سرخي خدا
 عز وجل كتب عليكم القتال وهو كره لكم وعملی ان تکرهوا شيئا وهو خير لكم وعسى
 ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وانتم لا تعلمون فرض گردانيد شد بر شما
 كارزار با كفار و حال آنكه كروه است مرثيا را و نزديك است اينكه كروه دانيد چيزي را

و حال آنکه بهتر باشد مرثیاء را از نزدیک است اینک دوست دارد چیزی را بحال آنکه آن بدست
مرثیاء را خدا میداند و شما نمیدانید بپسید از تو خدای تعالی علم حقیقت اشیا را و باز داشت ترا از
پس بآبی مکن تا ناخوش داری چیزی را بخود و دوست داری چیزی را بخود بلکه بیروی کن شرح
در همه چیزی که فروغی آید تو اگر هستی تو در حالت تقوی که آن اول قدم است و متابع امر باش در حالت
ولایت و فروغی آتش هوا و در گذر از حد آن و این قدم دوم است و راضی باش بفعل آن حق تعالی
کن و فنا شود حالت ابدانیت و غوثیت و صدیقیت و این نهایت مراتب است یکسو شو از راه
قصا و قدر و بگذر از راه را و در کن نفس و هوای خود را و باز دار زبان خود را از شکایت پس چون کنی تو
این را اگر هست قصا و قدر تو نیک زیاده میگردد و اندر خدای تعالی حیات خوش و مرز و شادی و اگر باشد
قصا بنگاه میدارد حق ترا در طاعت خود درین احوال و دور گرداند از تو طاعت را و غائب کند ترا از خود
تا آنکه در میگذرد آن قصا از تو و کوچ کند نزد گذشتن مدت آن چنانکه میگذرد شب و روز میکند پرده را
از روی روز و میگذرد زمستان پس کشف میشود تابستان این نمونه است نزد تو عبرت بگیر بدان
پست در نفس آدمی گناهان و جرماست و آلوده کردن است با انواع گناهان و نافرمانیها و صلاحیت
نمیدارد و مرتضی خدای کریم را اگر پاک از پلید بیای گناهان و لغزشها و بوسه نمیتواند آذانتان
قدس را اگر پاک از چرک عادیها چنانچه صلاحیت نمیدارد و مرتضی پادشاه را اگر پاک از
پلیدها و گوناگون گند گیها و بدبوها پس بلا پای پاشنده و پاک کننده گناهان است گفت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم حمی یوم کفارة سکتہ تب یکروز کفاره گناهان یکسال است
مقاله نوزدهم - فرمود رضی الله عنه چون باشی توسست ایمان و یقین و وعده
کرده شوی بوعده از جانب خدای تعالی وفا کرده میشود و وعده تو و خلافت کرده نمی شود تا زوال
نیاید ایمان تو و زود یقین تو و چون قوی شود ایمان و یقین در دل تو و محکم شوی در آن و خطاب
کرده شوی بضمون قول وی تعالی اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ امین برستی که تو امروز
نزد ما خداوند مرتبه و منزلت امانت داری و مکرر شود این خطاب براسه تو و توفیق بعد و توفیق پس

باشی تو از خواص بلکه از خاص الخاص و باقی نماند مگر اراده و نه مطلب و نه عمل که عجب کنی بدان و
 نه عبادت که به بینی آنرا از خود و نه قدر و مرتبه که بنگری و خوش شوی تا بالا رود بهمت تو بسوی آن
 پس اکنون شدی تو مثل آوندی رخنه شده که بر جای نمی ماند در و چیزهای روان پس بر جانمی نذر تو
 هیچ اراده و نه خلق و نه بهمت بسوی چیزی از چیزهای دنیا و نه در آخرت و پاک شوی از هر چیز و
 تعالی هست و داده شود ترا رضا از خدا و وعده کرده شوی بر اضی شدن خدا از تو و لذت داده شوی و
 نعمت بفرماید خدا همه پس درین هنگام وعده کرده میشود چون آرام یابی تو بآن وعده
 و یافته شود در تو نشانی از خواهش برده میشود ازان وعده بسوی وعده دیگر که بلندتر از ازان است
 و گردانیده میشود بسوی وعده شریفتر از اول و عوض داده شوی از وعده اول به بے نیازی -
 ازان و کشاده میشود برای تو درهای معرفت و علوم و طبع شوی بر کارهای سخت پوشیده و حقیقتها
 حکمت و مصلحتهای نهان کرده شده در رفتن از وعده اول بوعده دیگر متصل آن افزوده می شود
 درین هنگام در قدر و مرتبه تو در نگاهداشت حال بیشتر نگاهداشت مقام و افزوده میشود در امانت
 و در زمین تو در نگاهداشت اسرار و افزوده میشود در کشادگی سینه و روشن گردانیدن دل تو و حصص
 زبان و حکمت بالغه و افزوده میشود در انداختن دوستی الهی بر تو پس گردانیده شوی محبوب همه
 خلایق و جن و انس و اسوای ایشان در دنیا و آخرت و خلق همه تابع خداست و دوستی خلق داخل
 است در دوستی حق چنانچه دشمنی ایشان داخل است در دشمنی وی و همچنین چون رسانیده شوی
 درین مقام که نیست مرزا در آن خواهش چیزی البته گردانیده میشود مرزا خواهش چیزی از چیزها
 پس چون ثابت شد خواهش تو مرآن چیز را دور گردانیده میشود آن چیز معدوم کرده می شود
 و برگردانیده می شوی ازان چیز پس داده نمی شود ترا آن مراد در دنیا و عوض داده میشود ازان
 در آخرت بچیزیکه کمی افزاید ترا قرب و قدر و مرتبه بسوی خدای تعالی و بچیزیکه که سرور و روشن میگرد
 و چشم تو در فردوس اعلى و جنة الماوی و اگر هستی تو باین صفت که نمی جوی آن مراد را و آرزو
 نمیکنی و امید میداری آنرا و حال آنکه تو در سرای دنیایی که آن محل فنا و تکلیفهاست بلکه امید تو

در حال بودن تو در دنیا ذات پاک خدای هست که پدید آورده آنرا در وجود آورده آنرا در او یکدیگر را و فرسخ
گردانید زمین را و بلند ساخت آسمان را زیرا که او هست که باشد مراد و مطلوب و آرزو و بسیار است که عوض او و شوی از آن
مراد چیزی که آن فراتر از آن مراد است یا مانند او است در دنیا بعد از شکسته شدن دل تو باز داشتن از آن
مطلوب و مراد و آرزو و بعد ثابت گردانیدن عوض آن در آخرت بران و چنانکه ذکر کردیم و بیان نمودیم
مقتله بیستم - فرمود فی الله عنه در قول آنحضرت صلوات الله علیه سلم دع صابریه الی
مکلا یویدک بگذار فعلی را که در شک می اندازد ترا که حرام است یا حلال و قتی که جمع شود با چیزی که
در شک نمی اندازد پس اخذ کن بهر حکمت که آئینش نمیکند از شک و شبهه بگذار چیزی را که در شک می اندازد
ترا و اما و قتی که تنها باشد در شک آنکه از آنکه که آیه ختم است بدان و علامت شک اندازنده آنکه صافی نبود
از بریدن اشجاریدن آن چنانچه آورده است در خبر کلا ثم جزا القلوب گناه برنده و لما است
و در روایت دیگر آمده است کلا ثم طحاك فی القلوب ای فعل که در وی بزه است آنست که در
ترو و خطبانی باشد در دل پس چون فتوی دهند ترا فتوی دهند گان پس فتوی گیر دل خود را و چون
چنین نباشد بکن آنچه خواهی و توقف بکن در وی و چشم دار امر باطن را و روی پس بگر امر کرده شوی
بگرفتن او پس بگیر و اگر منع کرده شوی پس باز مان و باید که باشد آن فعل شک اندازنده نزد تو
گویا که نبود و یافته نشده باز گرد بسوی در پروردگار و طلب کن نزد پروردگار خود رزق را اگر ناتوانی
از صبر و موافقت کردن و راضی بودن و فانی شدن زیر که حق تعالی حاجت ندارد که یا داده شود
پس نیست او غافل از تو و نه از غیر تو آن خدای تعالی بخوراند کافران و منافقان را و پشت بندگان
را از وی پس چگونه فراموش کند ترای مؤمن موصوفی آورده بر طاعت او و ایستاده بامر وی
در مساحت های شب و اطراف های روز در معنی حدیث و جبه دیگر است بگذار چیزی که در دست خلق است
که وصول آن در شک است پس نخواه آنرا و میا ویز دل خود را بآن و امیدوار خلق را و ترس از ایشان
و بگیر از فضل خدا و آن چیز نیست که در شک نمی اندازد و یقین است وصول آن تر پس باید که باشد
متر از مطلوب یک و دهنده یک و قصد یک و آن پروردگار است آنکه پیشانیهای بادشاهان بدست

برست قدرت اوست و دلهای خلق برست وی و دلها که امیران بر نهانند و مالهای مردمان مراور است
 عزوجل و خلق و کیلان و امینان او پند و جنبش و ستبای ایشان به بخشش کردن مژ ترا بحکم او و
 جنبش دادن او و امر کردن اوست و باز استادن خلق از عطای تو بچنین است بزرگ است
 او از هر گوینده و اسألو الله من فضله ای سوال کنید خدا را از فضل او و گفت عزوجل ان الذين
 تدعون من دون الله لا یملکون لکم ذقافا بفتحوا عند الله الرزق واعبدوه و اشکروا له
 بدستیکه آن کسانی که میخوانند شما ایشان را از غیر خدا مالک نیستند آنها را هیچ رزق از حق پس طلب
 دارید نزد خدا رزق را و پرستش کنید مرا و او شکر گوید مرا و او هم گفته است و اذا سألت عبادی
 عتی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان ای چون پرسند ترا بندگان من از من پس
 بدستیکه من نزدیکم قبول میکنم و ما کنند کار او قیام کند و بخواند مرا و گفت له دعونی استجب لک و ای عا کنید قبول کنم
 و عای شمارا و گفت ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین ای بدستیکه خدا است روزی بنده خداوند قوت متوال
 و گفت ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب ای بدستیکه خدا روزی میدهد هر کس را که میخواهد بے شمار
مفت الیست و یکم - فرمود رضی الله عنه دیدم ابلیس را نده را و خواب حالانکه من در عجت
 کشیم پس قصد کردم بکشتن او پس گفت او مرا چرا میکشی مرا و چیست گناه من اگر روان شود
 تقدیر بدی پس قدرت نیدارم که تغییر دهم آنرا بسوی نیکی و ببرم آنرا بسوی آن و اگر روان شود
 بر نیکی پس قدرت ندارم که تغییر دهم آنرا و ببرم آنرا بطرف بدی و چه چیز است بدست من و دیدم
 صورت ابلیس را بصورت خدایان که او را آت نری و نادگی بود و باشد و نرم سخن در روی بوی بینی و از در
 روی او چند تار موی بود و زیر خندان خوار و خرد شکل زشت روی گویا که تقسم میکند در روی من مثل
 تبسم و خوشگین و ترسناک و این خواب شب یکشنبه دوازدهم ذی الحجه بود سال چهارصد و دو یک
مفت الیست و دوم - فرمود رضی الله عنه همیشه است حکم الهی بر آنکه مبتلا گرداند بنده مؤمن
 خود را بر اندازد ایمان وی پس یکم بزرگ است ایمان او و بسیار بزرگ است بلا او و
 رسول که بسوخت است بهدایت خلق بکتاب بلای او بزرگ ترست از بلای نبی که بشوخت بکتاب

زیرا چه ایمان رسول بزرگ تر است و نبی بلای او بزرگ تر است از بلای ابدال و بلای ابدال بزرگ تر است
 از بلای ولی هر یک را بر اندازد ایمان و یقین اوست و دلیل بر آن قول نبی صلی الله علیه و سلم است
 اذا مضى الا نبیاء اشد الناس بلاء ثم لا مثل فالا مثل ما گروه پیغمبران سخت ترین مردمانیم
 از روی بلاء بیشتر مثل مرتبه شخص بلاء است پس همیشه میبارد خدای تعالی بلاء را بر این مهران
 بزرگ را تا آنکه باشند همیشه در محل قرب پیغمبر نشوند از بیداری زیرا که وی تعالی دوست میدارد
 ایشان را پس ایشان را بی محبت و محبوب خدا اند و محبت همیشه اختیار نمیکند و وی محبوب خود را
 پس بلاء را بنده است مردمانی ایشان را بسوی حق و بندست نفسهای ایشان که باز میدارد
 ایشان را از میل کردن بسوی غیر مطلوب ایشان و آرامیدن و اائل شدن بسوی غیر پدید آکنده
 ایشان پس چون همیشه شد نزول بلاء در حق ایشان میگذازد و هواهای ایشان را و شکست میخورد
 نفسهای ایشان و جدا میشود حق از باطل پس منقبض میشوند شهواتها و خواهشها و میل کردن بسوی
 مزه ها و آسایشها تمام در دنیا و آخرت بجانب نفس میشود آرام بوعده حق تعالی و راضی بودن بقضای
 او و قناعت کردن بعطای او و تشکیبائی کردن بر بلای او و ائمن بودن از بدی خلق و بی بسوی
 دل پس قوی میگردد و سروری دل پس باز میگردد و باد شاهی بجوارح بسوی دل زیرا که بلاقوی میگردد
 دل و یقین را وثابت میکند ایمان و صبر را و ناتوان میسازد نفس و هوا را و نیز در حجت آنکه هرگاه که
 رسید درد و یافتن شد از نمون صبر و رضا و تسلیم مفعول پروردگار را خوشنود میگردد و خدا از وی متشکر
 میگردد و او را پس می آید مراد و بدو پیشی در عمل و توفیق گفته است خدای تعالی لئن شکرته
 لازید لکن اگر شکر کنید زیاده کنم نعمت شمارا و چون بجنبید نفس بختن خواهش از خواهشهای خود
 و مزه از مزه های خود از دل پس جواب دهن نفس را قلب برسانیدن نفس بدینچه باز محبت محال آنکه
 اجابت قلب از غیر امر و دستوری خداست حاصل میشود بسبب آن اجابت غفلة از حق و شرک
 پرستیدن و گناه پس فرو میگردد حق تعالی نفس را بخواهی و بلاءها و برگماشتن خلق و درد و
 و بیماریا پس میگردد هر یک از قلب نفس حفظ خود را از بلاء و آفات و اگر اجابت نکند نفس بسوی مطلوب

تا آنکه بیاید قلب را اذن از جانب حق بالهام در حق اولیاد بوحی در حق پیغمبران و عمل کرده بشود
 بروحی و الهام در دادن و ندادن فرمود میگرد خدای تعالی بجهت خود بیکت عافیت و رضا و نور و معرفت و قرب و
 بی نیازی از خلق و سلامتی از آفات پس بدان آنرا و نگاهدار آنرا که گفتیم و بتوسلایا و در شتابی کردن با حاجت
 نفس و هوا بلکه توقف کن و منتظر باش در انتظار نگاهبانا اذن خداوند را پس سلامت مانی در دنیا و آخرت
مقت الیست و موم فرمود رضی الله عنه خوشنود باش به دون کمتر و لازم گیر آنرا از روی
 کوشش تا آنکه برسد آنچه نوشته شده است وقت خود را پس برده شوی بسوی بلند تر و گر نمایه تر
 و به او گوارا کرده شوی و در روی باقی داشته شوی و نگاه داشته شوی به پنج درد دنیا و آخرت به عاقبت
 دبی بجای و از حد پتیر بالا برده شوی بسوی چیزیکه خشک شونده ترست چشم در روی از چیز ساقی تو
 گوارا تر از آن و بدانکه قسمت تو هرگز در نمیگذارد و ترا بسبب گذاشتن طلب آنچه نیست نصیب تو
 نخواهی رسید تو آنرا بحرص خود در طلب و کوشش و قوت او پس صبر کن و لازم گیر حال او را رضی باش
 بدان کمتر چیز را بحول خود و مدد از خود تا آنکه امر کرده شوی و مجنب بخود و میارام بخود پس آنکه
 مبتلا گردانیده شوی بحال خود و بحال کسیکه بدترست از تو از میان خلق زیرا که تو بسبب طلب عظم کنی و
 ظالم غفلت کرده نمیشود از وی گفته است خدای تعالی و کذلک فولى بعض الظالمین بعضا
 همچنین می سپاریم بعضی ظالمان را بعضی زیرا که تو در سرای بادشاهی هستی که بزرگ است شان او
 و سخت است قوت او و جاری است خواست او و غالب است حکم او و پاینده است بادشاهی او
 همیشه است فرمان او و باریک است دانش او و ویرسان است حکمت او و راست است قضای او
 غائب نمیشود از او مقدار ذره در زمین و نه آسمان در میگذرد از ستم وی هیچ ستمگاری پس تو بزرگترین
 ظالمانی و بزرگترین ایشانی از روی گناه زیرا که تو شرک آوردی بخدا بسبب تصرف کردن تو در نفس خود
 و در خلق او بپیل نفس خود گفته است خدای تعالی ان الله لا یغفران لیشراک به لیغفر ما دون
 ذلک لمن یشاء برستیکه خدای آمرزد شرک آوردن را بوی و نمی آمرزد جز این را امر کسی که میخواهد
 بر چیز کن شرک را البته و نزد یک شود آنرا و یک شود از آن در حرکات و سکانات خود در روز و شب خود

در تنهایی و پشیمانی خود بترس از گناه کردن در همه وجود در جوارح و دل و بگزار گناه را آنچه که ظاهر است
از آنچه که پوشیده است از ان و مگر نیز از خدای تعالی پس در یاد ترا و منازعت مکن او را در قضای او پس
پاره پاره میکنی ترا و تهمت مکن او را در حکم او پس فروگذار و ترا و غافل مشو از یاد او پس فراموش کن ترا
و بیایگانان ترا و مبتلا گردان ترا و نوپیدا مکن در سرای او حادثه پس هلاک کن ترا و مگرددین شمس بهوای
نفس خود پس هلاک کن ترا و تاریک گردان دل ترا و سلب کن ایمان ترا و معرفت ترا و برگردان ترا و شیطان ترا
و نفس و بهواسه ترا بر تو دشمن و تهاشم ترا و اهل و عیال ترا و همسایه ترا و یاران ترا و دوستان ترا
و همه خلق خود را تا آنکه کثر دهمای سرای ترا و ماران آنرا و سپیان آنرا و باقی گزندگان را که در
خانه باشند پس تیره گردان زندگانی ترا در دنیا و در آن گردانند عذاب ترا در آخرت
مقاله السیت چهارم - فرمود رضی الله عنه ترس گناه خدای را البته لازم گیرد و راو البصیق و در بار
طاقت خود را و کوشش خود را در طاعت او و عذر خواهنده زاری کننده و درویشی نماینده خشوع و خضوع کننده
چشم فرو کرده نگاه کنند بجانب خلق او و پیروی نکنند بهوای نفس خود را و طلب نکنند عوضهای عبادت
را نه در دنیا و نه در آخرت و نه طلب کنند بلند ری بسوی سنازل بزرگ و مقامات ارجین و تقنین بدان
اینکه تو بنده اوئی و بنده و آنچه که او مالک بدان است همه موعولی راست طلب حق ندارد بنده بر خدای تعالی
هیچ چیز را از چیزهای نیکو و ادب را و تهمت ندارد خداوند خود را و هر چیز نزد او بر اندازه است نیست کسی پیش گفته
مرچیزه را که پس گردانیده است و نیست پس افکنده مرچیزه را که پیش گردانیده است می آید ترا آنچه
که مقدار است مترابوقت و ساعت خود را که خواهی و اگر نخواهی آن ناکی مکن بر چیزه که قریب است که میباشد
ترا و طلب مکن و درین محور را آنچه که آن مرغیتر است پس چیزیکه نیست آن نزد تو خالی نیست از آنکه قیمت
تست یا غیرت پس اگر هست برای تو بسوی تو باز گردانیده است تو بسوی آن کشیده و برده میشوی
پس در یافتن آن عرصه نزدیک حاصل است و آنچه که نیست مترابوقت باز گردانیده شده و او را تو روست
گردانیده است پس از آنجا باشد ترا در یافتن پس مشغول باش به نیک ادب و پشیمانی که تو در پی آن هستی
از طاعت خداوند خود درین وقت که حال و حاضر است و بالا مکن سر خود را و مائل گردان گردن خود را بسوی غیر او

گفته است خدای تعالی که اهل عیال و عیال الی آخره چنانچه گذشت پس بدرستی که ترا نهی کرد خدای تعالی
از نگریستن بسوی غیر آنچه که استاده کرده است ترا در آن روزی گردانیده است ترا از قسمت خود در رزق
و فضل خود از طاعت خود و اگر آگاهانیده است ترا که آنچه جز آنست فتنه است که انداخته است او شان ادا و انوشنود
شدن تو قسمت خود بهتر تر است و پانصد هزار و نه و نود و لایق تر و سزاوارتر است پس میباید که باشد این عباد
تو در جای بازگشت و سکونت تو و شعاردن تو و مراد و حاجت تو و میل و آرزوی تو میباید ازین کار بهره طلب
را و میری باین بهر مقام و ترقی بسوی هر نیکی و بهر ناز و نعمت خوشی و بهر گرانمایه گفت خدای تعالی
فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعین جزاء بما كانوا يعملون ای نمیدانند هیچ ذاتی
آنچه که پنهان کرده شده است برای ایشان از آنچه سبب سر و چی پشیمان است از جهت جزا و ادب بآنچه عمل
کردند ایشان پس نیست هیچ عمل از عبادت خمسة یا زماندن از گناهان همه بزرگتر نیست بزرگتر و محبوب تر
بسوی خداوند مضمی تر و زودا و از آنچه ذکر کردم ترا توفیق دهد خدای تعالی را و ترا با آنچه که دوست میدارد و راضی است از آن
مقاله است و پنجم - فرمود رضی الله عنه مگو البته ای محتاج دوست ای گردانیده شده
از روی روی دنیا و خداوندان او و لای گمنام از ذکر او تعالی و ای گرسنه و ای تشنه و ای برهنه تن
و ای تشنه جگر ای پراننده کرده شده در هر کج از زمین از مسجد و جایهای خراب و ای مردود از هر در
و ای بر خاک چسبانیده شده از درویشی و محروم از هر مراد و ای شکسته و انبوه شده در دل و سینه
هر حاجت و مطلب اینکه تحقیق خدای تعالی فقیر گردانید مرا و نه پیچید از من دنیا را و نیفکند مرا و گذشت
مرا دشمن مرا و پراننده کرد مرا و محج نگردانید مرا و امانت کنانید مرا و اندام مرا از دنیا باندگی
و گمنام ساخت مرا و بلند ساخت آوازه مرا در میان مردمان و برادران من در سخت بر غیر من نعمت تمام
میکرد در نعمت در شب خود و در روز خود و فضل ادا و ابرار من و برادران من و حالا که هر دو ما مسلمانیم
فراهمی آرد ما را در ما خواهد آوردم بهترین خلق آیا تو ای فقیر تحقیق کرده است خدا تو آرزو را که گل
سرسخت تو بے رنگ است و ندانی رحمت خدای در پی رسیده است بر تو از صبر و رضا و یقین و موافقت
و حکم و نورهای ایمان و توحید گردانیده اند نزد تو پس درخت ایمان تو و نشانیدن آن درخت ثم آن ثابست

محکم برگ بیرون آورده میوه دهنده طلبه یادت می کند هست شلخ بر شاخ شونده سایه افکنده هست
شاخه از پس آن درخت هر روز در زیادتی و بالیدن هست پس نیست حاجت برای آن درخت بسوی
خاک رویه خوش و خاشاک تابالیده شود آن درخت و تربیت کرده شود بسبب آن و تحقیق پرور خسته است
خدای تعالی کار ترا بران حال داده است ترا در آخرت برای بهشت و مالک گردانیده است ترا در وک
و بسیار کرده است بخشش ترا در آخرت که نه هیچ چشم دیده است از او نه گوش شنیده و نه خطور کرده
بر دل او می گفته است خدای تعالی *فلا تعلم نفس الا اخره* چنانچه گذشت یعنی چیزی که عمل
کردند در دنیا از ادای کردن امر با و صبر کردن و برگردن نمنی و سپردن و بازگشتن بسوی وی در تقدیر
و موافقت کردن مراد در همه حالها و اما غیر تو ای فقیر که داده است او را خدای تعالی باز دنیا و مالک گردانیده
و نعمت داده او را در آن و تمام داده است بروی نفوذی نعمت خود کرده است بوی این را از جهت آنکه
محل ایمان او مثل زمین شورستان و سنگستان است نزدیک نیست که بر جاماندر روی آب بروید در وک
درختها و تربیت یابد روی کشت و میوه پس ریخت بران زمین گوناگون خاک رویه را و جزان
از آنچه تربیت کرده شود بران گیاه و درختان و مراد بآن خاک رویه دنیا و اسباب دوستی ناگاهدار
بسبب آن حطام دنیا آنچه رویانیده است در دل وی از درخت ایمان و نهالهای اعمال پس اگر برود
آن خاک رویه را از وی هرگز خشک شود گیاه و درختان و بر طرف شود میوه پس ویران گردد سرانجام
خدای تعالی میخواهد آبادانی او را پس درخت ایمان تو نگرست است استهای رستن او و توی است از چیزی که
پر کرده شده است از آن درخت ایمان تو ای فقیر پس تو انانی و پابینگی او چیزی است
که می بینی نزد او و دنیا و گوناگون نعمتها پس اگر بر دنیا را با وجود مستی درخت خشک
گردد درخت پس شود همان کفر و وجود و پیوستن بمنافقین و مرتدین و کافران مگر آنکه بر انگیزد
بسوی آن تو آنکه لشکر با از صبر و رضا و یقین و علم و انواع معرفتها پس قوی شود
ایمان بوسی پس درین هنگام باک نمیدارد آن شخص بر طرف شدن تو نگرستی و نعمتها
مقتال است ششم کشتار و پوش و پرده از روی خود تا آنکه بیرون آئی از خلق و بگردانی

بجانب ایشان پشت دل خود را در همه احوال و در هر شود هوای نفس تو پست در و شود ادا و آرزوی تو
 پس فانی شوی از همه که نهاد دنیا و آخرت پس بگری همچو آن در خنده در باقی نمی ماند تو خواهش بجز خواست
 پروردگار تو پس بر شوی بوجد پروردگار خود و نباشد غیر پروردگار تو در دل تو بجای ماندن و نه جای
 دخل کردن و گردانیده شوی تو در بان دل خود داده شود ترا شمشیر توحید و عظمت و کبریائی حق پس کسی
 که به بینی آنرا که نزدیک شد از قضای سینت تو بسوی در دل تو بر اندازی سر او را از میان دو کتف او
 پس نباشد نفس او میل ترا و خواهش و آرزوی ترا در دنیا و آخرت تو نزد تو سری بالا بر آید و نه
 سخنی که شنیده شود و نه رای که پیروی کرده شود مگر باشد پیروی امر پروردگار را و ایستادن با امر و
 خوشنود بودن بقضای وی بلکه نیست شدن در قضا و قدر وی پس باشی بنده پروردگار و امر وی
 و نه بنده خلق و اعتقاد های ایشان پس چون همیشه شود این کار در دل تو همچنین زده شود که در دل تو
 سر پرده های عزت و خند قهای عظمت غلبه کبر با کرده شود در بلشکر های حقیقت توحید و ایستاده
 کرده شود زقان نگاهبانان از حق تا راه نیابد خلق بسوی دل تو از شیطان و نفس و هوا و خواهشها
 و آرزوهای ناحق و دعوای بی دروغ پیدا شوند از طبعها و نفسهای امر کننده مبدی و مگر ایهای پیران
 از هواهای نفس پس درین هنگام اگر گرفته است در تقدیر آمدن خلق پی در پی بسوی تو و پیای شدن
 و اتفاق کردن ایشان بر فضل تو برای آنکه بر ستاد نورهای درخشان و نشانهای روشن حکمتهای
 نیکو رسان و کرامتهای پیدا و خارق عادات دائم و تا افزون کنند خلق بمشاهده اینها کارهای نیکه بدان
 نفی کی و عبادت جویند و مجاهدات و مشقتها در پیتش پروردگار خود نگا داشته میشوند از ضرر ایشان
 همه انیسل کردن نفس بسوی هوای خود و عجب خود و از فخر کردن نفس بزرگ شمردن وی خود را به بسیار
 نمودن اتباع با ایشان و بسبب پذیرفتن ایشان مرتزیه پیش آمدن رویهای ایشان بسوی تو
 و همچنین اگر قدر است آمدن زنی نیکو و حسین بکفایت روزگار خود و همه بار خود نگا داشته میشوند
 از شر آن و برداشتن گران آن و از شر تابعان و قرائبان وی و میگردد آن زوج و نزد تو بخشش
 و کفایت کرده شده از شروعه و ساز و اگر گردانیده شده و پاکیزه گردانیده شده و صاف کرده شده

از خباثت و کینه و کدر و دشمنی و دعا و از خیانت کردن در غیبت پس باشد آن زن را ممر ترا
 درین وقت آن زن و کسان وی برداشته شده از تو بار آنها دو ور کرده شده از تو رنجاندن و تنگی
 و اگر مقدر است از آن زن فرزند می باشد آن فرزند نیک و فرزند پاک باعث خلی چشم گفته است
 خدای تعالی در شان زکریا و اوصحنا الذی وجه شایسته گردانیدیم مرا و از زوج او گرفته است
 و هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین و اجعلنا للمتقین اماما ای بخشش را از
 زنان ما و فرزندان ما خنکی دیده با و بگردان ما را بر اے پرستگار من پیشو او قول خدای تعالی
 و اجعله رب رضیا و بگردان ما را ضایا او را مرضی خود پس باشد این دعا با نیکه درین بهت است
 کار کرده شده باین دعا با قبول در حق تو اگر دعا کنی یا بنمایا دعا کنی زیر اگر این دعا با در محل خود
 در باب اهل خودش است و سزاوارتر کسیکه شامل میشود باین نعمتها و مقابله کرده شود بآن
 کسیست که اهل کرده شده برین مرتبه را و قائم کرده شده درین مقام و تقدیر کرده شده برای
 و س از فضل و قرب و یحیی آن اگر مقدر است آمدن چیزه از دنیا زیان نکند در وقت فنا پس
 چیز نیکه نصیب تست آن از دنیا چاره نیست از گرفتن آن و پاک گردانیدن آن ممر ترافع خدا
 و اراده او و بآمدن امر بگرفتن آن پس میگیری تو آنرا و حال آنکه تو فرمانبرداری کننده مرا مرا
 ثواب داده میشود برگرفتن آن چنانکه ثواب داده میشود بر کردن نماز فرض و روزه فرض نماز
 کرده میشود در چیز نیکه نیست آن نصیب تو از دنیا بصرف گردانیدن آن بسوی خداوندان و یا
 از یاران و همسایگان و برادران که صاحب حق و فقیر اند از میان ایشان و خداوندان اقسام
 که مصارف زکوة اند بران و همیکه میخواهد حال هر یک پس احوال میکشائی و ظاهر میکنی آنرا نیست
 خبر مثل دیده شده پس میباشی درین وقت از کار خود و بر خصلت سفید پاکیزه نیست گرد بروی نه در شرب و نه در خمر
 و نه در هم آمیختن و نه در شک و شبهه افتاد و نه فالصبر الصبر لازم گیر صبر را الرضا الرضا لازم گیر رضا را
 حفظ الحال حفظ الحال لازم گیر گاه است حال الخول الخول لازم گیر گاه می را الخود الخود السكون السكون
 لازم گیر آرام و استسگی را الصوت الصوت لازم گیر خاموشی را الخلد الخلد لازم گیر تری را الخفا الخفا

لازم گیر شتافتن الواح لازم گیر پیریز کردن الله الله شهادت بر سر خدا را که طلاق لا طلاق لازم گیر
بر فردا فکندن که انما خاض لازم گیر چشم خوابانیدن الحياء الحياء تا آنکه بر سر آنچه نوشته است دست
خود را پس گرفته شود دست ترا پس پیش آورده شوی و کشیده شود از تو آنچه که بر دست پستتر فرو برده شوی
در دریا های فضائل نعمتها و عطا پس پوشانیده شود بر تو خلعت نور با و سر با و علمای نادر لذت پس
نزدیک گردانیده شوی و حدیث کرده شوی و سخن کرده شوی و عطا کرده شوی و تو نگردد شوی دیگر کرده شوی
و بلند کرده شوی و خطاب کرده شوی تا اینکه الیوم لدینا صکین امین پس دین بهنگام اعتبار کن
حالت یوسف صدیق را بهنگامیکه خطاب کرده شد باین خطاب یعنی انک الیوم لدینا صکین امین
بر زبان با و شاه مصر و بزرگ او و فرعون او بود زبان ملک مصر گوینده و بیان کننده مر این خطاب
و خطاب کننده در حقیقت خدا بود بر زبان اهل معرفت سپرد کرده شد یوسف علیه السلام ملک ظاهر
و آن با و شاه مصر بود و ملک نفس و ملک معرفت و علم و نزدیکی و خصوصیت و بلند می مرتبه نزد او شایسته
خدای تعالی در بادشاهی ظاهر و كذلك مکنت الیوسف فی الارض یتبوا امنها حیث یشاء یحییین
گفت قدس دایم مر یوسف در زمین یعنی زمین مصر فرو می آید از زمین هر جا که میخواهد و گفته است خدای تعالی
در تسلیم ملک نفس مر او را و كذلك لنظر عن السوء و الفحشاء از من عبادنا المخلصین ثابت و شستیم
یوسف را نزد فریب تا با گردانیم از وی بدی را و از نار ابر رستیکه یوسف از بندگان خالص کرده است
و گفت خدای تعالی در ملک علم و معرفت مر او را و كذلك ما علمنه دینی الی ترک فله قوم الیوسف
با الله ای آن تعبیر خواب شما از جمله معلوماتی است که تعلیم کرده است مرا پروردگار من بدرستیکه من
گدشتم کیش قومی را که ایمان ندارند بخدا پس چون خطاب کرده شوی تو باین خطابای صدیق اکبر
داده شوی نصیب گاه از علم بزرگ و تمنیت کرده شوی به توفیق دادن و به نعمتها دادن و بتوانائی
بر کارها و به بادشاهی تمام و بحکم نافذ بر نفس و جز آن از چیزها و پیدا کردن چیزی عدم را
بحکم خداوند همه چیز حصول این نعمتها در دنیا باشد و عیش از آخرت و اما نعمت در
آخرت در دارالسلام و بهشت بلند قدر پس نظر کردن بذات خداوند

بهر سبب که از خداوند ترس و الهامت و الهام ترسند

بزرگ زیاده بر نعمتهای بهشت نیست نهادن است از حق و این آن آرزوست که آنرا نهایت پایان نیست
 محبت الهیست بهشت هم فرمود رضی الله عنه بگردان نیکی و بدی را در میوه از دو شاخ که از یک
 درخت اند یک از آن دو شاخ می آرد میوه شیرین را و دیگری میوه تلخ را پس بگذارد شهر را و کشور را
 و کرانه های زمین را که برداشته میشود بسوی آن این میوه ها که گرفته شده اند ازین درخت در دور باش
 از آن کرانه ها و از اهل آن و نزدیک باش از آن درخت و باش نگهبان و خدمت کننده آن درخت
 ایستاده نزد وی و بشناس آن دو شاخ و آن میوه را و آن دو جانب را پس شما را بسوی شاخیکه
 آورده است میوه شیرین را پس درین هنگام باشد خورشید و پرورش تو از آن میوه شیرین و دور شو
 از آنکه پیش روی بسوی جانب شاخ دیگر که آورده میوه تلخ است پس بخوری از میوه او پس هلاک کن
 ترا تلخی میوه وی پس چون پیوسته باشی برین صفت باشی در راحت و آسودگی و ایمنی و سلامتی از همه
 آفات زیرا چه آفتها و گوناگون بلاها میزنند از آن میوه تلخ و چون غائب شوی از درخت برگشته
 شوی در آفاق و پیش کرده شود پیش دست تو از آن میوه ها و حال آنکه آن میوه ها هم آید میخندند از
 تلخ و شیرین و جدا شوند و نیندیشند از تلخ پس بگیری از آن میوه ها یا بخوری پس بسا باشد که بپسند
 دست تو بر میوه تلخ پس نزدیک گردانی آنرا از دهن خود پس بخوری از آن میوه ها یا بخانی آنرا پس
 سیرایت کند تلخی آن در اجزای کام تو در درون گلوئی تو و مغز تو پس کار کنند آن میوه تلخ دور تو و در دهان
 در گمائی تو و تمام اجزای بدن تو پس هلاک شوی بآن و انداختن تو باقی مانده را از دهن خود و شستن آنرا
 در نمیکند از تو زیان چیزی که سیرایت کرده است در بدن تو و سود نمیکند آنرا و اگر بخوری هم اول از میوه شیرین
 و سیرایت کند شیرینی آن میوه در تمام بدن تو سودمند شوی بآن و شاید که و شوی پس کفایت نکند ترا
 آن یکبار خوردن پس چاره نیست از خوردن جز آن بار دوم پس ایمن نیستی از آنکه باشد میوه در بار
 دوم از میوه تلخ پس فرود آید شو چیزی که در گمائی تو از زیان و هلاک پس نیکی نیست در دور بودن
 از درخت و در حال بودن میوه آن و سلامت و نزدیک بودن آن درخت و ایستادن بادی است پس
 نیکی و بدی پیدا کرده خداست و خدای تعالی خالق و روان کننده آنهاست گفته است تعالی الله عظیم

و ما تعملون خدا پیداکرد شمارا و آنچه میکنید و گفته است نبی صلی الله علیه و سلم و الله خلق الجار و جزو که
 خدا پیداکردن کفنه و خر کفنه را و چیزیکه فرج و خر کرده شود و کارهای بندگان مخلوق خداست کسب
 بندگان است گفته است خدای تعالی ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون ای درآید بهشت را بجزای
 عمل که میکردید یا کی مرخای را چه عجب رحیم و کریم است نسبت داد عمل را به بندگان و فرمود که ایشان محقق شده اند
 در آمدن بهشت بعمل خود و حال آنکه در آمدن بهشت بسبب توفیق و رحمت او است مرا ایشان را در دنیا و آخرت
 گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم لا یحل الجنة أحد یعمله فقیل و لا انت فقیل و لا انکالا ان
 یتغذی الله بر خسته فوضع یدیه علی راسه ای در نمی آید بهشت را هیچ یک بسبب عمل خود
 پس گفته شد مرا حضرت را و تو نیز پس فرمود من نیز مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی بر رحمت خود پس
 بنهاد آن حضرت دست مبارک خود را بر سر شریف خود روایت کرده شده است آن در حدیث عائشه
 رضی الله عنها پس چون باشی مطیع مر حکم خدا را فرمانبرداری کننده امر او را باز آینه نمی آید و اسپارنده
 خود را بوی در تقدیری نگاهد از بری خود و فضل کند بر تو بهیچیک خود نگاهد از بر تو از همه بدیا از روی
 دین و دنیا اما از روی دین دلیل بران قول درست عزوجل کذلک لنصرف عند السوء الی آخره
 چنانچه گذشت اما حمایت از روی دنیا دلیل بران قول وی است ما یفعل الله بعد ان یکنان شکرت
 و امنتهم چه کار دارد الله تعالی بعد از کردن شمارا اگر شکر گوید و ایمان آرید مسلمان شکر گوینده چه میکند
 بلا زدا و وی بسوی عاقبت نزدیکتر است از بلا زیرا که مسلمان در مقام زیادتی است از نعمت از آنچه
 که او شکر گوینده است گفته است خدای تعالی لئن شکرت لزدیدنکم پس ایمان می آید زبانه آتش را
 در آخرت که آن بسبب عقوبت برگنگار است پس چگونه نمیراند آتش بلا را در دنیا بار خدا یا مگر آنکه یا مشد
 بنده از مجز و بان که برگزیده شده اند برای دوستی خاص و خاص محبت و صفای او پس چاره نیست
 از بلا بران بنده تا صاف شود بسبب آن از چرک هواهای نفس از میل کردن با آنچه که طبعها میخواهند از
 بسکون بسوی خواهشهای نفس و لذتهای او با رسیدن بسوی خلق او و به خوشنود شدن از نزدیکی
 خلق و آرام یافتن بسوی ایشان و بر جا بودن با آن و شادمانی یافتن با ایشان پس متلا کرده میشود

با آنکه بگذارد همه این آلائشها پس پاک شود دل بر آمدن اینها و باقی ماند توحید پروردگار و معرفت
 حق و جاهای در آمدن علوم غیب از انواع سرها و علمها و نورهای نزدیکی زیر اچه بدرستی که دل خالص است
 که نمی گنجد روی دو کس گفته است خدای تعالی ما جعل الله لرجل من قلیین وجوه مکرر اندیشه است
 خدای تعالی هیچ کس را در دل در درون وی و نیز فرمود ان الملوك اذا دخلوا قصورهم فسوا غفلوا
 وجعلوا العزّة اهلها اذلة فاخر جوا الاعزّة عن طیب المنازل ونعم العیش بدرستی که
 با دشمنان چون در آیند روی را خراب سازند آنرا و بگردانند گرامی و سرشان دید را خوار پس بیرون
 می آرند عزیزان را از خوشی خانه انداز و نعمتهای زندگانی بود پیش ازین سلطنت بر دل شیطان
 و هوا و نفس او بود و در جوارح جنبند و با مرایشان از انواع گناهان و باطلها و گمراهیها پس ورشد
 آن سلطنت و تصرف پس آرام یافتند جوارح و خالی شد برای بادشاهی که آن دل است پاکیزه
 صحن برای دل که آن سینه است اما دل پس گشت جای سکونت مرقع و علم و معرفت را و اما صحن
 دل پس گشت جای فرو آمدن واردات و چیزهای شگفت از غیب پس همه این انوار و اسرار نتیجه بلا
 و میوه اوست گفته است صلوات الله علیه وسلم انما عاشرا لانبیاء الی اخره چنانچه گذشت نیز گفت
 انما عرفكم بالله واشتدکم له خوفا من عارف ترین شما ام بخدا و سخت ترین شما مرا و از درو
 ترس پس هر کسی که نزدیک است از بادشاه سخت است خطرو پر میزدن وی زیرا که وی در مکانی است
 که می بیند او را بادشاه پنهان نیست بر فلک تصرفهای او و حرکات او و نگریشتهای او پس اگر گوئی
 که همه خلق نزد خدا مثل یکم در است پوشیده نیست بر خدا از خلق هیچ چیز پس چه فائده است برای
 سخن را گفته شود مگر در جواب هر گاه که بلند شد منزلت او و بزرگ است رتبه او نزد حق بزرگ شد
 خطره او زیرا که واجب شد بر وی شکوایچه که انعام کرده است او را از نعمتهای بزرگ و فضلهای نور پس
 اندک چپ و راست نگرستن از خدمت او کوتاهی کردن است در شکروی و آن کوتاهی کردن نقصان
 در طاعت او گفته است خدای تعالی یا نساء النبی من یات منک بغاصۃ صلیۃ یعضن
 طالع الذاب صغیرین ای زنان پیغمبر که بیارند از شما بدی هویدا و و چند کرده شود مر او را

عذاب از عذابیکه جز شمارا کرده شود گفت خدای تعالی این وعید را بر زنان پیغمبر از کمال نعمت خود
برایشان بسبب اتصال ایشان به پیغمبر پس چگونه کسی که باشد متصل بخدا و بقربی بزرگ است
خدای تعالی بزرگی عظیم از مانند کردن بخلق و سنی نیست مانند او هیچ چیز و او ست شنوا و بینا
مقتالبه هشتم - فرمود رضی الله عنه آیا سخاوتی آسایش و خوشی و آسودگی و
نشادی را دورا حتم و آرام را و ناز و لذت را حلالا نمیکند تو هنوز در کوزه آهنگرانی برای بختن کد حنات
و میرانیدن نفس جنگ کردن با هوای او و دور کردن مرادها و عوضها در دنیا و آخرت و تحقیق
باقی مانده است در تو بقیه از اینها پیدا و پدید آمده است و ای شتابنده آهسته باش و تیزمروا سه
چشم دارنده در بسته است تا دور کردن اینها و حال آنکه باقی مانده است بر تو از آن بقیه و در تو
دوره از آن است مکاتب بنده است تا باقی است بروی یکدم تو روی برگردانیده شده از در قبول
آنکه باقی است بر تو از دنیا برابری کن خسته خرم دنیا هوای تو و خواست تو و آرزوی تو و دیدن تو
هر چیز را از چیزها بطریق میل و جستن هر چیزی را از چیزها و نگر نیستن نفس تو بسوی چیز
از عوضها در دنیا و آخرت است پس مداوم که در تو چیز را ازین چیزها است پس تو هنوز در فانی شدن
آتی پس ساکن باش تا حاصل شود فنا و تمام و کمال پس بیرون آورده شوی از کوزه و تمام ساخته شد
از گری و آراسته شوی به پیرایه و پوشانیده شوی جامه و خوشبو ساخته شوی و بخور کرده شوی پست
بر داشته شوی بسوی بادشاه بزرگتر پس خطاب کرده شوی **و اذکال یوم لکنما مکین** احیاء
پس انس داده شوی و زنی کرده شوی و خورانیده شوی از غذای فضل و از فضل پوشانیده شوی
و نزدیک بسیار نزدیک کرده شوی و خود را کرده شوی بر سر و حال آنکه آن سر را از تو پوشیده نباشد
پس تو آنگر گردانیده شوی ازین نعمتها از همه چیز با آسانی بینی بسوی ریزهای زرا از هم جدا افتاده
در باخته شده دست بدست گردانیده شده بامداد کنند و شبانگاه کنند در دست خوشبو فروشان
و بهالان و گوشت فروشان و دباغان و روغن نطفه فروشان و جامه پاک کنندگان خداوندان
پیشهای گرانی و پیشهای فرومایه کینه پلید بعد از آن جمع کرده میشود آن ریزه ها پس گردانیده میشود

در بونته زرگر پس میگه از ندامت بفرقتن آتش بروی پسته بیرون آورده میشود از بونته پس نوشته شود
به نیکه نغمه کرده می شود و ملائم کرده میشود و پس زرگری کرده میشود پس زبور ساخته میشود و پسته
جلاداده میشود خوشتر کرده میشود پس گذاشته میشود در بهترین جایها و مکانها از پس بسته با
در گنجینه با وصند و قها و در جایهای شنگ و تیره یا پیراسته میشود بوی عروس و آراسته میشود
و گماهی داشته میشود و گاه به میباشند عروس از بادشاه بزرگتر پس برده میشوند بزرگتر از
دستمای و باعث گران بسوی نزدیکی بادشاه و مجلس وی پس از گداختن و کوفتن پس بچنین
توئی ای مؤمن و قتیکه صبر کنی بر جایهای روان شدن تقدیر و راضی باشی بقضای الهی در همه حال
نزدیک گردانیده شوی بسوی خداوند خود و در دنیا پس نعمت داده شوی بمعیت و علمها و سراوان کن
کرده شوی در آخرت در بهشت با انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان و رهسارگی رحمت خدا
و در سرای وی و نزدیکی وی و انس بوی پس صبر کنی و ثباتی کن و راضی باش بقضای الهی
و نعمت منه پس درمی یابد ترا سردی عفووی و شیرینی معرفت و سه و لطفت و گرم و نعمت می

سقا لست نهم - فرمود رضی الله عنه در قول نبی صلی الله علیه وسلم کاد الفقر ان یکون
کفر انزویک است که فقر باشد سبب افتادن در کفر ایمان می آرد بنده بخدا می سپارد همه کارها را بسوی خدا
و اعتقاد می دارد که آسان کردن رزق از دست و اعتقاد دارد که هر چه می رسد او را نبوده که خطا کند او را
و هر چه خطا کرد و نرسید او را نبوده که پسر او را و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث یشاء

و من یتوکل علی الله فهو حسبه و اعتقاد میکنند هر که تقوی میکند خدا را آسان میکند خداوند خدای تعالی
او را راه بیرون شدن و روزی میرساند او را از آنجا که گمان نمیدارد و هر که توکل کند بر خدا پس آن خدا
پس است او را و میگوید بنده این را در وقتیکه آن بنده در عافیت و تندرستی است پشیمان میگردد و اند
خدا او را به بلای فقر پس شرف میکنند آن بنده در حق خوارستن و زاری کردن پس نمیکشاید خدا

آن بلیه را از وی پس درین هنگام ثابت میشود قول علیه الصلوة والسلام کاد الفقر ان یکون کفر
پس بنده که لطف خواهد خدای تعالی بوی بکشاید از آن بنده آنچه که با او است پس در میاید خدا آن را

بجای تو انگری و توفیق دهن را برای شکر و سپاس و ستایش کردن پس همیشه میبارد مرا در افضایت
 و تو نگری تا وقت مردن و کسیکه خواهد خدای تعالی قنند او را همیشه میبارد بلا و فقر او را پس بگشاید
 از دود ایمان او پس کافر میشود بسبب اعتراض کردن و تهمت نهادن مرحق را و شک کردن و عداوت
 پس میرود کافر بخدا و منکر آیات او و شکیبایی بر پروردگار خود و بسوی این اشارت کرده است پیغمبر خدا
 صلوات الله علیه سلم ان اشک الناس على ابا يوم القيمة رجل جمع الله له دين فقر الدنيا وعذاب الآخرة
 نعوذ بالله من ذلك بدرستیکه سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت مردی است که جمع کرده است
 خدای تعالی مراد را میان فقر در دنیا و عذاب در آخرت پناه میجویم بخدا از آن و اینست فقر فراموش کننده
 از خدا که پناه طلبیده است از آن پیغمبر صلوات الله علیه سلم و مرد سوم آن کسی است که خواسته است
 خدای تعالی برگزیدن و پاک کردن او را و گردانیده است او را از خواص خود و دوستان و محبوبان خود
 در ظاهر و باطن و ارث پیغمبران خود و همه اولیای خود و بزرگ بندگان خود و انایان ایشان
 و حکیمان ایشان و شفاعت کنندگان ایشان و شحمه ولایت ایشان و پس روی کرده شده
 مسلمانان و تعلیم کننده ایشان و راه نایب بسوی خداوند ایشان و راه آورنده بسوی روشن راه
 و بسوی پرستش کردن از راه هلاک فرستاده است خدای تعالی بسوی آن شخص کو بهای صبر را
 و در پایای رضای او موافقت و قنار فعل خداوند بعد از آن درمی یابد و راضی عطا بسیار و بنابر
 نعمت نمی پرورد او را در ساعتی شب و کرانه ای روز در حالت جلوت و خلوت گاهی در ظاهر
 و گاهی در باطن بگونه ای که لطف و نصیب و عطا پس پیوسته می باشد مراد را این تا هنگام موت
 مفتاح سیاهی هم فرمود یعنی شد غنی چه عجب بسیار است که میگوئی چه کار کنم که بقصودم چه چاره است
 پس گفته میشود مرا بایست بجای خود و در گذار از خود تا آنکه بیاید ترا کشایش از جانب او تعالی
 که امر کرده است ترا بایستادن در جائیکه تو در آنی گفته است خدای تعالی اصبر و اصبر و اصبر و اصبر
 و انقوا الله ای صبر کنید و زور آید در صبر کردن در بطا و آید و پرستش کنید خدا را امر کرد ترا حق تعالی
 ای مؤمنان صبر کنید در پستش با الله در صبر و با هم در بطا و شستن و نگاه داشتن و ملازمت نمودن بران

بعد از آن ترسانید ترا بگذشتن صبر پس گفت وانقوا لله پرستید خدایا در ترک کردن آن
یعنی ترک نهید صبر را زیرا که بهتری و سلامتی در صبر است گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم
الصبر من الايمان کلا من الجسد ای صبر از جزایان است چنانچه سر از بدن گفته شد
که هر چیزه را ثواب باندازه است مگر ثواب صبر که بحد و اندازه است گفته است خدای تعالی
انما یوفی الصابرین اجرهم بغير حساب پس چون پرستگاری کنی حق او را بگاهداشتن
تو صبر را و مبالغه کردن در بگاهداشتن حد تا خبر میرساند چنانکه ماکر نوید داده تراد قرآن خود
و آن قول وی است من یتق الله یجعل له مخرجاً و میباشی صبر کردن تو تا بیاید
کشایش از جمله متوکلان و تحقیق وعده کرده است خدای تعالی ترا بقاییت پس گفته است
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و میباشی با صبر کردن و توکل نمودن از جمله متوکلان و تحقیق
داده است ترا بجزا پس گفته و کذا ان تجزوا الحسین همچنین جزا میدهد هم نیکو کاران او در دنیا
میدارد خدا را بوجود احسان از آنچه که او گفته است ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدا دوست
میدارد احسان کننده گان را پس صبر کردن سزیمه نیکبها و سلامتی است در دنیا و آخرت از مقام صبر بالا
میرود مؤمن بسوی حالت رضا و موافقت بیشتر فدا در فعلهای خدا که حالت بدلیت و غیبت است پس ترس از این
گذاری این مقام را پس فرو گذاشته شوی در دنیا و آخرت و فوت شود از تو نیکویی هر دو جهان
مقتال سستی کنیم - فرمود رضی الله عنه چون بیایی در دل خود دشمنی کسی و یاد دینی کسی پس عرض
کن علماهی او را بر کتاب و سنت پس اگر باشد کردارهای او در کتاب سنت دشمن داشته شده پس
شاد شو بوافقت کردن تو مر خدا را و رسول او را اگر باشد عملهای او در کتاب سنت و سنت داشته شده
و تو دشمن میداری آنرا پس بدانکه تو صاحب هوای دشمن میداری او را بهوای نفس خود تم گفته او را
بشمن داشتن تو او را و نافرمانی کننده مر خدا و رسول او و مخالفی مرایشانرا پس تو به یکن بسوی خدا
از دشمنی تو آنرا و بخواد از خدا دوستی آن شخص را و جز او را دوست از دوستان خدا و اولیای و س
و برگزیدگان وی و نیکوکاران از بندگان وی تا باشی موافق مر خدا را و دوست داشتن دوستان و

و همچنین مکن در شان کسی که دوست میداری اورا یعنی عرض کن علماهای او را بر کتاب و سنت
پس اگر باشد علماهای آن شخص محبوب در کتاب و سنت پس دوست دار آنرا و اگر باشد علماهای او
و دشمن داشته شده پس دشمن دار آنرا تا دوست نداری اورا بهوای نفس خود و دشمن نداری بهوای
خود و تحقیق تو امر کرده شده بخلافت کردن بهوای نفس خود را گفته است خداے تعالی
لا تتبع الهوى فیضلات عن سبیل الله پیروی مکن بهوای نفس الپس اگر اگر داند ترا از راه خدا
مقتال الی تو و م - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است که میگوئی هر کسی که دوست میدارم
اورا همیشه نمی ماند صحبت من اورا پس آورده میشود مانع در میان ما یا بغایت شدن یا بحدوثی
یا بواقع شدن دشمنی و گوناگون علما، هلاک شدن و گم شدن از دست پس گفته میشود که آیا تمیزی
ای دوست داشته خدا خواش و عنایت نموده شده بودی رشک کرده بجهت وی بر دیگران و بر نفس
آیا تمیزی در تکیه خدای تعالی غیرت برنده است پیدا کرده ترا برای خود و مسجودی اینکه باشی مرغی اورا
اما شنیده قول خدای عزوجل یحییهم و یحییونته و دوست میدار و خدا ایشان را و ایشان دوست
میدارند اورا و ما خلقت الحق و الانس لا یعبدونکم پیدا نکردم پری و آدمی را مگر برای آنکه بپرستند
مر آیا شنیده سخن رسول الله علیه و سلم اذا احب الله عبدا ابتلاه فان صدق افناه قیل افناه
قال لم یبدله ما ولا ولد ای چون دوست از خدا بنده را مبتلا میگرداند اورا پس اگر صبر کرد و گرمی آورد
اورا برای خود گفته شد چیست معنی قول تو افناه فرمود آنحضرت که میگذارد در بنده را نه مال نه اولاد
نه پیرا چون باشد در بنده را مال و ولد دوست میدارد آنها را پس شاخ شاخ میشود دوستی مرید و در گذار
خود را پس کم میشود و پاره میشود محبت پس میشود محبتش مشترک در میان خدا و میان غیر او و خدا
نمی پذیرد شریک ادوی غیرت برنده است و عالی است هر چیز او بالای هر چیز است پس هلاک
میسازد و نیست و کم میگرداند شریک خود را تا ساده گرداند دل بنده خود را برای خود بے آمیزش چیزی
دیگر پس ثابت میشود درین وقت معنی قول او تعالی یحییهم و یحییونته تا و تکیه پاک گرد دل
از شرکیان و همایان از اهل و مال و ولد و لذتها و شهواتها و جستن و لایتهما و ریاستها و کرامتها

و حالتها و منزلها و مقامها و بشتها و درجا و نزدیکی با و قریبها پس باقی ماند در دل هیچ خواهش و آرزو
 پس برگرد و بگو آوند ز خنده دار که ثابت نمی ماند در و چیزهای روان ثابت نمی ماند در دل خواهش چیزی از
 چیزها زیرا که دل شکسته شده است بفرمان خدا بگره که پیدا شد در دل خواهش شکست آنرا فعل خدا و خیر است
 پس زده شد گرد دل از پاره های عظمت و قهر و بزرگی و ترس و کاویده شد از پس آن شد قنای بزرگی
 و سلطوت پس راهائی نمی یابد بسوی دل را و نه چیزهای از چیزهای پس درین هنگام زبان نمیکند دل را
 و مال اسباب از مال و ولد و اولاد اصحاب که استنها و حکمتها و عبادتها زیرا که همه اینها میباشند بیرون
 دل پس غیرت نمی برد خدا بلکه می باشد همه چیزها اگر است از جانب خدا مر بنده خود را و فری بخشایش
 در و زحی و سبب نفع رسانیدن مرکب آنرا که وارد میشوند بر و پس گرامی کرده میشوند این ارادان
 باین اشیاء و رحمت کرده میشوند و نگاه بپشت نه میشوند از بهمت گرامی بودن بنده بر خدا
 عزوجل پس میباشند بنده بدرقه مرایشان را و جای استواری پناه و شفاعت کنند و در دنیا و آخرت
مقاله سی و سوم - فرمود رضی الله عنه مردم همه بر چهار قسم اندیکه مردیست که نذران او است
 و نذر دل وی مشوب است با حرام تا از موده کار و بی تمیز است خرد و خواست قدری نمی نهد خدا او را و نیست
 هیچ نیکی در وی و مانند آن روی و زیون اند نیست قدر مرایشان اگر آنکه در گیر ایشان از خدا
 تعالی بهر بانی خود پس هدایت دهد لهای ایشان را بایمان و بجنبانند جوارح ایشان را بطاعت خود
 پس بهر چیز از نیکی باشی از آنها و پناه بگیر ایشان و اعتقاد بگیر ایشان و مایست میان ایشان
 زیرا که بدرستی که ایشان خداوندان عذاب و خشم و عیبه رضای آبی اند و ساکنان نار و کسان اوینند
 پناه میجویم بخدا از محبت ایشان مگر آنکه باشی از دانا یان بعلم خدا و از تعلیم کنندگان نیکی و از
 راه نمایندگان دین و کشیدگان او و خواهندگان او پس لازم گیر اینچنین مردان را و بسای پیش
 ایشان و بخوان ایشان را بطاعت خدا و ترسان از گناهان بخدا پس باشی نزد خدا بزرگ
 پس داده شود ترا ثواب و پاداش و پادشاهان و رسولان گفته است صلوات الله علیه سلم علی را کهم الله وجهه
 لان یهدی الله بعد الله رجلا خیر لا اله الا الله علی الله تعالی ای هرگز نماند رسانیدن خدا

بمقصد بواسطه راه نمودن تو مردی بهتر است مگر از هر چه که طلوع کرده است بر آفتاب و مرد دوم
 شخصی که زبان دارد نه دل پس گویائی میکند بحکمت خود عمل نمیکند بر آن میخواند مردان را بسو
 خدا و حال آنکه خود دیگر نزد ازی پس بدی شمر و عیب خود را همیشه باشد او بر آنرا آن عیب
 در ذات خود ظاهر میکند برای مردم پارسائی را و جنگ میکند خدا را بگناهان بزرگ چون خلوت میکند
 با کسی گویا اگر کسی است که بروی جاهل است و دوست آن کسی که ترسانیده است از او بپیشتر
 صلوات الله علیه و سلم میفرماید انما اخاف علی امتی کل من اخاف علی لسان ترسیده شده ترست از هر چه پیشتر

من بر است خود بر منافق که بر زبان است و در حقیقت دیگر است اخوف ما اخاف علی امتی علماء السوء
 ترسیده شده ترست از آنچه می ترسم بر است خود که بد را از نیک می شناسد و بد میکند پناه می جویم بخدا
 ازین صفت پس دور باش ازین دیگر نیز ازی تواند باید تر از زبان شیرین خود پس بسوزد ترا
 آتش گناهان وی و بکشد تو بدوی درون وی و دل وی و مردم سوم کسی که دل دارد نه زبان و ده
 مومن است که پوشیده است خدای تعالی از خلق خود و فرو نهشته است بروی پرده و پنهان کرده است
 او را بعیبهای نفس می و روشن گردانیده است دل او را و شناسا گردانیده است دشواریهای
 آئینش مردم را و نامبارکی سخن و گویائی را و یقین دانسته است آن مرد اینکه سلامتی در خاموشی
 و گوشه گیری است چنانکه گفته است پیغمبر علیه السلام من صمت نجا هر که خاموشی گرفت برست
 و یحیی که فرمود ان للعبادة عشر اجزاء تسعة منها ان الصمت برب سیکه عبادت اوده جز است
 نه از ان در خاموشی است پس اینمذولی خداست در سر که با خدا دارد محفوظ و سلامت است از
 آفت خداوند عقل تمام است و نشین خداست نعمت داده شده بروی پس نیکی به نیکی نزد اوست پس
 لازم گیر او را و یاری او را و آئینش را و او چاکری او را و دوستی نمودن بسوی وی سپردن حاجتهای او
 که عارض شوند مرا و او منفعتها نیکی منتفع گردد وی در ان پس دوست دارد و خدا تعالی
 دیگرگزیند ترا و در درگاه و دوست داشته شدگان و بندگان صالحان خود برکت آن مرد
 انشاء الله تعالی و مرد چهارم صاحب زبان و دل است و آن مرد خوانده شده است در عالم ملکوت

بزرگی چنانچه آمده است در حدیث من تعلم وعمل وعلم ادعی فی الملکوت عظیماً هر که آموخت و عمل
 کرد و آموزد این خوانده میشود در ملکوت عظیم و این مرد عالم بخداست و آیات وی بمانند نگاه داشته است
 در دل وی دانشهای غریب و اوقف گردانیده است و او را خدای تعالی بر سر باله که پوشیده است تزلزل
 از غیر او و برگزیده او را و بنواخته او را و کشیده است او را بسوی خود و راه نموده است او را و بالا برده است
 او را بقرب خود و کشاده است سینه او را برای پذیرفتن آن سر را و علمها و گردانیده است خدای تعالی او را
 و دشمنان بزرگ خواهند مریدان را و ترساننده مرایشان را و حجت و دلیل است در میان
 ایشان راه راست نمانده و پاینده شفاعت کننده و قبول کرده شده شفاعت او را راست
 گوینده و راست گو داشته شده است و خلیفه و جانشین پیغمبران و رسولان خود را بر ایشان برود و با
 و سلامت و برکت است پس این مرد نهایت و پایان است در بنی آدم نیست هیچ مرتبه بالاتری
 مرتبه او مگر نبوت پس لازم گیر او را و پیر سیزده آنکه مخالفت کنی او را و بگریزی او را و کناره گیری او را
 و دشمنی داری از او و ترک کنی پذیرفتن را از وی در جمع کردن سخن می و نصیحت می و یک سلامتی در پیوست
 که میگوید او در دفا و ست و هلاکی و گمراهی نرفته غیر اوست مگر کسیکه توفیق دهد او را خدای تعالی و مدد کند او را بدرستی
 و مهربانی پس تحقیق قسمت کردم برای تو او میان ا پس نگاه کن برای نفس خود اگر مستی نظر کنند
 و پیر سیزدن من نفس خود را اگر هستی بر پیر کفنده مرا و مرا مهربانی کننده بر نفس راه نماید را خدای تعالی ترا
 مر چیزیکه دوست میدارد او تعالی او را و خوشنود و بیبا ران در دنیا و آخرت بسبب رحمت خود
مقاله سی و چهارم - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است خشم گرفتن تو بر پروردگار خود
 و تهمت نهادن تو مرا و او عیب کردن تو بروی و نسبت کردن تو مرا و او را بستم و در تنگ شمردن تو مرا و او را
 در روزی رسانیدن و تو نگر ساختن و دور کردن بلاها و اندوهها آیا نمیدانی که هر همدست اسر نهشته
 است و هر بلا و اندوه را غایت و انتهای و پیری شدن است پیش نمیشود آن مدت و پس
 نمیرود و قتهای بلا در گون نمیشود پس نگردد بلا با عافیتها و وقت سختی نمیکرد و وقت نرمی و حالت
 درویشی نمیکرد و تو نگری نیکو نگار ادب را و لازم گیر خاموشی را و شکیبائی را و رضا و وفاقت را

مرد در دگر خود را و تو بکن از ناخوشی خود را بر خدا و تهمت کردن تو مرا در فعل او نیست در درگاه او
 تمام گرفتن حق از بندگان و کینه کشی کردن بیگناه و بر بقضای طبع کینه چنانکه آن حق بندگان
 بعضی را در حق بعضی پروردگار تنهاست به پیشگی و سابق است همه چیز را او پیدا کرد همه او پیدا کرد
 مصالحتهای همه او فسادهای همه او پس نیست آغاز و انجام همه او پسری شدن همه او پایان کار
 همه او می تعالی و اناست در کار خود و استوار است در کار گیری خود مناقضه نمیکند در کار به خود
 نمیکند کار بیفایده را پیدا نمیکند باطل را بازاری روان نیست بروی صفتهای عیب و نه نکوسیدن
 در کارهای او چشم دار کشادگی راه اگر عاجز شوی از موافقت وی تعالی و از رضا و قنای فعل او
 تا آنکه برسد نوشت مدت خود را پس این حالت بلا متبدل شود بقدر آن بگذشتن زمان و سپری
 شدن مدت ها چنانکه میگذرد در میان و کشت میکند تا بستان و پایان میرسد شب میرسد روز
 پس اگر طلب کنی روشنی روز و شمع او را میان وقت مغرب و عشاء داده نشود ترا بلکه زیادتی
 میکند در تاریکی شب تا وقتی که رسد تاریکی شب نهایت خود را و برآمد فجر بیاید روز بر روشنی خود بجوئی
 روشنی را یا بخوابی آنرا یا خاموش باش و ناخوش داری آنرا پس اگر نخواهی باز آوردن شب را
 درین هنگام اجابت کرده نشوی و دهای خود را و داده نشوی زیرا که تو طلب کردی چیز را و در غایت
 و هنگام وی پس باقی مانده درین خورنده و برنده از مقصود خشم گرفته و شرمند پس بگذر این همه
 و لازم گیر موافقت را و نیک گمانی را به پروردگار خود و صبر نیک را پس آنچه هست بر آن تو
 باز داشته نمیشود از آنچه نیست نصیب تو داده نمیشود ترا بر آینه بقای من سوگند من است بدینیکه
 تو میخوانی و زاری میکنی بسوی پروردگار خود بدعا کردن و خواری نمودن بحسب پرستش بجای آوردن
 امر او را در قول وی ادعوی استجب لکم و در قول وی تعالی و اسألو الله من فضله و خیرین
 از آیات و اخبار و تودعا میکنی او را و قبول میکند آنرا برای تو نزد رسیدن وقت و مدت اجابت
 و قتیکه خواهد خدای تعالی و باشد برای تو در آن صلاح حال دنیا و آخرت تو موافق کرد اجابت کردن
 دعا را و دادن سوال را بقضای حق یا انجام رسیدن مدت آن تهمت منه خدا را در تاج اجابت دعا

و مایل شود از دعا کردن خود را زیر که بدستیکه تو اگر سود نمیکنی زبان نمیکنی اگر اجابت نمیشود
 کتاب ثواب و پادشاه بزرگ پس تحقیق آمده است در حدیث ان العبد یری فی صحائفه یوم

القیامه حسنات لا یعرفها فیقال له انما ابدل سوالک فی الدنیا الذی لم یقدر قضاءه
 فیها ای بدستیکه مؤمن خواهد دید در نامه اعمال خود روز قیامت نیکی بار که نمی شناسد از نیکی
 گفته خواهد شد مراد از اینها عوض دعا کردن است در دنیا که مقدر نبود آن مسئول در آن یا
 چنانکه این حدیث وارد است پس کمترین حال تو اینست که باشی یا نکنده مرید و دگر خود را
 و به نیکی دانسته مراد از جهت آنکه میخواهی از وی و سخاوتی از غیر او فرو دنیا و روی حاجت خود را
 بغیر وی پس تو در میان دو حالی در همه اوقات خود در شب تو روز تو تندرستی تو بیماری تو
 و محنت تو و نعمت تو و سختی تو و سستی تو تا که خاموش میباشی از سوال و راضی می باش
 بقضا و موافق و فروخته میباش مفضل او را مانند مرده در دست نشوینده و همچو طفل شیرخوار
 در دست دایه و مثل گوی در پیش سوار میگردد و اندازد را بچوگان پس میگردد اندر آن تقدیر هر گونه
 که میخواهد اگر باشد ناز و نعمت پس مطلوب از تو سپاس ستایش است و از خدا یادتی در بخشش
 چنانکه گفته است لکن شکرتکم لا یدید لکم و اگر باشد مقدر سختی و بلا پس مقصود از تو صبر و تقوی است
 است بتوفیق خدا و ثوابت و دشمن و بیاری دادن و در روز قیامت و مهربانی کردن از خدا است
 بفضل وی چنانکه گفته است عزیز تر است از هر گوینده آن الله مع الصابرین خدا با صابران است
 بیاری دادن و ثوابت داشتن چنانچه گفته است خدای تعالی ان تنصروا الله ینصرکم و ینشئ لکم فکرم
 اگر یاری دهید خدا را یاری میدهد شما را خدا و بر جای میدارد پاهای شما را پس چون یاری می دهید خدا را در سختی
 نفس هوای خود بشکر کردن اعتراض بر خدا و شتم گرفتن بعلیه که میکند در تو و باش جنگ کننده برای خدا
 بر نفس خود و شمشیر زننده برای خدا و هرگاه که بجنبید بفران نعمت و شکر خفی ببری سر او را بصبر کردن
 و بهوافت نمودن تو مرید و دگر خود را و آرامیدن بغض و عده وی و خوشنود بودن آن بر او باشد
 خدای تعالی مژگانهای دهنده و نگاهدارنده اما ترتیب ورود مهربانی بران پس دلیل قول خداست

و بشر الصّابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون اولئك عليهم
 صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون امي شروه وده صبر كنند گانرا آنکسانیکه چون
 برسد ایشان را مصیبت بگویند بدرستی که ما برای خدا ایم و بسوی او باز گردنده ایم باینکه برین جماعت
 در ودهاست از پروردگار ایشان و مهر بانیها و ایشانند راه راست یابنده و حالت دیگر آنکه زاری
 کنی بسوی پروردگار خود بدعا و سوال از جهت بزرگ داشتن مر حضرت خدا را و فرمان بجا آوردن
 امر او و درین نهادن شی در جای خود هست زیرا که خدای تعالی خوانده است ترا بسوال بسوی خود و دانیده است
 آن التوجه بجانب خود و پیغمبر از تو بسوی خود و سبب پیوند و پیوستگی نزد خود بشتر و گدشتن تمت ختم گرفتار
 بروی نزد تاخیر اجابت تا وقت مسمود اندازد کن میان این دو حالت و در مگذر از حد این هر دو پس
 بدرستی که نیست شان اینک آنجا حالت دیگر و رای این هر دو پس بر پیروز از آنکه باشی از ترس کنندگان
 که از حد گذرندگان اند پس هلاک کند ترا خدای تعالی و پاک ندارد چنانکه هلاک کرد کسانی که گذراندند
 از امتیهای گذشته در دنیا بسخت کردن بلای خود و در آخرت بعذاب در دناک خود پاک است
 خدا بزرگ ابی کس که دانا است بر حال من بر تو است تکلیف کردن من
 مقالہ فی پنجم فرمود رضی اللہ عنہ بر تو باد لازم گرفتار بودی در نه هلاکت در قید و بندت
 چسبان شوند هر ترا رستگار نمیشوی از ان همیشه گرانکه پیوسته ترا خدا بر رحمت خود زیرا که تحقیق
 ثابت شده است در حدیثی که روایت کرده شده از آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم
 انقطع بدرستی که مدارین بر پیزگاری است و سبب هلاک دین طمع است و نیز ثابت است من حاتم
 حول الحی یوشاک ان تقع فیہ کالسکاتع الی جنب الزرع یوشاک ان تد فاه الیه لیکاد
 ان یتسک الزرع منہ هر که برگردد در چراگاه نزدیک است که بفتند در وی همچو سقور بریزد و پهلوی گشت
 نزدیک است که دراز کند در بان خود را بسوی گشت نزدیک نیست که سلامت ماند گشت از او و تحقیق گفته است
 عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ کنا نزلک تسعة عشر الحلال مخافة ان تقع فی الحرام بودیم ما
 که بگذشتیم ما نه جز از حلال برای رسیدن اینک بقیتم در حرام و از ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ مروی است

گمانتر سبعتین بابا من المباح عفاة ان تقع فی الجحاح بودیم که می گذاشتیم هفتاد و دو
 از مباح از جهت ترسیدن بر آنکه بقتیم در گناه کرده ایشان اینچنین برای پیرمردن از نزدیکی
 حرام و برای عمل کردن بر حق حضرت صلی الله علیه و سلم اکانت لک صلی الله علیه و سلم و ان حجی الله
 عفاة من حاکم حاکم الی یوشاک ان تقع فیة مانند که هر پادشاه را چراگاه است بدینست
 که چراگاه خدا حرام کرده اوست هر که سود گردا و فریب است که بقتید در آن پس کسیکه در آید در پناه جای
 پادشاه پس در گذشت در شستن را پستور دوم و سوم را تا آنکه نزدیک شد از در سرای پادشاه این کس
 بهتر است از کسیکه شاد است بر در شستن که متصل صحراست اگر بنده کرده شود از وی در سوم زیان ندارد
 او را از پیرا که وی از وی دو در است از درهای کوشک نزدیک است خزینة پادشاه و لشکر او اما چون
 باشد بر در اول پس بسته شود آن در از وی پاینده ماند در دشت تنها میگیرد و اگر گان و دشمنان پس
 میگرد و از هلاک شوند گان پس بچین کسیکه سلوک نماید راه عزیمت را و لازم گیرد آنرا اگر بر برون شود
 از وی مدد و توفیق و پاس داشتن حال و رزیده شود از وی حمایت باقی می ماند آنکس در رخصتیا و بیرون
 نمی افتد از شرع پس چون در یابد او را مرگ میباشد بطاعت و عبادت گواهی داده میشود و او را
 بکار نیک کسیکه بایستد بر رخصتیا و پیش نرود بسوی عزیمت اگر باز گرفته شود از وی و بریده شود
 از وی مدد و توفیق پس غالب آمد هوای نفس و شهادت آن بروی پس بگیرد حرام را بیرون می آید
 از حد شرع پس میگرد و در گروه شیطانان که گمراه اند از راه راست پس اگر در یابد او را مرگ پیش
 از تو به می گردد از هلاک شوند گان مگر آنکه بپوشد او را خدای تعالی بر حمت و فضل خود پس
 خطر همه خطر در ایستادن بار رخصتیا است و سلامتی همه سلامتی در ایستادن بعزیمتیا است
 مقالة سنی ششم فرمود رضی الله عنه بگردان کار آخرت را مال خود و کار دنیا را سود مال خود
 صرف کن روزگار خود را اولاد حاصل کردن آخرت خود را پس اگر زیاده ماند از روزگار تو چنین صورت
 کن آنرا در دنیا می خود در جستن اسباب زندگانی خود و بگردان کار دنیا را بر مال خود و آخرت را سود آن
 پستور اگر باقی ماند از زمان زیادتی صرف کنی در کار آخرت خود همچنین مقداری که بگذاری در این زمان

نمازهای پنجگانه را میریزی نمازها را یکبار بخشنی افتاده رکتهای او مختلف و اجبات او بی کعب
 و سجود موافق و بی سکون در میان ارکان یادری باید ترا ماندگی و شقت از نماز پس نمی چسبی از ادوی
 نماز همه میباشی مانند مرداری افتاده در شب و بیکار در روز و پیروی کننده هر نفس خود را و هوای خود را
 و شیطان خود را و فرشته آخرت خود را بدنیای خود بنده نفس نازگی او و جای پرستش بی حالانکه
 امر کرده شده بسوار شدن بر نفس و تمیز نیب و و بر یا خدمت دادن او و بیرون او را در راه سلامتی
 و آن راههای آخرت و طاعت خداوند است پس ستم کردی نفس را به پذیرفتن فرمان از دست و
 به پیروی لگام او را با و متابعت کردی او را در شهوات و لذات او و موافقت کردی او را و شیطان
 او را و هوای او را پس فوت شد ترا نیکی دنیا و آخرت و زبان کردی هر دو را پس در آمدی قیامت را
 مفلس ترین مردم و زيانکار ترین ایشان در دین و رسیدی بسبب متابعت نفس سوی اکثر از
 قسمت خود اندونیای خود و اگر بی بردی نفس ابراه آخرت و میگردانیدی آخرت را اصل سر مال خود
 سود میگردی دنیا و آخرت را و میرسیدی بسوی تو نصیب تو از دنیا خوش و گوارا و حال آنکه تو نگاه
 داشته شده از آفت و بزرگ داشته شده و چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان الله
 تعالی يعطى الدنيا على نیت الاخرة و لا يعطى الاخرة على نیت الدنيا ای بدرستی که خدای تعالی
 عطا میکند دنیا را بر قصد آخرت و نمیدهد بر آخرت را بر قصد دنیا و چگونه نباشد این چنین و حال آنکه نیت
 آخرت طاعت خداست زیرا که نیت حکم روح دارد نسبت بعبادت بلکه ذات است پس چون طاعت
 کردی خدا را برپا تو در دنیا و طلب کردی تو ساری آخرت را می باشی از خالصان خدا و اول طاعت و محبت او
 و حاصل شوی و برای تو آخرت و آن بهشت همسایگی خداست خدمت کند ترا دنیا پس تمام میدهد
 خدای تعالی ترا قسمت ترا که مقدر است ترا از دنیا زیرا که هر شیئی تابع اندم خالق و خداوند خود را و آن
 خدای تعالی است و چون مشغول شوی بر دنیا و گردانی از آخرت چشم میگیر و پروردگار بر تو پس فوت
 شود ترا آخرت و بیفرمانی کنی دنیا بر تو و در دنیا شود و در دنیا اندازد ترا در رسانیدن قیمت تو بسوی تو
 بسبب چشم گرفتن خود از جلی بر آن زیرا که دنیا مملوک دست خوار میدارد کسی را که تا فرمانی کند خدا را

و بزرگ میدارد که راکه فرمان برداری میکند او را پس ثابت میشود درین هنگام قول پیغمبر علیه السلام
 الدنيا والآخرة ضلتان یعنی دنیا و آخرت مثل دوزن اندر نکاح یکدیگر را ضعیف گردانی یکدیگر را از انوار انوار گدازنی بر خود
 دیگر را گفته است خدای تعالی منکم من یزید الدنیا و منکم من یزید الآخرة بعضه از شما
 کسی است که میخواهد دنیا را و بعضی از شما کسی است که میخواهد آخرت را گفته میشود طایبان دنیا و آخرت
 پسران دنیا و پسران آخرت اند پس ببین که از پسران کدام یک ازین دوئی و از کدام یک
 ازین دو گروه دوست میداری که باشی تو درین حالت که در دنیای پست چون بار کردی بسوی
 آخرت پس گروهی در بهشت و گروهی در آتش افروخته و گروهی در موقف ایستاده از بهشت
 و از آبی حساب در روزیکه هست اندازه آن هزار ساله می شمارید چنانچه گفته است خدای تعالی
 و گروهی در زیر عرش روی آورده بر خوانها که بران طعامها و میوههای پاک شهرت سفید
 از برف چنانچه آمده است در حدیث ینظرون الی منازله فی الجنة شیء اذا فرغ من حساب
 الخلق دخلوا الجنة کما یحتدی احد من الناس فی الدنیا الی منزله ای می بینند در موقف
 بسوی منزلهای خود که در بهشت است تا آنکه چون آخر رسانند پروردگار حساب بندگانی را در آیند
 بهشت را چنانچه می در آیند یک از آدمیان در دنیا بسوی خانه خود پس آید رسیدن ایشان
 باین مرتبه مگر بگذشتن ایشان دنیا را و مشغول شدن ایشان بطلب آخرت مولی است و آیا افتادند
 آن جماعت دیگر در حساب و انواع سختیها و خواری مگر از بهشت اشتغال ایشان بدنیا و عیب
 کردن ایشان بدنیا و آخرت ایشان با آخرت و کمی اعتبار بکار آخرت و فراموشی کردن و قیامت
 و چیزیکه بازگشت خواست کرد بآن فردا آنرا آنچه ذکر کرده است آنرا در کتاب سنت پس نظر کن
 مر نفس خود را و اختیار کن برای نفس بهترین دو گروه را و جدا کن او را از یاران بدی از شیطانهای
 جن و انس بگردان قرآن و حدیث را امام خود و نظر کن در هر دو کار کن بآن هر دو و فریفته نشو
 بگفت و گو از خود و از مردم و از روزی که گفته است خدای تعالی و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهکم
 عنه فاجتنبوا و اتقوا الله ولا تخافوه آنچه که بدید شمار از رسول خدا بگیر آنرا و آنچه که منع کند شمار

از آن بازمانید و بتبر سید خدا را و مخالفت کنید رسول را یا بگذارید کار کردن با آنچه آورده است از رسول
 و اختراع کنید برای خود علمی و عبادتی را چنانچه گفته است خدای تعالی در حق گروهی که گم شدند از راه
 راست و هبانیة ابتدا هو هاه اکتبنا ها علیهم نو پیدا کردند اهل کتاب بیانیت را بنوشتم به بیانیت را
 بر ایشان پس بدستیکه خدا پاک گردانیده است پیغمبر خود را و دور داشته است او را از باطل پس گفته است
 و تعالی ما یطبق عن الطوی ان هو الاوحی یوحی ای سخن نمیکند صلی الله علیه و سلم بهو ای نفس خود نیست
 منطوق وی مگر وی که فرستاده شده است یعنی چیزیکه آورده است پس آن از جانب من است نه از
 خواهش نفس اوست پس پیروی کنید او را پست گفته است حق تعالی قل ان کتم محبون الله فاصبروا
 بحسبکم الله بگو اگر هستی دشمن که دوست می دارید خدا را پس پیروی کنید مرا دوست و دوست شما را
 خدا پس ظاهر شد که را بسیکه آن محبت مولی برسد اتباع پیغمبر است در گفتار و کردار پس پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم گفت لا کتساب فیقول التوکل حالی کسب کردن سنت من است و توکل کردن حالت من است
 چنانچه گفته است پس تو میان سنت حالت و می اگر سنت بیان تو پس وظیفه تو کسب است که آن
 سنت است و اگر قوی است ایمان تو پس طریقه تو توکل است که حالت است گفته است خدای تعالی
 و علی الله فوکلوا بر خدا توکل کنید و نیز گفته و من یتوکل علی الله فهو حسبه هر که توکل بر خدا کند
 پس آن خدا کفایت اوست و گفت ان الله یحب المتوکلین خدا دوست میدارد متوکلان را
 پس تحقیق امر کرده است ترا خدای تعالی توکل آگاهانید تر از این و چنانکه امر کرده است پیغمبر خود را پس
 متابعت کن امرای خدا را در علمهای خود و در نه آنها را و کرده شوند بسوی تو گفته است علیه السلام من
 عمل عمل الیس علیها فصوره ای کسیکه بکند عمل را که نیست بر آن حکم من پس آن مرد و داست
 آن حکم شامل است ذرق را و گفتارها و کردارها را نیست ما را پیغمبر خیر محمد صلی الله علیه و سلم تا متابعت
 کنیم آن پیغمبر را و نه کتابی جز قرآن پس عمل کنیم بر آن پس بیرون میا از کتاب و سنت پس هلاک کنند
 و مگر آنکه ترا بهو ای تو شیطان تو گفته است خدای تعالی و لا تتبع الا الحق فیضلك عن سبیل الله سلامتی از آفات
 با کتاب سنت است الهی است با غیر آن هر دو کتاب سنت ترقی میکند بنده بسو حالت ولایت ابدایت و غوثیت

مقتله سی و هفتم - فرمود رضی الله عنه چیست مرا که می بینم ترا ای مومن حسد کننده مرا همپایه
 خود را در طعام وی و شراب وی و در لباس او و کجاست او و سکونت او و دور گردیدن او در تو نگری
 و نعمتهای خداوند و نصیب او که قسمت کرده است خدا برای او اما نیندانی که بدرستی که حسد
 ضعیف میکند ایمان ترا و می اندازد ترا در خشم خداوند تا تو دشمن بگیری و اندر ترا بسوی او تعالی آیتشیده
 حدیثی که روایت گردانیده شده است از پیغمبر علیه السلام ان الله تعالى يقول المحسود عدو
 نعمتی ای بدرستی که خدا میگوید حاسد دشمن نعمت من است و تشنیده قول آنحضرت الحسد لیاکل
 الحساکت کما یاکل النار الحطب حسد هر آینه میخورد نیکوهارا چنانکه میخورد آتش بهیم را پستر
 بر چه چیز حسد میکنی او را ای مسکین آیا بر قسمت او یا بر قسمت خود پس اگر حسد میکنی بر قسمت خدا که
 مرا داده اگر چه آنچه مذکور است در قول او تعالی نحن قسمنا بیدنهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا الا لایه
 ای ما قسمت کردیم میان ایشان اسباب زندگانی ایشان در زندگانی دنیا تا آخر این آیت
 بتحقیق ظلم میکنی بر آن کس او شخصی است که میگردد در نعمت خداوند خود که فضل کرده است بآن نعمت
 برای آن مرد و مقدر کرده است این نعمت را بر اے او و بگردانیده است مر بهیچ را که در آن نعمت
 نصیب و حظ است پس کیست ستمکار ترا و تو بخیل تر و احمق و سبکسار تر و کم عقل تر از تو و اگر
 حسد میکنی بر قسمت خود پس بدرستی که نادانی میکنی نهایت نادانی زیرا که بدرستی که قسمت داده میشود
 جز ترا و نمیرود از تو بسوی وی پاکی است مر خدا را گفته است عز وجل ما یبذل القول لدی ما انا
 بظلام للعبید تبدیل داده نمیشود حکم نزد من و نیست من ستم کننده بر بندگان بدرستی که خدا ستم
 نمیکند ترا پس بگیر و چیزیکه قسمت و تقدیر کرده است آنرا برای تو پس بدر غیر ترا پس ای جسد
 جمل است از تو و ستم است بر برادر تو پس حسد کردن تو مر زمین را که جای بودن گنجا و الهام است از انواع
 زرد و نقره و گوهرها را از آنچه فراهم آورده اند از آبادشایان پیشین از قوم عاد و ثمود و کسری قیصر و اوستا
 از حسد کردن تو مر برادر ترا و نیست مانند تو مگر مانند شخصیکه دید بادشاهی را با شوکت و بالشکر باو شمت او
 و بالک او در زمینها و آوردن حاصل مینا که سیرون می آید از آن بسوی او و بر دشمنان او و کامرانی او

با انواع نعمتها و لذتها و شهوات پس حسد نمیکند آن مرد با دوشاه را برین اسباب پست و دید آن مرد سگ دشتی
را که خدمت میکند سگ را از سگهای بادشاهی برپا خود ایستاده میباشد این سگ مرگ بادشاه را و شب
میکند و از صبح میکند بوی پس اده میشود این سگ از جای بختن طعام بادشاه باقی مانده طعام
و پناه شده سگ بادشاه پس قوت میسازد بقدر کفایت بآن پس حسد کردن گرفت این مرد آن سگ را
و دشمن داشتن او را و آرزو کردن او را و بودن خود را بجای آن سگ جانشین شدن او را و مقامی
از جهت خدمت طبع و ذنات همت نه بجست نفرت نه بجست رعایت دین و قناعت نمودن پس آیا
میباشد در روزگار هیچ مردی گول تر و سبکتر و نادان تر پستتر اگر بدانی تو ای مسکین چیزی را که در دست
که در یاب بهمسایه تو که محسود هست فردای قیامت از درازی در روز قیامت اگر فرمانبرداری نکردی است
خدا را در چیزیکه مالک کرده است او را از نعمت خود دور گذاردن حق خدا دران نعمت و بجای آوردن امر او
و باز ماندن نمی او را دران نعمت و یاری خوشتن بآن نعمت در عبادت و طاعت او از آنچه تمنا میکند
اینکه داده نمیشد در دنیا از ان ناز و نعمت ذره و نمید بد نعمتی را روزی هرگز آيا نشنیده آنچه که آمده است

و در حدیث اندلیتمنین اقوام یوم القیمة ان یقرض لحو محمد بالماقدیض هایدون لا صحاب
البلاد من الثواب بدستیکه هر آنکه آرزو خواهد کرد قوما را روز قیامت که کاشک پاره پاره کرده باشد
گوشتهای ایشان در دنیا بمقتضای آنها آنچه می بیند مر خداوند بلا را از ثواب پس زود باشد که آرزو بد
همسایه تو فردا جای ترا که در دنیا بود از جهت آنچه می بیند از درازی حساب خود و وقت کردن دران و
ایستادن وی پنجاه هزار سال و گرمی آفتاب روز قیامت برای آنچه که بهره مند گشته از ان از نعمتها
در دنیا و حال آنکه تو در گوشه باشی ازین محنتها در پناه عرش خورنده نوشنده تنعم کننده شادمان خوشحال
آسوده بسبب صبر کردن تو بر سختیهای دنیا و تنگی وی و در دلشی وی و حاجتمندی سخت و بی از جهت اضی
بودن تو بقسمت خود و موافقت نمودن تو مر پروردگار خود را در چیزیکه تدبیر و قضا کرده است از درویشی تو
و تو نگرانی غیر تو بپیری تو و عافیت غیر تو و سختی تو و نرمی غیر تو و ذلت تو و عزت غیر تو بگرداند از خدا و ترا
از کسانیکه صبر کردند بر بلاها و شکر گفتند بر نعمتها و بگذاشتند و سپردند امر را بسوی رب زمین و آسمان

مقاله سی و هشتم - فرمود رضی الله عنه کسیکه کار کند با خداوند خود راستی و خلوص و خشت گیرد
از آنچه که سوای اوست در شب و روز ای گروه طالبان دعوی نکنید مقامی که نیست آن بر شما و یگانگی
حق را و شریک نگردانید و نشانه نشوید تیرهای قضا و قدر را میرسد این تیر را بشما بطریق خراش
نه بطریق گشتن و کسی که باشد در دین خدا و طلب و و بلاک شود باشد واجب بر فضل خدا اجر و عوض او
مقاله سی و نهم - فرمود رضی الله عنه گرفتن با وجود هوای نفس امر الهی از راه راست گشتن بخلاف حق گرفتن
و گرفتن با مرید و وجود هوای نفس موافقت سازگاری کردن نیست و گدازشتن آن ریا و نفاق است
مقاله چهلیم - فرمود رضی الله عنه امیدوار اینک داخل شوی در گروه روحانیان تا آنکه دشمنی اری
همه وجود خود را و جدا شوی همه اندامها و جزوهای را و تنها شوی از هستی خود و از حرکات و سکنات خود
و از شنوائی و بینائی خود و از گرفتن بر دست و رفتن بی پای خود و از کار خود و از شنوائی و دانش خود و از
همه چیز باینکه هست از تو پیش از و میدان روح در تو و بعد آن چیز که پیدا کرده شده است و در تو
پس از و میدان روح زیرا که این چیز با پرده تواند از پروردگار تو پس فقیه شوی روح صرف
در السر و غیب الخیاب جدا از همه چیز در سر خود از جنت اتصال سبزهات تعالی و گیرنده همه چیز
دشمن و پرده بروی و تاریکی چنانکه گفته است ابراهیم علیه السلام فانصت عذولی الی العظیمین
پدرتیکه این بتان دشمن من اند که پروردگار عالمیان گفت ابراهیم این را از برای بتان پس گردان
تو جمله وجود و اجزای خود را بتان ما همه خالق و اطاعت مکن چیزیکه از وجود خلق است متابعت مکن الشانرا
بیکبارگی پس درین هنگام امین کرده شوی و محرم بر سرهای علوم لدنی و نادرات اینها و باز گردانیده میشود
بسوی تو موجود گردانیدن اشیا و پاره کردن عاداتها که آن از قبیل قدرت است که میباشند مسلمانان را
در بهشت پس میباشی درین حالت گو یا که تو زنده گردانیده شده پس از مردن در عالم آخرت پس میباشد
همه وجود تو قدرت پس می شنوی بخدا می بینی بخدا و میگوئی بخدا می نگری بخدا و میروی بخدا و میبینی
بخدا و قرار می یابی و آرام می یابی بخدا پس کو میشوی از هر چیزیکه جز اوست و که میشوی از ان پس
می بینی مرغی حق را و جوی با نگاهداشتن حدود شرع و لازم بودن امرها و نهیها پس اگر بریده گردی در تو چیزی

از حد و شرع پس بدانکه تودر فتنه انداخته شده بازی کنندگان اند تو شیطانان پس بازگردشوی از
 حکم شرع و لازم شود آنرا وبال از خود بیاور و بپوش را بر حقیقت که گواهی نداد و شرع آن زندگست
صفت چهل یکم - فرمود رضی الله عنه بزمیم برای تو میشد را در حال تو نگری پس گوئیم آیهی بی
 بادشاهی را که نمیدهد مردم را از عوام ولایت را بر شهر از شهر و خلعت می پوشاند بر می می بندد
 برای او علمای نزد و بزرگان او میداد و او را کوس دهل و لشکر پس میباشد آن مرد برین وضع مدتی دراز
 تا وقتیکه آرمیده شد بسوی این و یقین کرد پایدگی و ثابت ماندن آنرا و نیک پیدا است آنرا و
 عجب رد کرد و فراموش کرد حالت نخستین او بے قدری خود را و خواری و درویشی خود را و گناهی خود را
 و راه یافت در نفس او بزرگی و تکبر آمد او را دور کردن از عمل از جانب بادشاه در خوشتر و قتر از کار او
 پستتر باز خست کرد او را بادشاه بگناهان که کرده است آنرا و تجاوز کرده امر وی بادشاه را دران گناهان
 پس بند کرد ملک او را در تنگترین بندها و سخت ترین آن دراز شد زمانه بندوی و همیشه شد گذران
 و خواری و درویشی آن و گذاخت ناز و تکبر او را و شکست نفسانیت او و فرو برد آتش هوا می نفس او
 و همه این در حضور بادشاه و دانش او هست پستتر مهربانی کرد بادشاه بر وی پس دید بجانب او بخشیم
 بخشودن پس کرد و به بیرون آوردن او از بند و بزرگی کردن بوی و بخلعت پوشانیدن بروی
 و باز گردانیدن ولایت بسوی وی و باز گردانیدن ولایت با وجود گناهان پس همیشه شد آن ولایت
 مراد او پاینده شد آن دولت صاف کرده شده و کفایت کرده و گوارا کرده شده همچنین حال
 مسلمان است چون نزدیک گرداند او را خدای تعالی بسوی خود و برگزیند او را می کشاید به روی و چشم دل
 وی در رحمت و نعمت و بخشش پس می بیند آن مؤمن بدل خود چیز را که نه هیچ چشم دیده و نه هیچ
 گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل هیچ آدمی از مطالعه کردن غیب از ملک مسلمانان و زمینها و نزدیک
 گردانیدن و بسخنان پاکیزه و نرم و نوید خوش و ناز کردن و قبول نمودن دعا و وعده کردن و وفا کردن
 و سخنانیکه فائده دهد دانش انداخته شوند انداختنی از جای دور پس ظاهر میشود بر زبان او با وجود
 این نعمتهای باطن تمام کرده شود بروی نعمتهای ظاهری بدن او و اعضای او از خوردن و نوشیدن

و پوشیدن و نکاح که حلال باشند اینها بر وجه عزیمت و تخصص و نگاهداشتن حدای دین و عبادت
 ظاهر پس همیشه میدارد خدا این نعمتها را برای بنده مسلمان که کشیده شده است بجانبی تعالی
 مدتی در از آن زمان تا زمانیکه آرام یافت بنده بدان و فریفت بدان و اعتقاد کرد بهیشگی آنرا و کشاد
 خدای تعالی بران بنده درهای بلار و گوناگون محنتها را در ذات وی و در مال و کسان سراسر
 و فرزندان وی ببرد و مریض کردن پس گسسته میشود از و هر آنچه که بخشش کرده بود خدای تعالی
 بر و پیش ازین پس می ماند سرگشته و شکسته دل و بریده شده با وی مردمان وی اگر می بیند بظاہر
 می بیند بخود چیز را که برگرداند او را و اگر می بیند بجانب ل و باطن خود می بیند چیز را که اندوختن
 کند او را و اگر میخواهد از خدا از کشادن چیزیکه با دست از گزند نمی بیند اجابت را اگر بگوید و عده
 خوش را بازمی یابد آنرا و اگر و عده کرده شود بچیز اطلاق کرده نمیشود بروقای آن و اگر بنده خدای
 را ظفر داده نمیشود بتعبیر آن خواب و راست گردانیدن آن و اگر بگوید باز گشتن بسوی خلق نیاید
 بسوی باز گشتن بخلق را به و اگر ظاهر شود مراد را بر خست پس کار کند بر خست نسبت به غذاها بسوی
 وی و گماشته شود دستهای خلق بر جسم وی و زبانهای ایشان بر آبروی وی و اگر بگوید برآیندن از آنچه
 بتحقیق در آورده شده است در وی از حالت بلا بسوی حالت نخستین که پیش از برگزیدن داشت
 پذیرفته نشود و اگر بطلبد رخصا و خوشی و خوش حال بودن بچیزیکه با دست از بلا داده نمی شود
 پس درین هنگام شروع میکند نفس در گذارش و هوای او در گم گشتن و خواهشها و آرزوهای کوچ
 کردن و کوهنادر هست شدن پس همیشه میشود برای وی این گذارش بلکه افزون کرده میشود
 از جهت سختی نمودن و افزون و استوار کردن تا وقتیکه فانی شد بنده از خوبیهای انسانی و صفتهای
 بشریت پس میان روح مجردی نمود آواز و در باطن خود ادکض بر جلال و اعتدال و در شراب
 بزن پای خود را این آب است که غسل میکنی بآن و خشک است و می نوشی از آن چنانچه گفته شده
 مر ایوب را پس بباران خدا بر دل بنده دریاهای مهربانی را و بخشودن و لطف و توفیق خود را پس نه کرد
 او را به باد نسیم و خوشبوی معرفت خود و بدانشهای باریک خود و بکشتن بروی درهای نعمت ظاهر و ناز

و محبت خود را و بکشد دستهای مردم بسوی او بدر با خن و بخشیدن مال خدمت کردن در همه احوال
 و زبانه های مردم را بستودن و ستایش کردن و یاد کردن بخوشی در همه جا و پایبندی مردم را بکج کردن
 و رام و خوار گردانیدن برای وی گردنهارا و مسخر گردانیدن برای او بادشاهان و خداوندان دولت ا پس
 کامل گردانیدن بروی نعمتهای خود را که ظاهر و باطن اند و بخود گرفت صلاح ظاهر او را بخلعت و نعمت خود
 با او و اختیار کرد تربیت باطن او را بلطف و کرم خود و همیشه گردانیدن برای او این نعمتها تا وقت مرگ
 پستری داد او را در چیزیکه نه هیچ چشم دیده است و نه هیچ گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل هیچ
 آدمی چنانچه گفته است حق تعالی فلا تعلم نفس الا خفی لهم من قرائین جزاء ما کانوا یعملون چنانچه گوشت
 مرقد **الحل دوم** فرمود رضی الله عنه نفس مرا واد و حالت است که سوم نیست میزان دورا
 یک حالت عافیت و دیگر حالت بلا پس چون باشد نفس در بلا پس کارش بصبری است
 و نگه کردن از حق و ناخوش شدن و اعتراض نمودن و تهمت نهادن مر حق تعالی را نه صبر است و نه
 رضا و نه موافقت خدا بلکه بی ادبی و شریک گردانیدن خدای تعالی را بخلوقات با سباب و کافر
 شدن است و قتی که میباشد نفس در عافیت پس کارش نشاط کردن و سخت شادی و تکرار کردن
 و پیروی شهوات و لذتها کردن هرگاه بیاید شهوتی را بگوید شهوتی دیگر را و خوار سازد آنچه نزد او
 از نعمتها از خوردن و نوشیدن و نکاح و پوشیدن و سکون و سواری و عجب میکند پس بیرون
 می آید نفس از این نعمتها عیبها و نقصانها را و طلب میکند نعمتهای بلند تر و روشن تر از ان از آنچه
 که قسمت نکرده شده برای او و اعتراض میکند از آنچه مقسوم است برای او پس می اندازد نفس آدمی را
 در محنت و مشقت در از پس ترک میگردد سختیهای را و درمی آید جای هلاکت را در مشقت در از
 نیست خدمت آنرا و نه نهایت مرا و در دنیا پستتر در آخرت چنانکه گفته شده است که سخت ترین عذابها
 جستن چیزیکه قسمت کرده شده است پس چون میباشد نفس در بلا آرزوئی برود جز دور شدن او را
 و فراموش میکند بهر ناز و نعمت و شهوت و لذت را و نمی جوید چیزی را از ان نعمتها پس چون عافیت
 داده شد نفس از ان بلیغ از میگردد بسوی سستی و گولی و شادی و تکرار خود و روی گردانیدن وی

از طاعت پروردگاری و فرود رفتن وی در گناهان پروردگار و فراموشی یکند نفس آنچه که بود و دان
از بلا و چیزهای که فرود آمده بود بنفس از سختی و هلاک پس باز گردانیده میشود بسوی سختی تر از آنچه بود
نفس بران از انواع بلاها و گزند از جهنم عذاب کردن نفس از آنکه کسب کرده است از کتاب کرده
از گناهان عظیم و از جهنم باز داشتن مراد او باز ایستادن از گناهان در زمان آینه زیر آینه که نمی آید
مر این نفس را عافیت و نعمت بلکه نگاهبانی او در بلا و سختی پس اگر خوب میگرد و نفس ادب را نبرد
و در کردن بلا و لازم میگرفت طاعت را و شکر را و خوشنودی بقسمت را که هر آینه می بود بهتر مراد او
در دنیا و آخرت پس مینمود نفس که نمی یافت زیادتی را در نعمت و عافیت و خوشنودی را که از خدا
و خوشنودتی و توفیق و لطیف را پس هر که خواهد سلامتی را در دنیا و آخرت پس بروی با و صبر کردن
و راضی بودن و گذشتن گله را بسوی خلق و فرود آوردن حاجتهای خود را به پروردگار خود و لازم
گرفتن طاعت او را و چشم داشتن کشادگی را از وی تعالی و بریده شدن بسوی دین زیرا که
وی تعالی بهتر است از غیر خود از همه خلق وی دنیا یافتن نعمت در حقیقت عطا است و عذاب کردن
او تعالی نعمت است بلا فرستادن وی و دوست بوعده کردن او نقد است و وعده او فرود از حال است
گفتن او کردن است نیست گفتن او فرمودن او چون خواهد چیزهای که پیدا کند مگر باین صفت که
بگوید شوی پس میشود همه کارهای او نیک و حکمت و مصلحت است جز آنکه وی تعالی پیچیده است علم
مصلحتها از بندگان خود و تنهاست بآن دانش پس سزاوارتر بر بنده را و لائق بحال می اخی بودن
است و سپردن و مشغول شدن به بندگی از گذاردن امر را و نهیها و کردن نهادن در حکم خدا و مشغول
شدن بلوازم ربوبیت که آن علت وجود اقدار است در عالم و محل روان شدن آنهاست و
علت اصول اقدار است و لائق است خاموش بودن از آنکه گویند چرا چنین شده و چگونه شد و که
خواهد شد و از تحت نهادن بحق عزوجل در همه جنبهها و آراءهای خود تکیه میکنند این همه که گفته شد
اشاره است بسوی حدیث عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما و آن حدیثی است که روایت کرده شده
از عطاء ابن عباس بدستیک گفت ابن عباس در شنای آنکه من سوار بودم در سینه غیر خالصه اللہ علیہ

ناکاه گفت مرا آنحضرت یا غلام احفظ الله يحفظك احفظ الله تحمك امامك فاذا سالت فاسأ الله
 فاذا استعنت فاستعن بالله وحفظك امامك وکاشح لوجه العباد ان يفعولك شي ثم يقض الله
 لك ثم يقدرك اعلى لوجه العباد ان يضر او يشفى ثم يقض الله عليك ثم يقدرك واني استطعت ان احمل الله
 بالصدق في اليقين فاعلم ان لم تستطع فاني الصبر ما يلكه خير الكثر اي كودك گمراه خدا را بفرموده او
 تا گمراه رویتیا لی ترا و گناه خدا را بر اقمه تا بیایای او را پیش خود پس چون سوال کنی سوال کن خدا را
 چون یاری خواهی پس یاری جو بخدا خشک شد قلم با نچه بود از تقدیرات اگر گشتش کند زندگان اینک
 فائده رسانند ترا بچیزیکه قضا نموده خدا آنرا بر اے تو قدرت نیا بند بران و اگر گشتش کند همه زندگان
 اینک گزند رسانند ترا بچیزیکه قضا نموده است خدا آنرا بر تو توانائی نیا بند پس اگر می توانی که کاری جز
 خدا راستی در یقین پس بکن آن کار را و اگر نتوانی کرد پس بد رستیکه در صبر کردن بر آنچه ناخوش داری
 نیکی بسیار است بدانکه بد رستیکه یاری دادن حق صبر است کشاکی با غم دانده است بدانکه با هر دشواری آسانی است
 پس سزاوارست هر مسلمانی که بگرداند این حدیث را آئینه برای دل خود و شعار و نشان خود و سخن حکایت نمود پس که
 بدان در هر حرکت سکنات خود تا آنکه سلامت ماند در دنیا و آخرت و بیاید عزت و دنیا فاقرت بر حمت خدا شانه
مصلحت اول در مودعی الله عنة سوال نکردم و هر که سوال کرد که از حمت دانی او بخدای تعالی
 وستی ایمان او معرفت او و یقین او و کم صبری او و پارسائی نکرد از سوال مگر بسبب بسیاری علم او بخدای تعالی
 و قوت ایمان او و یقین او و زیادتى معرفت او و پروردگار خود در هر وقت همیشه و بسبب شستن او از خدای عزوجل
مصلحت دوم در مودعی الله عنة جز این نیست که قبول کرده نمی شود مدعا و عارف به هر چه سوال کند
 از پروردگار خود و وفا کرده نمیشود مگر او را بر عهده تا آنکه غالب نیاید بر و جایس هلاک شود زیرا که نیست هیچ حال
 و مقام مگر آنکه مراد او خونی و جایست آن هر دو مثل و بازوی بریده است که تمام نمیشود بریدن او مگر آن بازو
 و همچنین حال مقام اند جز آنکه خوف در هر حال و جای آن بچیز نیست که لائق است بآن حالت پس عارف
 نزدیک گردانیده شده است و حال مقام او اینست که نخواهد چیز را جز خدای تعالی کند و آرام نگیرد بسوی غیر او و آنست
 بغیر وی پس در خوشتر عارف قبول کردن حق دعای او را و وفا کردن حق تعالی جز آن چیز نیست که عارف

در راه آنست و سزاوارست بحال می پس در عدم اجابت دعای عارف و وفا بر وعده دو چیز است یکی
 آنست که تا غالب نیاید بر وجوه غافل شدن بکار پروردگار خود پس بختگر گردد و از ایستادن بادی پس
 هلاک شود و دیگر آنکه شرک کردن او است به پروردگار خود بچیزیکه جز او است زیرا که نسبت کسی مصمم در عالم
 بحسب ظاهر بعد از پیغمبران علیهم السلام پس اجابت نمیکند خدای تعالی عارف او وفا نمیکند مرا و او را
 تا سوال نکند بطریق عادت و نخواهد از روی طبع نه از جهت فرمان برداری امر او زیرا که اجابت
 نکردن و وفا ننمودن بسبب چیزیکه در آن است از شرک و شرک خفی بسیار است در همه احوال
 قدما و مقاما و چون باشد سوال بامر پس آن از جنس چیز نیست که زیاده می کند و قرب را
 مشحون سازد و روزه و جز آن از فرضها و فعلها زیرا که میباشد عارف در سوال کردن بامر فرمانبردار امر را
مقاله چهل و پنجم - فرمود رضی الله عنه بدانکه بدینستیکه آدمیان دو قسم مردانند مردیست
 که نعمت داده شده بروی و مردیست مبتلا ببلاییکه حکم کرده است پروردگار او بروی پس نعمت خالی نیست
 از تیرگی و بی صفائی زندگانی در چیزیکه انعام کرده شده است بروی پس وی در خوشترین اوقات است
 از آن انعام ناگاه آید تقدیر بچیزیکه تیره گرداند آن انعام را بروی از گوناگون مصیبتها و بلاها از بیماریها
 و دردها و سختیها در نفس می مال و اهل و فرزند وی پس تیره میگردد ازین جهت پس گوید که نعمت
 داده نشده بروی هرگز و فراموش میکند آن نعمت را و علالت او را اگر چه تیرگی باقی است بمال
 و بزرگی و غلامان و کنیزکان و امن از دشمنان پس آدمی در حالت نعمت چنان است که گویا بلا
 وجود ندارد و در حالت بلا گوید که نعمت وجود ندارد بهمین تفاوت احوال از جهت نادانی او است
 بخداوند خود پس اگر میدانست که خداوند او کشته است مرچیزیکه که میخواهد از حاله بحال می برد و تبدیل
 میکند و شیرین میکند و تلخ میسازد و تو نگردد و در دلش میگرداند و بلند میگردد و دست میسازد
 و از جند میسازد و خوار میدارد و زنده میکند و میمیراند و پیش می آرد و پس می اندازد هر آئینه آرام
 نمی گرفت بسوی چیزیکه باوست از نعمت و مغرور نمیکشت بآن و هر آئینه ناامید می شد از
 کسادگی در حالت بلا و نیز تفاوت حال آدمی از جهت نادانی او است بدینستیکه دنیا سراسر بلا

و تیره گردانیدن و نادانی است و جای تکلیفها و تیره گردانیدن عیش است و اصل دنیا بلا است عارض وی
 نعمت است پس دنیا مانند درخت صبر است نخست میوه او تلخ است و پایان میوه او مثل شهد شیرین است
 نمیرسد مرد بسوی شیرینی میوه تا آنکه بیا شد تلخی آنرا پس هرگز نمی رسد مرد بشهد خوردن مگر بزم
 آتش میدن پس کسیکه صبر کند بر بلای دنیا حلال شود برای وی نعمت دنیا داده نمیشود مرد از نرداو
 مگر پس از عرق پیشانی او و مانده شدن تن وی و اندوه دیدن جان وی و بتنگ آمدن بدینه و
 در رفتن قوت وی و خوار کردن وی نفس بر او شکستن وی تعالی هوای نفس او را در غریت آدمی
 که مانند است پس هرگاه که بیا شد مرد این تلخینها را همه از پس می آورد این تلخینها خوشی طعام و
 ناهار و شراب و میوه و پوشش و سرور را اگر چه کمتر از کم باشد پس دنیا نخست وی تلخ است همچو که اطفال
 از شهد که در آوند است آمیخته شده است بتلخی پس نمیرسد خوردن شهد بسوی قرارگاه آوند و
 خوردن خالص از شهد مگر پس از خوردن شهد از کرانه بالا پس چون صبر کند بنده برگردان دادن امر را
 خدا و نیهیهای او و گردن نهادن و سپردن خود را در چیزیکه روان میشود بوی تقدیر و بیا شد تلخینهای
 آنرا و بزرگ بردار دیگرانیهیهای او را و نخی الفت کند هوای نفس خود را و بگذارد مرد خود را بیمار در خدای تعالی
 او را بسبب این خوشی در آخر عمر وی و ناز و آسایش و متولی شود کار او را و خوشی در
 او را چنانکه خوش داده نمیشود بچه شیر خوار از خیر تکلف از آن و برداشتن بار او و محنت او در دنیا و آخرت
 چنانکه مرده میباید خوردن از طرف کرانه بالا از شهد بسبب خوردن شهد از ته آوند پس لائق است
 مر بنده را که نعمت داده شده او را اینکه این نشود مگر پروردگار خود را پس فریفته شود بیدان جز کم کنند
 به همیشگی آن و بخیال گردان از شکر نعمت و حسرت کنند بنده نعمت را بگذراش و شکر آن گفته است
 نبی صلی الله علیه و سلم النعمه و حشی فقیه و هابا لشکر ای نعمت و حشی است پس بند کند آنرا
 بشکر کردن پس شکر نعمت مال اقرار کردن است بآن نعمت و بنده و نگوئی کننده و آن خدا است
 عزوجل و حدیث کردن بآن از برای نفس خود در همه احوال و دیدن فضل او از خدا و شکر نعمت مال بآن است
 که اظهار و ملکیت نکند بر وجود مال و درنگد در حد خدا را و مال و نگذارد امر خدا را در آن بگذارد

حتمای مال است از زکوة و كفارة و فذرها و صدقه و فریاد رسیدن مظلوم و یاری و اذن و باز پرس
 احوال صاحبان حاجت و اول حاجت را در سختی باز گذشتن از جلای بجای و تبدیل یافتن
 نیکبایه بدیها و مراد میدارم ازین زمانهای نعمت فراخی زمانهای سختی و گزند و شکر نعمت تنگدستی
 در اندامها و جزای بدن بیاری جستن است بآن در طاعتها و باز ایستادن از حرامها و بدیها و گناهان
 و بزه های این شکر مند نعمتهاست از گنج کردن و رفتن و سبب آب دادن درخت نعمت بآیدین
 شاخهای درخت او است و نیکو کردن میوه او و سبب شیرینی مزه او و سلامتی پایان او و
 خوش مزگی خائیدن او است و آسانی فرود بردن او است و از دنبال رسیدن عافیت میوه است
 و سبب زیاده شدن آن میوه است در بدن پیستر سبب پدید آمدن برکت آسمان است بر اندامها
 از گوناگون طاعتها و قربها و ذکر یا پیستر جزای شکر در آمدن بنده است بعد از آن در آخرت
 در رحمت خدای تعالی و همیشه بودن در بهشتها با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
 و نیکو رفیقان ایشان پس اگر نکند شکر و فریب خورد با پنجه پیدا است از آرایش دنیا و بچشم
 از خوش مزگی و آرام گیر دلسوی خوشش سراب او و با پنجه روشن میشود از خوبی وی مانند خورشید
 برق و پنجه می یابد وی و زرد باد سرد در اول روز تابستان و نرمی و تازگی متاعهای وی که میماند
 در باطن مثل پوست مار و کزدم و پنجه شود از زهرهای کشنده که نهاده شده اند در مخاکوی و جلیلهای
 وی و دامهای وی که ایستاده کرده شده اند برای گرفتن طالب دنیا و در بند افکندن وی و هلاک کردن
 وی پس گو که مبارکها و گفته شود او را بهلاکت و فرو افتادن در چاه تنزل و ادبار و تکیه و گو که بشارت
 داده شود بهلاکت و بدرویشی و محتاجی شتابی یا خواری و سبکساری در دنیا و بعد از آن بجهان
 در آتش و دوزخ و زبانه او و اما شخصیکه مبتلا است بهلا پس یکبار مبتلا گردانیده میشود بجهت عذاب
 کردن و برابری کردن بگناهایی که کرده است آنرا و سیف زمانی که در زید هست آنرا و بار دیگر مبتلا کرده میشود
 از برای پوشیدن گناهان و پاک ساختن از چرک بار دیگر مبتلا کرده میشود از برای بلندی در جها
 و رسانیدن بمنزلهای بلند تا در یابد سبب آن بلا بخداوندان دانش ازاله حالها و مقامها آنکسایکه

پیش گرفته است مرایشانرا لطف پروردگار خلق و بندگانشانرا در میدانهای بلاها بر پشت
 هر کهما زخمی و لطفها در راحت بخشیده است ایشانرا بسبب نظر با و گوشهای چشم عنایت در جنبها و آزار
 زیرا که مبتلا گردانیده است ایشانرا برای هلاک کردن و فرود افکندن در تنگنا و پایانهای دوزخ
 لکن آزمایش کرده است ایشان را بسبب از برای برگزیدن و بیرون آوردن آنان بلاء با حقیقت
 ایمان را و صاف گردانید حقیقت ایمان را و جدا گردانید آنرا از شرک خفی و دعویها و نفاق با ذکر و
 بر ایشان نسبت بلاءها گوناگون علمها و سیرا و نورها پس هر گاه که خالص گردیدند از بلاء در ظاهر و باطن
 و پاک شد سرهای ایشان گردانید ایشانرا از مخلصان خود احسان از جمله کسانی که ملازمان درو
 همنشینان مجلس رحمان اند در دنیا و آخرت در دنیا بر لهای ایشان و در آخرت بندگان
 ایشان پس هست بلاءها پاک کننده مرد لهای ایشانرا از حرکت شرک و آویختن بخلق و اسباب آرزو
 و خواهشها و هست بلاءها سبب گداختن و ریختن نفس از دعوتها و موسما و جستن عیوضها
 بطلاعتها از درجهها و منزلتهای عالی در فردوس و جنت پس نشان مبتلا کردن بر وجه برای
 و عقوبتها کردن و صبر نکردن است نزد بلاءها و فواید و شکوه کردن بسوی هر خلق و نشان مبتلا از جهت
 پاک و خالص گردانیدن از خطایا یافتن صبر نیکوست به گله کردن و ظواهر کردن جزع بسوی
 دوستان و همسایگان و طول نشدن با دای امرها و نهیها و طاعتها و نشان ابتلا از جهت
 بلندی در جایافتن و صفا و موافقت است و آرام یافتن نفس بذكر و آرامیدن بفعل خدا که
 خدای زمین و آسمان است و فنا شدن در آن تا وقت دور شدن بلاء بگذشتن روزها و ساعتها
مقاله چهل و ششم فرموده فی الله عند قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم از پروردگار خود
 من شغل که عی مسلتی اعطیت افضل اعطی الساکین کسیکه باز دارد آنکس از کسین از سوال
 من براهم او را بهتر آنچه که براهم سوال کنندگان را و آن از جهت آنست که بدرستی که مومن چون خواهد
 خدای تعالی اختیار کردن و برگزیدن او را روان میگردد و او را در حالتها و می آزمایند او را بگوینا گران
 محنتها و بلاءها و تنگیها پس درویش میگردد و خدا او را پس از تو نگری و مضطر میگردد و اندازد بسوئال کردن

از مردم در روزی نزد بستن جانهای رزق بر دستر نگاه میدارد و او را از سوال خلق پس از آن بپاره
 میکند و اندوای بسوی دام شدن از مردم دستر نگاه میدارد و او را از دام پس مضطر میکند و او را بسوی کسب
 و آسان میکند کسب را بروی پس روزی میخورد و بسبب کسب که آن سنت است پس شوار میسازد
 کسب را بروی پس تمام میکند حق تعالی مومن را سوال کردن از خلق و بیفزاید او را بسوی بامر
 باطن مومن میداند و می شناسد او را و میگردد عبادت او را در فرمان برداری امر و نافرمانی را
 در گذشتن امر او و گرد و بسبب آن هوای نفس و نفسانیت او و این حالت ریاضت است
 پس میباشد سوال مومن بر وجه خبر نمودن نه بر وجه شرک بخدا پستر نگاه میدارد و او را از سوال اندر میکند
 بلام شدن از ایشان امر کردن بقطع درست نیست ترک آن بچو سوال کردن از خلق که پیش ازین
 امر کرده بود پستر از جای میبرد و او را از فرض وی برد و او را از خلق پس میگردد رزق او را در سوال کردن
 از وی پس سوال میکند بنده خدا را از آنچه که محتاج است بدان پس میدهد او را و فی دهر او را اگر خاموش
 باشد و گرداند از سوال کردن پستر نقل میکند او را از سوال کردن بر زبان بسوی سوال کردن بدل
 پس میطلبد او را از دل خود همه آنچه که محتاج است بدان پس میدهد او را اما اگر سوال کند او را از زبان
 خود نه دهر او را یا سوال کند از خلق پستر فنا میکند او را از سوال بنام آشکارا و پنهان پس میدهد
 او را هر چه نیک میگردد و اند حال او را و راست میگردد و بی گنجی از خوردن و پوشیدن و نوشیدن و همه
 مصالحهای بشری بے آنکه باشد او در آن حوائج یا خطور کند در دل وی پس متولی میشود او را و این
 است معنی گفتار وی تعالی ان ولی الله الذی نزل الکتاب فهو یتولی الصالحین بدو شکیکه
 دوست من خدائی است که فرستاده است کتاب او آن بر خود میگردد و کار صالحان را پس ثابت میشود
 درین هنگام معنی قول علیه السلام من شغلته ذکرى عن مسئلتی اعطیتها فاضل اعطیتها التاکلین
 این حالت فنا است که آن نهایت احوال و بیا و ابدال است پستر رو کرده میشود بسوی و س
 پیدا کردن اشیا پس یافته میشود تمام آنچه که احتیاج کرده است بدان خدای تعالی باذن خدا و این
 پیدا کردن اشیا مذکور است در قول وی تعالی در بعض کتابهای وی یا ابن آدم ان الله کاله

انا اقول للشئ كن فيكون اطعنى تقول للشئ كن فيكون اى پس آدم من جنه رايم
 مست خدا جز من مى گويم براى شئ شو پس ميشود اطاعت كن مرا گوى تو هر چيز رايشو پس شود
مقاله چهل و هفتم - فرمود رضی الله عنه پرسيد مرا دس پير در خواب چه چيز است كه نزد يكى از پيغمبرين
 آن بسو خدا پس گفتم تفرى نماز است انجام پس نماز وى فرغ و تقوى است انجام وى رضا و تسليم و توكل
مقاله چهل و هشتم فرمود رضی الله عنه مى سرور مسلمان را اينكه مشغول شود او را بغير ائض
 پس چون پير داند كه مشغول شود بىستنها پست مشغول شود بغيرها و فضيلتها پس مادام كه پير داند
 از فرائض مشغول شدن بىستنها نشان چهل و پنج دوى است پس اگر مشغول شود بىستنها و نفلها
 پيش از فرائض پذيرفته نشود و از و بلكه خوار كرده شود مثل و مثل كسى است كه بخوابد او را باد شاه بخيرت خود
 پس نى يا بدم و راه بسوى او مى ايستد در خدمت امير بلكه آن غلام باد شاه و چاكر او است و زير دست
 قدرت و تصرف او است روايت است از على كرم الله وجهه كه گفت پيغمبر صله الله عليه وسلم آن مثل
 المصلين النوافل و عليه فريضه كمثل جبل حملت فلما دى انفاها استقطت فلا هخ ات حمل
 و كاه ذات و كاد بدستيكه مثل خواننده نماز نوافل كه بروى فرض خدا است مثل زن باردار است
 كه تمام شده است مدت حمل و پس هر گاه كه نزديك شد وقت زائيدن وى انگشت ديمه را در شكم پس
 آن زن صاحب حمل است و نه صاحب لاوت و بچنين مصلى مذكور قبول نكند خدام او را نماز نفل را اما آن كه
 بجا آرد فرض او مثل مصلى مذكور مانند سوداگر است حامل نميشود و مراد از سود و سودا تا آنكه بگيرد مال خود را
 بچنين مشغول شونده بنوافل پذيرفته نميشود و مراد از نفل تا آنكه ادا كند فريضه او بچنين است حال كسيكه
 گذاشت سنتها را و مشغول شد بغيرها كه راجبه داعى نشده است يا فرائض و تصرف كرده نشود است
 از جانب شايع بران داستوار نشده است نشان دى پس از جمله فرائض است گذاشتن آنچه كه حرام است
 و شريك گردانيدن بخداى تعالى خلق او را و اعتراض كردن بر و در قضا و قدر او و اجابت خلق و فرمانبردارى
 كردن ايشان و روى گردانيدن از امر خدا و اطاعت وى گفته است صله الله عليه وسلم كطاعة
 المخلوق في معصية الله روايت فرمايد نذر اى كردن مخلوق را در بغير مافى خداى تعالى

مقاله چهل و نهم - فرمود رضی الله عنه هر که اختیار کند خواب را بر بیداری که آن سبب گاهی
 است پس تحقیق برگزیده کمتر و فراتر را و پیوستگی را بر مردگان و غفلت از تمام کارهای نیک که بر خواب برادر
 مرگ است و از بهجت روانیست خواب بر خدای تعالی از جهت دور بودن همه نقصانها از ذات حق تعالی
 فرشتگان هرگاه که نزدیک اند از جناب قدس دور کرده شده از ایشان خواب و همچنین بهشتیان
 هرگاه که در بلندترین جای و پاک تر و گرانمایه تر و بزرگترین جای دور کرده شده است از ایشان خواب
 از جهت بودن خواب نقصان در حالت ایشان پس نیکی همه نیکی در بیداری است و بدی همه بدی در
 خواب و چیزی از کارهای نیک است پس هر که بخورد هوای نفس خود میخورد بسیار و مینوشد بسیار پس
 خواب میکند بسیار فوت میشود و او را نیکی بسیار و کسیکه میخورد اندک از طعام حرام میباشد و بسیار
 خواب و غفلت همچو کسیکه میخورد بسیار از طعام حلال هوای نفس خود را که حرام خوردن می پوشد
 ایمان را و تاریک میکند اندام او را چنانکه شراب خوردن تاریک میکند اندام عقل را و می پوشد آنرا پس
 چون تاریک شد ایمان پس نماز است و نه هیچ عبادت و نه اخلاص و کسیکه بخورد از طعام حلال بسیار
 بامر الهی میباشد همچو کسیکه میخورد از حلال کم در شادمانی یافتن در عبادت و قوی شدن بر آن پس
 حلال نور در نور است و حرام تاریکی در تاریکی هیچ نیکی نیست در آن پس کسیکه خورد و حلال را
 هوای نفس خود بفراموشی گوید که خورد حرام را مجملای کشد خواب را پس نیست نیکی در آن
مقاله پنجاهم - فرمود رضی الله عنه خالی نیست حال تو از دو قسم یا آنکه باشی ناپدید از
 قرب بخدای نزدیک از دور رسیده با و پس اگر هستی غائب از خدا پس چیست نشستن تو و سستی تو
 از طلب نصیب بسیار و نعمتها و بزرگی همیشه پسندیدگی بزرگ سلامتی و تو نگری و ناز نیستی در دنیا
 و آخرت پس بر خیز و شتابی کن در پریدن بسوی او بدو بازوی خود یکی از ان دو بازو گداز
 لذتها و شهوات است خواه حرام باشد خواه مباح و ترک همه آسایشها و بازوی دیگر برداشتن ازار
 و ناخوشیها و کردن عزیمتها و سخت تراز عمل و بیرون شدن از خلق و هوای نفس و خواهش از زود
 دنیا و آخرت تا فیروزی یابی بر رسیدن بحق تعالی و قریب بوی پس بیایی نزد این همه آنچه از زوداری

حاصل گردد مترابرزگی و از جندی بزرگتر و اگر هستی از نزدیکان و رسیدگان بسوی حق از آن بسیار
 دریافته است ایشان را عنایت لطف و قرار گرفته است ایشان را رعایت او و کشیده است
 ایشان را دوست داشتن حق و دریافته است ایشان را مهربانی و بخشودن وی تعالی پس نیکو
 نگاه دارد او را و فریفته شود بجا لیکه تو درانی پس کوتاهی کنی در خدمت او و بدین خدمت را و
 میل کن بسوی یکی صلی خود از نادانی و ستم کردن و شتابی نمودن در کار با چنانکه آمده است قبول
 وی تعالی و جمله انسان آنکه کان ظلوماً جهولاً آسمی برداشت امانت الهی را آدمی
 بدستیکه هست آدمی ستم کننده بر خود و نادان بعافیت و قوله تعالی و کان الانسان عجولاً
 هست آدمی سخت شتابی کننده نگاه دارد دل خود را از میل کردن بسوی چیزی بیکه گذشته است آنرا
 از خلق و هوای نفس خواهش و اختیار کردن و تدبیر نمودن و گذشتن صبر و موافقت و خوشنودی
 نزد فرود آمدن بلا بلکه افتادگی کن در پیش حق به بگو گوی در پیش سواد که میگردد او را بچوگان خود و بچو مرده
 در دست شونده و بچو بچه شیر خوار در کنار مادر خود و دایه خود و کور سازی خود را از هر چه جز حق است پس
 نه بینی جز حق را و جوی و نه زبان و نه سود و نه دادن و نه منع کردن بگردان خلق و اسباب آنرا از آریا نیست
 و بلا آمدن بچو تا زیاده حق که میریزد بر ایمان و نه نعمت دادن و عطا نمودن بچو دست قدرت حق که قلم در میان اندازد و در
 مقباله بچو که بگویم فرمود رضی الله عنه زاهد ثواب داده میشود بسبب قیامت او را و بار نخست در
 گذشتن دنیا پس نمیگیرد و هوای خود و موافقت نفس خود بلکه بحض امر خدا میگیرد و آنرا پس چون
 ثابت شد دشمنی زاهد نفس او مخالفت کردن او مر هوای را شمار کرده شود از جمله اهل تحقیق و
 ولایت و در آورده شود در گرده ابدال و عارفان امر کرده میشود درین هنگام بگرفتن آن اقسام
 و آمیزش بدان زیرا که وی نصیب است که چاره نیست مراد از آن پیدا کرده نشده است آن
 مرغ را و او خشک شده است بآن قلم و گذشته است بدان علم ازلی چون فرمانبرداری کند امر را
 پس بگیرد آنرا تا واقع شود بعلم الهی پس آمیزش کند بآن از جهت روان شدن تقدیر و حکم
 الهی در نشان وی آنکه باشد وی در میان آنرا زود و هوای نفس نه قصد است ثواب داده میشود

بسبب گرفتن انسانی بود و دوم باز زیرا که وی فرمانبرداری کننده است امر را بسبب گرفتن
 ناموافقیت کننده است مفعول حق را در وی پس اگر گفته شود چگونه ذکر کردی قول بشوایان
 مرکب را که آنکس در مقام بزرگتر است که ذکر کردی آنرا اینکه او در آورده شده در گروه ابدال عارفان
 که مقبول اند از ایشان و ایشان فانی شده اند از خلق و نفسها و هواها و خواهشها و نصیبها
 و آرزوهای طلب عوضها بر علما آن کسانیکه می بینند همه طاعتها و عبادتهای خود را فعل از خدا
 و نکلوی و مهربانی و توفیق و آسان ساختن از خدای و اعتقاد میکنند که ایشان بندگان خدا اند
 و بنده حق نمیدارد بر خداوند خود حق را زیرا که او بذات خود چنانست که آرامهای و کسبهای خود ملک
 مر خداوند خود را پس چگونه گفته شود در حق این بنده که ثواب داده میشود و حال آنکه او نمی طلبد ثواب
 و نه عوض را بر کار خود و نمی بیند مر خود را عمل بلکه می بیند نفس خود را از بیکاران و مفلس ترین مفلسان
 از علما گفته میشود در جواب راست گفتی جز آنکه خدای تعالی میرساند بنده را ثواب بفضل خود
 و نیاز میدارد او را به نعمتهای خود و پرورش میکند او را بلطف خود بمهربانی و بخشایش و نیکی بزرگی
 خود زیرا که آن بنده باز داشته است دست خود را از مصلحتهای نفس خود و از جستن خطای برای نفس
 که پائیده اند در آخرت و کشیدن سود بسوی نفس و دور کردن زبان از و پس وی همچو پیکر شیر خواره است
 که نیست جنس در وی در مصلحتهای نفس خود آن بچه بنابر داشته شده است بفضل خدا و رزق خدا
 که ریزنده است بروی پرورد دست پر و ماوروی که هر دو وکیل و ضامن اند پس هرگاه که پروردگار
 از بنده مصلحتهای نفس او را مهربان گردانید و لهای خلق را بروی و پدید اگر داند بخشش و مهربانی برای او
 در لهات آنکه بیک مهربانی کند او را و میل نکند بروی و نکلوی کند او را پس همچنین مهربانی راست از آنچه
 جز خدا است آن کس که نمی جنباند او را جز امر و سعه و فعل و سعه پیوند کرده شده بفضل خدا
 در دنیا و آخرت بناز و نعمت داشته شده در دنیا و آخرت دور گردانیده شده است از وی
 آزار متولی است کار او را گفته است ان و لی الله الذی نزل الکتاب هو یتولی الصالحین
 مقالہ پنجاه و دوم - فرمود رضی اللہ عنہ مبتلا نمیکرد اند خدا اگر چه را از مسلمانان

صلوات الله علیه و آله و سلم بر سر این کتاب است و این کتاب را در میان مسلمانان را از سر

که دوستان خدا و اهل ولایت و معرفت اند مگر از برای آنکه باز گردانند ایشان را بسبب بلا بسوئال کردن
پس دوست میدارد سوئال ایشان را پس چون سوئال کند دوست میدارد قبول کردن عای ایشان را
تا بدر صفت کرم وجود را حق این دو صفت زیر اگر این دو صفت باز جست میکند خدا را از سوئال
کردن مومن اجابت دعا را گاهی حاصل میشود اجابت و حاصل نمیشود مقصود بالفعل از جهت باز
باز داشتن از اجابت پس باید که ادب و زرد بنده نزد فرود آمدن بلا باید که کاوش کند از گناهان
خود در ناکردن امر یا نکردن نهیها آنچه پیدا است از گناهان و آنچه پنهان است نزاع کردن در تقدیر
زیر که غالب بر بنده اینست که مبتلا کرده نمیشود ببلا مگر در مقابل گناه پس اگر کشاده شد بلا
مقصود حاصل شد و اگر نه پس باید که میل کند بسوی دعا و خوار ی و عذر پس همیشه کند سوئال از جهت
روا بودن آنکه باشد گرفتار شدن ببلا برای آنکه سوئال کند او را و تهمت نهد بر خدا بسبب تخریب چنانکه در
مقتضای نجات سوم - فرمود رضی الله عنه بخوابید از خدا خوشنودی را بقضایانافساندن
در فعل خدا زیرا که قناراحت بزرگتر است و بیشتر بلند تر ممتاز است در دنیا و اوست در دین
درگاه خدائی بزرگتر و سبب دوست داشتن خدا مر بنده خود را که مومن است پس کسیکه دوست دارد
او را خدا عذاب نکند او را در دنیا و نه در آخرت در رضا و فنا پیوستن است بجناب قدس حق
ورسیدن است بدرگاه وی و آرام گرفتن است بوی و مشغول بشوید بچستن نصیبها و قسمتها که قسمت
نکرده شده ترا یا قسمت کرده شده ترا پس اگر هست که قسمت نکرده شده است پس مشغول شدن
بچستن آن بیخودی و سبکی و نادانی است و آن سخت تر عذابهاست چنانچه گفته شده است
از سخت ترین عذابها طلب کردن چیزی نیست که قسمت نکرده شده و اگر باشد قسمت کرده شده
پس در مشغول شدن بطلب آن حرص است و شرک در باب عبودیت و محبت و حقیقت زیرا که
مشغول شدن بغير خدا شرک است و طلب کننده حظه را است گو نیست در محبت و ولایت خدا پس
کسیکه برگزیند با خدا جز خدا را پس آن دروغ گو است در محبت و خواهنده عوض بر عمل خود
اخلاص کننده نیست و صادق نیست در اخلاص از بنده خدا مگر آن کس که پرستد بحببت آنکه

بر بد صفت را به بیت الحق و بر او عبادت کند حق را از جهت مالک بودن او و سزاوار بودن او زیرا که
 خدای تعالی مالک است بنده را و مستحق است بر بنده عمل کردن مراد از زیرا که همه چیز بنده مرضای رست
 با حرکات و سکناات او و جمیع کسبهای او و بنده و هر چیز را که مالک است بنده بحقیقت مرضاد او
 راست چگونه اینچنین نباشد و حال آنکه تحقیق بیان کرده ام در سوای این مقام که جمله عبادتها
 نعمتی است از جانب خدا و فضل است از او بر بنده خود زیرا که توفیق داد او را بدان و قادر گردانید
 او را بدان عمل پس مشغول بودن بنده بشکر خدای پروردگار خود بهتر و سزاوار تر است از طلب
 کردن وی از خدا عوضها را و جزاها را بران عبادت پس چگونه مشغول میشود بنده بخداستن حظها
 و حال آنکه می بینی مردم بسیار را چندانکه بسیار میشود حظها نزد ایشان و پیای می آید لذتها
 و نعمتها و قسمتها بسوی ایشان می افزاید چشم ایشان گرفتن ایشان بر پروردگار ایشان و
 با ننگ کردن از اندوه و کفران کردن ایشان ب نعمتها و بسیار میگردد اندوههای ایشان در دشتی
 ایشان بسوی قسمتها که مقسوم نیست برای ایشان جز آنچه که نزد ایشان است و خوار و خور
 و درشت میگیرد و نصیبهای ایشان که نزد ایشان است و بزرگ و کلان و نیک نماید نصیبها
 دیگران در دلهای ایشان و دیده های ایشان پس شروع کردند در طلب آن قسمتها و حال آنکه
 آن اقسام قسمت کرده نشده برای ایشان پس رفت عمرهای ایشان و گسست شد قوتها
 ایشان و کلان شد سال عمر ایشان و سپری گشت لهای ایشان و مانده شد تنهای ایشان و
 عرق آلود شد پیشانیهای ایشان و سیاه شد نامهای ایشان بسبب بسیاری گناهای ایشان و
 کردن گناهای بزرگ در طلب آن اقسام و گذشتن امهای پروردگار ایشان پس نیافتند آن
 اقسام را و بیرون آمدند از دنیا مفلس لا اله الا هو و لا اله الا هو که شکر کردند پروردگار خود را و آنچه
 قسمت کرد مرا ایشان را از قسمتهای ایشان پس یاری میبستند بآن قسمتها بطاعت نه دریافتند
 آنچه طلب میکردند از اقسام دیگران بلکه هلاک کردند دنیا و آخرت خود را پس ایشان بدترین خلق اند
 زندان ترین ایشان و بخودترین ایشان و کمینه ترین ایشان از روی عقل و بینائی دل

پس اگر ببودند اینک خوشنودی شدند بقضای الهی و پسندگی میکردند بداد حق و نیک میکردند
طاعت خداوند را هر آینه می آمد ایشان را نصیبهای ایشان از دنیا بے رنج و بے مشقت
پس برده میشدند لیسوس همسایگی خدا بلند تر از همه مرتبه پس می یافتند نزد وی تعالی
هر خواست و آرزو را بگرداند و از خدای تعالی و شمار از ان کسالت که راضی شد بقضا و گردانیدند
سوال خود را رضا و افتخار و نگاه داشتن حال را و توفیق را هر چیز را که دوست میدادند از راضی شدن
مقبول آنچه چهارم - فرمود رضی الله عنه کسی که خواهد آخرت را پس بروی باد بزند کردن
در دنیا و کسیکه خواهد خدا را پس بروی باد بزند کردن در آخرت پس بگذارد دنیا می خود را از جهت
آخرت خود و آخرت خود را از جهت پروردگار خود پس تا آنکه در دل طالب شوقی است از شهودات
دنیا و مزه از مزه های آن و جستن راحت از راحت های آن از همه چیز باز خوردن و نوشیدن
و پوشیدن و نکاح و خانه و سواری و ولایت و ریاست و درجه در علی از گوناگون علما و فقه
که زیاده بر احکام عبادت های پنجگانه است روایت کردن حدیثها بطرق و اسانید و خواندن
قرآن و نحو و لغت و علم فصاحت و بلاغت و دور شدن در ویشی و یافتن تو نگری و رفتن بلا
و آمدن عافیت و محمل است دور شدن زبان و رسیدن سود پس نیست این شخص را هر
راست و درست زیرا که هر یک از این چیزها در وی لذت نفس و موافقت هوای نفس و آسایش
طبع است و دوست داشتن است مرآتها را همه اینها از دنیا است و از جمله چیزهاست که دوست
میدارد و شخص ننگانی کردن را در دنیا و حاصل میگردد بهر یک از ان آرام و قرار بجا بیا پس
می سزد اینک کوشش کند در بیرون آوردن همه آنها از دل و مواخذه کند نفس خود را
بدور کردن آن و پیر کردن بیخ آن و لازم گیرد خوشنودی را بپیشستی و بپیش بودن و بدرویشی
همیشه پس مانند در دل وی از محبت دنیا اندازد و بکشد خسته و خالی شود و بدو در دنیا پس
چون تمام گردد و از بدو گردد غمنا و اندوهها از دل و غم سخت از درون تن و بنیاد آسایشها
و خوشی و آرام بخدا چنانکه گفته است **صلی الله علیه وسلم الزهد فی الدنیا یرحم القدر المحسد**

زهر کون در دنیا راحت میدهد دل و تن را پس مادام که در دل وی چیز نیست از لذات و شهوات
 دنیا پس اندوهها و غمها و ترس و مکروه ایستاده است در دل و خواری لازم است مردل او پرده
 از شهوات و قرب وی تعالی سطر شود و بر هر چه نشیننده است پس نیکشاید این پرده مانگر
 بدو در شدن دوستی دنیا تمام و بر پریدن پیوندهای تمام بعد از آن زهر کند در آخرت پس بخوابد
 در جهاد و منزلتهای بزرگ او و در ولدان را و سرایا و کوشکها و باغها و مرکبها و حلقها و زیورها
 و طعامها و شرابها را و جز این نعمتها را از آنچه آفاده کرده است خدای تعالی مریدگان مؤمن خود را
 پس نخواهد بر عمل خود جزای آنچه را از خدا برگزیده اند و دنیا و آخرت پس درین هنگام میباید بخوابد
 پس میدهد وی تعالی جزای او را از بهجت نیکوئی کردن از خود و مهربانی نمودن پس نزدیک
 میگردد او را از خود بقاییت و قرب و لطف میکند بوی و شناسائی میجوید بسوی خود بگو ناگون
 لطفها و نیکوئی خود چنانکه عادت پروردگار است بار سولان و پیغمبران خود و اولیا و خواص خود
 و با سایر دوستان خود و خداوندان علم بوی پس میباشد بنده هر روز در فروئی از کار خود تا زمان نیکوئی
 خود بپوشیده میشود بسوی سرای آخرت بسوی چیزیکه نه هیچ چشم آنرا دیده و نه هیچ گوشتی آنرا شنیده
 و نگاشته است بر دل هیچ آدمی از آنچه نیکوئی او را در یافتن آن همها و کوتاه میگردد و در مصیبت کردن آن عباد را
 مقفاله پنجاه و پنجم فرمود رضی الله عنه گذاشته میشود خطهای نفس سر بار نخستین نیست
 که میباشد بنده گذرنده در تاریکی جمل خود و پیراه رفته در گذشتن خود تصرف کننده در کارها
 بطبع خود در همه حالهای خود بے بندگی کردن برای پروردگار خود و نه تعلق بهیازی و شرع که باز دارد
 او را از تصرف و نه تقید بحدی از حدای شرع که بنمایست بنده بسوی آن از حکم طبع پس از تنی
 آنکه آن بنده برین حال بود می بیند خدای تعالی بسوی وی بچشم رحمت و عنایت پس میفرستد
 بسوی آن بنده گوینده را از مخلوقات خود از بندگان صالح خود و دو تا میگردد آن دعا را
 به دعا ذات آن بنده پس فیروزی مییابند این هر دو دعا بفرستند و طبع وی پس میگردد
 این بنده کار خود را پس ظاهر میشود نزد نفس رستی زیرا که نفس در آن کار است از سوار شدن

بهارگی طبع و مخالفت شرع را پس میل کند نفس سوی شرع در همه تصرفات خود پس میگردد بنده مسلمان
 ایستاده با شرع قانی از طبع پس ترک میکند حرام دنیا و شمیمه آنرا و شتمای خلق را پس میگردد
 مباح حق را و حلال شرع را در خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح و خانه خود و در همه جاهای خود
 آنچه چاره نیست از آن تا نگاهبانی کند نهاده خانه تن را و توانا گردد بر فرمانبرداری بر طاعت
 پروردگار و نیز تمام گیر و نصیب خود را که قسمت کرده شده است مراور آنچه که در دنیا گذرد او را و
 نیست راه بسوی بیرون آمدن از دنیا پیش از گرفتن آن و آئینش بدان تمام گرفتن آن
 پس سوار میشود بر بارگی مباح و حلال بحکم شرع در همه احوال خود تا اینکه برسد بسبب این بارگی
 تا آستانه ولایت و در آمدن در گروه محققان که خاصگان اند خداوندان عزیمت خواهند گشت خدا
 اند پس میخورد با حق پس درین هنگام می نشوند از جانب حق از درون خود بگذارد نفس خود را
 و پیش آئی و بگذارد حظها را و خلق را اگر میخواهی پیدا کند را و بیرون کن تحلیل خود را و نیای
 خود را و آخرت خود را و مجرد شود از همه کوهها و سیتها از آنچه پیدا خواهد شد و همه آرزوها و برهنه شود
 از همه کائنات و فانی شود از همه چیز و پاک و خوش شود به گانگی حق و گذشتن دو گانگی و صدق
 ارادت پست در آئی جای نهادن قدم بساط قرب را با دلبخاموش و سرفرازانگی نگاه کن بجانب
 راست بسوی آخرت و بجانب چپ بسوی دنیا نه بسوی خلق و نه بسوی حظها پس چون در آید بنده در
 مقام فنا و ثابت شد رسیدن باین مقام می آید او را خلعتها از جانب حق و می پوشد او را نورهای
 معرفتها و علما و گوناگون فضل پس گفته میشود مرا در ملائست کن بنعمتها و فضل و بے ادبی مکن نزد
 کردن این حکم و گذشتن این ملائست زیرا که در رد کردن نعمت با و شاه توانائی است بر باد شاه و
 سبک داشتن است در حضرت را پس درین هنگام آئینش میکند بنده بفضل حق و قسمت او بے آنکه
 باشد بنده موجود درین آئینش و پیش از آن بود که آئینش میکرد و بهوای خود و نفس خود و هرگاه که
 فرود آمد منزله را تغییر شد حالت او پس مر بنده را چهار حالت است در گرفتن حظها و نعمتها حالت
 اول بحکم طبع است و این قسم حرام است و حالت دوم بحکم شرع آن مباح و حلال است و حالت سوم

بامراطن است این حالت لا یتکثر من هوای نفس است و حالت چهارم بحض فضل الهی است
و این حالت دور شدن اراده است و حاصل شدن بدلیته است و بودن دوست مراد است و با قدر
که آن فعل حق است و این حالت علم است و موصوف شدن بصلاح است پس نمیده نمیشود صلاح
بر وجه حقیقت مگر کسیکه رسیده است بسوی این مقام و این است مراد قول خدا ان ولی الله الذی
نزل الکتاب هو یؤدی الصالحین پس او است بنده که باز داشته شده است و دست و از کشیدن
مصالحهای او و منفعتهای او و از بازگردانیدن مضرتهای او و مفسدتهای او و بچیزهای خوار و ادنی
و مرده شسته شده یا شوییده پس متولی میشود دست تقدیر پرورش او را بآنکه باشد او را اختیار
و تدبیر فانی از بهر نیست حال نه مقام و نه اراده بلکه ایستادن بقدر آئی است گاهی بسیط میکند
او را گاهی قبض میکند او را و گاهی توکل میکند و گاهی در دیش میگرداند اختیاری کند وی آزاد میکند
دور شدن آن حالت را و تغییر آنرا بلکه خوشنودی بقضا همیشه و موافقت دائم پس این
آخر چیز نیست که متقی می شود بآن احوال اولیا و ابدال

معت اله پنجاه و ششم - فرمود رضی الله عنه چون فانی شود بنده از خلق و بهر او خواستش و
نفس و آرزو و دنیا و آخرت نخواهد مگر خدا را عز و جل و بیرون آید همه چیز از دل وی بهتر شد
بحق و بر میگزیند حق تعالی او را و دوست میدارد او را و محبوب میگردد اند و از نزد خلق خود و دیگران
حق او را باین صفت که دوست میدارد خدا او را و دوست میدارد و قرب او را و نعمت می بیند فضل
خدا و میگردد در نعمتهای وی تعالی و میکشاید خدا بروی درهای بخشش خود را و ندید میدید آن بزرگوار
که منع نکند او را از وی همیشه پس اختیار میکند بنده درین هنگام خدا تعالی را بر همه چیز و خواست
میکند بخوابد خدا و تدبیر میکند تدبیر او و مشیت میکند مشیت او و راضی میشود بر رضای او
و فرمانبرداری میکند امر او را نه امر غیر او را و نمی بیند مگر غیر خدا را پسستنی و نه فعل پس درین هنگام
رواست که وعده کند او را خدا بوعده پست ظاهر نشود مگر بنده را و قارب آن وعده و رسد او را بچیز
که تحقیق تو هم کرده است بنده آنرا از آن وعده که وفای آن باشد زیرا که غیرت تحقیق دور شده است

بدور شدن هوای نفس خواست و بستن خطای پس گشت بنده در ذات خود فعل خدا و اراده وی مراد
 وی پس نسبت کرده نشود بسوی بنده و عده و نه خلاف آن زیرا که این صفت کسی است که او را
 هوا و اراده است پس میگردد و عده در حق بنده با خدا همچو فعل مردیکه عزم کرد و دیگر کردن چیز سوزات
 خود و نیست که آنرا بعد از آن گردانید عزم را بسوی جز آن کار و همچو ناسخ و منسوخ در آنچه و حی
 فرستاده است خدا بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم قوله ما ننسبه من آياته و ننسبه ما ننسب من آياته
 او مثلها الله تعلم ان الله على كل شيء قدير آنچه منسوخ میگردد اینم آیت را یا فراموش میکنیم آنرا
 می آیم بهتر از آن یا مانند آن آیا نمیدانی که خدا قادر است هر گاه که بود پیغمبر علیه السلام کشیده شده بود
 نفس اراده خیر در جا با ذکر کرده است آنها را خدا و قرآن از بند کردن کفار در روز و جز آن آنحضرت
 مراد حق و محبوب او بود نگذاشت او را بر یک حالت و بر یک چیز و بر یک عده بلکه بر حق تعالی او را بجا بقدر
 پس با کار و عیان تقدیر را بسوی آنحضرت پس بگردانید او را از حال بجای در احکام و آگاهانید او را بقول حق
 الله تعلم ان الله على كل شيء قدير یعنی تو در رویای قدر آتی هستی میگردد آنرا مواجهای آن در یکبار
 چنین و بار دیگر چنین پس نهایت کار و بی ابتدائی کار یعنی است نیست بعد از درجات و ولایت
 و بدلیت مگر مقام نبوت پس پاک خداست چه عجب نیک و کامل تر و پسندیده گردانید پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مقاله پنجاه و هفتم فرمود رضی الله عنه احوال همه قبض است زیرا که امر کرده میشود بی گناهی
 آن و هر چیزیکه امر کرده شود گناه داشت و پس آن قبض است و ایستادن با تقدیر بسط است همه زیرا که
 نیست آنجا چیزیکه امر کرده شود بجز آن جز بودن او موجود در قدر پس لازم است بروی که نزارع نکند در
 تقدیر بلکه موافقت کند و کشاکش نکند در هر چه که میرود بروی از آنچه پیش از آن میکند احوال محدود اند
 پس امر کرده شد بگناه داشت حد و آن فعل الی که آن تقدیر است حدی ندارد تا آنکه می فطنت کرده شود
 و نشان آنکه بنده در آید در مقام قدر و فعل بسط نیست که وی گاهی امر کرده میشود بسوال کردن خطای
 نفس بعد از آنکه امر کرده شده است بگذشتن خطا و نیز بگردن در آن زیرا که هر گاه که تنی شود درون وی از خطای
 و باقی نماند روی جز پروردگار بسط کرده شد بسوال خطا و نشود تا و طلب کردن خیر با آن قسمت می بوده

و چاره نیست از گرفتن آن و رسیدن بسوی آنها بسوال می تا آنکه ثابت شود گرامی بودن او نزد
 خدا و مرتبه او و منت نهادن حق بروی با جابت کردن دی بسوی آن و در هر کار کردن بنده را بسوال
 کردن و در دادن خطها از پیشترین نشانههای بسط بعد قبض است و از نشانههای بسط بترین آوردن
 بنده است از بند احوال و مقامها و از تکلف کردن در نگاهداشتن حد و پاسبان اگر گفته شود این کلام و آیت
 میکند بر و در شستن تکلیف شرعی و بر زنده و بیرون آمدن از اسلام و بر و قول خدای تعالی اعبد
 ذلک حق بلایک الیقین پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بساید ترا موت جواب بکمال
 نمیکند این کلام بر آنچه که تو گفتی و نیز رساند آن بلکه خدای تعالی بزرگتر است و ولی از گرامی تر است بر وی
 از آنکه در آورد او را در مقام کمتر فرستد در شرع و دین خود بلکه نگاه میدارد او را از همه آنچه که ذکر کرده شد
 و باز میگردد او را از وی و نگاه میدارد او را وی آگاهانند او را در دست میگرداند او را برای نگاهداشتن
 حد و پای شرع پس حاصل میشود نگاهداشتن از گناهان و محفوظ ماندن حد و پای شرع به زور کشیدن و سختی
 کشیدن از وی و آن ولی از حصول این اوصاف غائب است در قرب پروردگار خود گفته است
 خدای تعالی کن لک نصرت عند الشووع و الفحشاء یحییین باز داریم از یوسف بدی رازیرا که او از
 بندگان ماست که خالص گردانیده شدند و نیز گفته است خدای تعالی ان عبادی الیس لک حکم
 سلطان بر شکیکه بندگان من نیست مگر برای شیطان بر آنها غلبه و گفته است الا عباد الله
 المخلصین ای گمراه میکنی مگر بندگان ما را که خالص گردانیده شدند و سب برداشته شده
 پروردگار اند و آن مراد از دست وی تعالی می پرورد او را در کمال قریحه و ولطف خود از کجا برسد شیطان نزد وی
 و چگونه راه یابد بدیدار او ناخوشیها در شرع بجانب بی اعدا و التحفة و اعظمت القریة دور در شتی
 طعام و شراب را و بزرگ گردانیدی قرب را این مثل است که زده میشود در جاییکه کسی تعظیم کند اما حق او
 او آنکه گفتی تو مرد ولی را بخنی شنیع هو ناک زبان با و مرا این همه های فرد مایه ناکس او این عقلماس
 ناقص دور از کار او را بیای تبا و خل پذیرا پناه و دیدار او را برادران را از گمراهیهای مخالف بقدرت خویش
 که شایع است همه او و بطفها که کامل اند و بهر بانی که فرخ است و پیشانند او را از پیرای خود که تمام نموده و منع کنند

و نگارنده از گناهان در پرورش گناهان و با جمیع گناهان خود که تمام اند و بفضلها و فزونی که خود که همیشه اند
مقاله پنجاه و هشتم - فرموده فی الله عنه که در ساز خود را از همه سو و چشم کشا بر چیزه از آن
پس تا آنکه می بینی بسوی چیزه از آن کشاده می شود و متر را پس بسوی فضل خداوند یکی او پس بند
همه جانبها یکی و هستن تو و محو گردانیدن نفس ترا پست برهانی شدن تو و محو شدن تو و دستن ترا پس
درین هنگام کشاده شود در چشم دل تو راه فضل خدای بزرگ پس می بینی آن جهت را بهر دو چشم
سر تو درین وقت بشعلع روشنی دل تو و ایمان تو و یقین تو پس پیدا میگرد و نزد آن حال نور
از درون تو بر بیرون تو همچو نور شمع که در خانه تاریک است و در شب تاریک پیدا میگرد و روشنایی از
روزیهای خانه و سوراخهای آن پس روشن میشود بیرون خانه بر روشنایی درون خانه پس آید پیش تو
نفس و جوارح بسوی وعده خدا و بخشش او از بخشش جز خدا و وعده جزوی مهربانی کن نفس خود را
و تمکن بروی و میدار او را و تار یکپهای نادانی خود و دست رانی خود پس نظر کنی بجا نبه بسوی خلق
و حول و قوت و کسب و اسباب ایشان پس اعتماد کنی بر آن پس بسته گرد و از توجهتها و کشاده نشود
متر و جهت فضل خدا از جهت عذاب کردن و در برابر کردن بشکر تو بسبب نظر کردن بر جز خدا پس
و قتی که سیاهی خدا را و نظر کنی بسوی فضل وی و امید داری رحمت او را نه جز او را و کور سازی خود را از
هر چیزی که جز او است نزدیک گردان ترا و بسیار نزدیک گردان ترا از خود و مهربانی کند ترا و پدر درش کند ترا
و بخواند ترا و بپوشاند ترا و وار و کند ترا و نهد ترا و بخشش کند ترا و تو آنرا گردان ترا و یاری دهد ترا
و دست گردان ترا پست محو کند ترا از تعلق بخلق و از نفس و فنا کند ترا پس بینی بعد از آن به روشنی خود و نور خود را
مقاله پنجاه و نهم - فرموده فی الله عنه خانی شیت حالت تو تا که هست آن حالت بلا و یا
نعمت پس اگر حالت بلا است پس مطالبه کرده میشوی در آن بشکیبایی کردن بزور و بزور صبر کردن و قوت
است و صبر کردن بالاتر است از آن پست بر ارضی بودن و موافقت نمودن پست برهانی شدن و فنا مر
ابدال را و عارفان را که صاحب علم بخدا اند و اگر باشند حالت نعمت پس باز حجت کرده میشوی بشکر کردن
بر آن و شکر میباشند بزبان و بپای و بپای اما شکر بزبان پس با قوت کردن نعمت است که آن از خدا است

و نسبت کردن آنرا بخلق و نه بسوی نفس خود و حول و قوت خود و حرکت و سبب خود و نه نسبت کنی
بسوی جز توان از آن کسانیکه روان شده است نعمت بر دستهای ایشان زیرا که توه ایشان سببها
و وسیلهها و دست افرازند نعمت را قسمت کننده نعمت و روان کننده آن و پدید کننده آن
و کار کننده در آن و سبب سازنده هر آنرا خدای تعالی است و قسمت کننده خدا است روان کننده
اوست و پدید کننده اوست پس وی تعالی سزاوارتر است بشکرگزاری کردن از جزوی نیست نظر
بسوی غلام بردارنده مرید را نیست نظر مگر بسوی خداوندی که روان کننده نعمت دهنده است
بآن هر یک گفته است خدای تعالی در باب کسیکه کم کرده است این نظر را یعلمون ظاهر اصل الحیوة
الدنیا و هه عن الاخرة هم غافلون میدانند آنچه ظاهر است از زندگانی دنیا ایشان از زندگانی
آخرت بخیر اند پس کسیکه نظر کند بظاهر و بسبب و بگذارد دانش شناخت او را بحقیقت حال
و مشیت پس اوست نادان کم شناخت کوتاه عقل عاقل را نمیکند عاقل مگر بسبب نظر کردن
او عاقبتهای کار را اما شکر گفتن بدل پس یقین دانستن است همیشه و بعقد قلبی محکم سخت استوار
که همه آنچه باست از نعمتها و منفعتها و لذتها و ظاهر و باطن و در حرکات و سکناات تو از جانب خدا است
نه از جزوی باشد شکر گفتن تو زبان تو بیان کننده از چیزی نیست که در دل است گفته است خدای تعالی
و ما بکرم نعمة فمن الله آنچه که با شماست از نعمت پس از جانب خدا است گفته است اسبح
علیکم نعمة ظاهرة و باهنة ما لم یحکم دانیة ه است بر شما نعمتهای ظاهر و باطن را و نیز گفته است
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها اگر شما بکنید نعمت خدا را ضبط نتوانید کرد آنرا پس با ثبوت
اینهمه باقی نمی ماند مومن را نعمت دهنده جز خدا و اما شکر کردن بجا و اح پس با نیت که جنبانی
و در کار داری آنها را در طاعت خدا نه غیر او از خلق پس پاسخ ندی کسی را از خلق در چیزی که
روگردانیده است از خدا و آن و خلق شامل است نفس او و بهوار او و خواهرشها و آرزو بار او تمامی
مخلوقات را بگردانی اطاعت خدا را اصل پیروی کرده شده و پیش او جز او را رفیع و پیر و و پس
رو پس اگر بکنی جز این کار را میاشتی مکننده و حکم کننده بجز حکم خدا حکمی که موضوع است

مریدگان اور اگر مسلمان اند و میباشی سلوک کننده جز راه صالحان گفته است خدای تعالی و حق
 لهم حکمنا انزل الله فاولئك هم الکافرون ای آن کسانی که حکم نکنند بر خلق پیغمبریکه فرستاده است
 خدای تعالی پس آنکسان کافران اند و در آیت دیگر و من لهم حکمنا انزل الله فاولئك هم الظالمون
 هر که حکم نکنند پیغمبر فرستاده است خدا پس آن کسان ستم کنندگان اند و در آیتی دیگر و هم الفاسقون ای
 اوستان فسق کنندگان اند پس میباشد نهایت کار تو بسوی آتشی که فروزیه آن آدمیان اند و سنگها
 و تو صبر تنوائی کرد بر تب یک ساعت در دنیا و کمتر پاره از آتش که بجد در دنیا پس چگونه باشد صبر تو بر همیشه
 بودن در آتش و در رخ باد و زخیان النجا النجا الواحدا الواحدا بگریزان الله الله لازم گیر خدا را نگاهدار
 هر دو حالت را و شرطهای این را زیرا که بدستی که توستی نیستی در همه خود از یک ازین دو مایاست یا نعمت
 پس بد هر حالت را نصیب و حق آن از صبر و شکر کردن بر آن وجهی که بیان کردم برای تو پس گم کن
 در حالت بلا بسوی پیچ یک از خلق خدا پس یا مکن به تنگ آمدن خود را هر پیچی که را نعمت مکن پروردگار
 خود را در باطن خود و شک مکن در حکمت وی در برگزیدن حق آنچه سبکتر است مر ترا در دنیا تو و آخرت تو
 پس میر حاجت خود را بسوی پیچ یک از خلق خدا در دفع کردن بلا از تو پس آن شرک در دن است از تو
 بخدا مالک نیست یا خدا در ملک و کسی پیچ چیزی را نیست کسی که زنده سازنده و نه سود دهنده
 و نه بازگرداننده بلا و نه بازکننده عطا و نه بیار سازنده و نه بپار سازنده و نه تندرستی دهنده و نه بد سازنده
 جز خدای تعالی پس مشغول مشغول نه در ظاهر و نه در باطن زیرا که بدستی که ایشان هرگز به نیاز کنند
 از آنچه خواسته است خدا از قضای وی چیزی را بلکه لازم گیر صبر را و رضا و موافقت را و قنار را در فعل خدا
 که در تو کند پس اگر محروم کرده شوی از همه این چیزها پس بر تو باد بحد و خواستن بسوی او و زاری نمودن
 و اقرار کردن بگناهان و فریاد کردن از بدی نفس و اقرار کردن بپاکی حق و به یگانگی داشتن نعمت دادن
 و بیزاری نمودن از شرک خفی و طلب کردن صبر و رضا و موافقت را تا آنکه برسد آنچه نوشته شده است
 خود را پس در شود بلا و بکشد ایدانده و بیاید نعمت و فرخی و شادمانی و خوشحالی چنانچه بود در حق
 پیغمبر خدا الیوب علیه السلام چنانچه میروید و میباشی شب و می آید و شنائی روز و میرود و سردی زمستان می آید

با و نرم باستان و خوشی او زیرا که هر چیزی را ضد و مخالف اوست و نهایت مدت معین است
 و جای اینها پس صبر کلیب کشایش است و آغاز او و نهایت او و خوبی اوست چنانچه آمده است در حدیث
 الصبرون الايمان كالاس من الجسد صبر از جزایان است چنانچه سر از تن و در لفظ دیگر الصبر
 الايمان کله صبر همه ایمان است و گاهی میباش شکر همین ملاست بختها و آن نعمت بخشها است
 که قسمت کرده شده بر او پس شکر گفتن تو آمیزش تست بآن نعمت در حال
 فنا تو و دور شدن هوای نفس در حال پیریز کردن و نگاه داشتن شرع و این حالت
 ابدال است و جای نهایت است عبرت گیر چیزیکه ذکر کردم برای تو تاراه نموده شوی انشاء الله تعالی
مقاله شصتم فرمود رضی الله عنه آغاز کار بیرون آمدن است از معهود طبع بسوی چیزی که
 حکم کرده بدان شرع پست بسوی تقدیر بعد از آن باز گشتن به آن که معهود طبع بود بیشتر نگاهداشت
 حدای شرع پس بیرون می آئی از معهود طبیعت از خوردن و پوشیدن و نکاح کردن
 و خانه که حکم طبع بود بسوی امر شرع و نمی آویزی پس بیروی می کنی کتاب خدا و سنت رسول از چنانچه
 گفته است خدای تعالی ما انشکوا الرسول فحذوه و ما قبله فانتحوا آنچه بدو شمارا
 رسول بگیرد آنرا و از آنچه بازدار شمارا از آن پس بازماند و گفته است قل ان کفتم تحبوا الله
 فاتبوني يحبکم الله بگوای محمد علیه السلام اگر هستید شما که دوست میدارید خدا را پس بیروی
 کنید مرا دوست دار و شمارا خدای تعالی پس فانی گردانیده شوی از هوای تو و نفس تو و
 سیکه های تو در ظاهر تو و باطن تو پس نباشد در باطن تو جز یگانگی خدا و در ظاهر تو جز طاعت خدا
 و عبادت او از آنچه فرموده نمی کرده پس باشد این پیشینه تو و شعار و دثار تو در حرکت تو و آرام تو
 در شب تو و در روز تو و در سفر تو و حضر تو و در سختی تو و نرمی تو و در تندستی تو و بیماری تو و در احوال تو و پست
 برداشته شوی بسوی وادی تقدیر پس تصرف کن در تو تقدیر پس فانی شوی از کوشش
 و مشقت خود و حول خود و قوت خود پس رانده شود بسوی تو قسمتها نیکیه خشک شده است بآن قلم
 و گذشته است بآن علم آتی پس آمیزش کرده شوی بآن اقسام و داده میشوی در گفتن آن نگار است

و سلامتی پس نگاه داشته میشود در آن حد های شرع و حاصل میشود در آن موافقت مفعول خداوند را و
 پاره نمیشود حکم بسوی کفر و کجاده و مباح گردانیدن آنچه حرام کرده شده است و خوار داشتن
 چیزی را که امر کرده شده است گفته است خدای تعالی انما نحن نزلنا الذکر و ان الله لحافظون ما فرود
 فرستادم ذکر که قرآن است و بدرستی که ما نگاه دارنده ایم و نیز گفت لکن لا ننصرف عن السوء
 و الخشاعه من عبادنا المخلصین همچنین برگردانیدم از یوسف بری را بود او از بندگان ما
 که خالص کرده شده اند پس صاحب میباشد آنکس را نگاه داشت و بر سر نیز تا وقت موت بر عمت خدا
 و نیست این معهود طبع مگر قسمتهای تو که آماده کرده اند برای تو پس منع کرده شده اند از تو در حال
 سیر کردن تو در راه حق و در فتن تو در صحراهای طبیعت و سیاهنهای هوا و معهود طبع زیرا که این معهود
 طبع گرانها و بارهاست پس دور کرده شدند از تو تا گران نسا از نزد ترا پس سست گردانید ترا و باز
 گردانید ترا از جای قصد تو و مطلوب تو تا هنگام رسیدن باستانه فنا و فنا رسیدن است بقرب حق
 و شناسائی با او و مخصوص گشتن بسیراد علمهای لدنی و در آمدن در دریاهای نور از جهت آنکه زیان
 نمیکند تاریکی طبیعتها آن نور را پس طبع باقی است تا وقتیکه جدائی کند روح تن را از برای تمام
 گرفتن قسمتها زیرا که اگر دور شود طبع از آدمی هر آنکه نه پیوند و بفرضتگان و پاره گردد انتظام باطل
 شود و حکمت پس باقی ماند طبع در تو تا تمام گیری قسمتها و حفظها را پس می باشد بقاء طبع
 چنانچه فرموده است صلی الله علیه و سلم حبیب الی من دنیا کذلک الی اخره پس هرگاه که
 فانی شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم از دنیا و آنچه در آن است باز گردانیده شده بسوی وی قسمتهای می
 که باز داشته شده بود از وی در حال سیروی بسوی پروردگار وی پس تمام گرفت آنها را از جهت نفی
 کردن هر پروردگار خود را و ارضی بودن بفعل پروردگار خود و فرمانبرداری نمودن
 مرا و او را پاک است نامهای او و عام است رحمت او و شامل است فضل او مرا و لیا و انبیاء او را
 پس همچنین ولی است درین باب باز گردانیده می شود بسوی قسمتها و حفظها بعد
 فنا با نگاه داشتن حد های شرع پس این باز گشتن است از نهایت بسوی بدایت

مقاله شصت و یکم - فرمود رضی الله عنه هر مسلمان تکلیف داده شده است بتوقف کردن
 و کاوش نمودن نزد حاضر شدن قسمتها از قبول کردن و گرفتن تا آنکه گواهی دهد مرا بر حکم شرع
 بمباح بودن آن و علم لائق بقسمت بودن آن چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم المؤمن
 فتا شئ المنافق نفاق مسلمان تفتیش کننده است و منافق در گیرنده است بتفتیش و نیز
 گفته است المؤمن و ذات مسلمان توقف کننده است و گفته است علیه السلام حج ما یریدک
 الحاکم یریدک بگذارد چیزی را که در شک می اندازد بسوی چیزی که در شک نمی اندازد و ترا پس مؤمن
 توقف میکند نزد هر قسمت از خوردن و پوشیدن و نکاح و همه چیز را که کشاده میشود برای او
 پس بگیرد تا آنکه حکم کند برای او بر او بودن گرفتن آنرا حکم شرع این وقتی است که باشد مؤمن
 در حالت تقوی یا تا آنکه حکم کند برای او بر او بودن امر باطن و قتی که باشد مؤمن در حالت ابلت
 یا تا آنکه حکم کند مرا و اعلم بتقدیر الهی و قتی که باشد در حالت ابلت و غوثیت یا حکم کند فعل الهی که اقتدر
 محض است و این حالت ابلت و غوثیت حالت فناست پستی آید و من را حالتی دیگر و آن
 اینست که میگردد هر چیزیکه بیاید او را و کشاده شود برای او بے آنکه مقید شود بامر و علم با دام که اعتراض
 نکند بروی حکم شریعت یا امر باطن یا علم بتقدیر پس چون اعتراض کند یکی ازین سه چیز باز می آید
 اگر گرفتن وی ماند آنرا پس این حالت خلاف حالت نخستین است پس در حالت نخستین غالب
 بروی توقف و درنگ است و در حالت دوم غالب بر گرفتن و مخالط است با آنچه کشاده شده است
 پستی آید حالت سوم پس در وی گرفتن محض است آینه نش بجزیکه کشاده میشود از نعمت
 بے وجود اعتراض یکی ازین سه چیز و این حالت حقیقت فناست پس میباشند مؤمن در آن محفوظ
 از افتها و پاره کردن حدای شرع نگذاشته شده و برگردانیده شده از وی بربها گفته است خدای تعالی
 کذلک تصرف عند السوء الی آخره پس میگردد بنده بانگاه داشتن از پاره کردن حدای شرع
 با بچوبنده که سپرد شده است کار با بسوی وی و اذن داده شده برای او از جانب مولی و اطلاق
 کرده شده از قید مباح گردانیدن چیز را آسان گردانیده شده برای وی یکی پس بچوبنده آید مؤمن

قسمت صاف اوست از آفتها و تیرگیها و عاقبتهای بد و دنیا آخرت موافق خواست خدا را و مریضا
 و فعل او را نیست هیچ حالت بر بالای این حالت و نیست نهایت کار و این حالت مریض را بلیا است
 که بزرگ اند و صاف به شوخی او ندان سر آنکس آنیکه مشورت شده اند بر تئانه احوال غیر این است که الله اعلم
 مقتله شخصیت دوم - فرمود خلیفه عظمی که بسیار است که سگونی نزدیک گردانیده شده
 بحرست فلان و دور کرده شدم من و داده شده نعمت فلان و محروم کرده شدم من و تو نگرفته شرف فلان
 و درویش گردانیده شدم من و تندرست ساخته شد فلان و بیمار کرده شدم من و بزرگ گردانیده شد
 فلان و خوار گردانیده شدم من و ستوده شد فلان و نکو سپیده شدم من و راست گو کرده شد فلان
 و دروغ گو ساخته شدم من آیا نمیدانی که بدستیکه خدای تعالی بکسیت و واحد دوست میدارد بیگانه گی را
 در محبت وی و قتیکه نزدیک گردانیده خدای تعالی تر از برادر خیر خود کم گردد دوستی تو مر خدا را و منقسم می شود
 زیرا که بسیار است در آید در تو میل بسوی کسی که پیدا شده است پیوند کردن و نعمت دادن بر دوست و
 پس کم میگردد محبت خدا در دل تو و خدای تعالی غیرت ناک است دوست نمیدارد شرک را پس از دوست
 و ستیهای خیر خود را از تو بخواصصت کردن و زبان ایشان را از ستودن و ستایش کردن تو و پاییهای را
 از رفتن بسوی تو یا مشغول نشوی بسبب غیر از خدا آیا نشنیده قول پیغمبر علیه السلام را جلیلت
 القلوب علی حب من احسن الیها و بعض من اساء الیها پیدا کرده نشده اند و لها دوست داشتن
 کسیکه نیکی کرده است بجانب آنها دشمن داشتن کسیکه بدی کرده است بسوی آنها پس خدای تعالی
 باز میدارد مردم را از نیکی کردن بسوی تو از هر دو و هر دو تا آنکه بگماند که روانی او را دوست داری آنرا و برگردی
 مر خدا را از هر دو و باطن خود در ترکات خود و سکناات خود پس نمی بینی نیکی را مگر از خدا و نه بدی را
 مگر از وی فانی شوی از خلق و از نفس و هوای او و از خواست و آرزو و از هر چه جز خدا است بعد از آن
 را با کرده میشود دستها بسوی تو بفراخ کردن و در باختن مال و عطا کردن و زبانها ستودن و ستایش
 کردن پس بنابر نعمت می دارد خدا را همیشه در دنیا پست در آخرت پس بی ادبی مکن نظر کن
 بگناه داشت ادب بسوی کسیکه نظر میکند بسوی تو که پروردگار است و روی آنرا بر کسیکه رو آورده است

بر تو دوست دار کسی را که دوست میدارد ترا اجابت کن کسی را که میخواهد ترا دیده دست خود را بیکس
 ثنابت میدارد ترا از افتادن تو و بیرون می آرد ترا از تاریکیهای نادانی تو و میگرداند ترا از هلاک شدن تو
 و می شود ترا از نجاستهای تو و پاکیزه میکند ترا از چرکهای تو و بیهوشی تو و خلاص میکند ترا از مرداری
 و بدبونی تو و از قصدهای تباه تو و نفس تو که امر کننده است ببدی و پیوستگان که گمراهان تو گمراه
 کنندگان اند شیا طین تو و هوای تو و دوستان تو که جاهلان اند و راهنمایان راه حق و در میان
 افتادگان اند میان تو و هر چیز گرانمایه و گران بها و از جند تاکی تقیید بقیید عادت تاکی گرفتاری
 بخلق تاکی متابعت نفس تاکی رعونت تاکی خواهش دنیا تاکی خواهش آخرت تاکی تو با پنج بر موی
 است کجائی تو از پیداکند زده همه چیز و هست کننده همه و اول همه آخر همه ظاهر و باطن است خدا
 که بازگشت همه بسوی اوست مراد است دلها و آرام جانها و فرد آمدن بارها و او است بخشش نعمت نهادن
مقاله شخصیت و رسوم - فرمود رضی الله عنه دیدم در خواب گو یا که من میگویم اے
 شرک آورنده پروردگار خود در باطن خود بنفس خود و ظاهر خود بخلق و سے و در عمل خود بخواست
 خود پس گفت مردی که در پهلوی من است چیست این سخن پس گفتم این نوعی از معرفت است
مقاله شخصیت و چهارم - فرمود رضی الله عنه تنگ شد مرا کار من روزی پس جنبید
 نفس من زیر بار آن و جست راحت را و بیرون آمد و کشادگی را پس گفته شد مرا چه میخواهی پس گفتم
 میخواهم مرگم را که نیست زندگی در آن و زندگانی را که نیست مرگ در آن پس گفته شد مرا چیست مرگم که
 نیست در آن زندگانی و زندگانی که نیست مرگ در آن گفتم مرگم که نیست زندگی در وی مردن است
 از جنس خود و از خلق پس نه بیم ایشان را در زیان و سود و مردن است از نفس خود و هوای خود
 و اراده و آرزوی خود در دنیا می خود و آخرت خود پس زنده نباشم در همه چیز یا دیافته نشوم هستی اما
 زندگی که نیست مرگ در آن پس زنده بودن من است لعل پروردگار خود بی هستی من در آن موت در آن
 هستی من است با وجود پروردگار پس بود این خواست گرانمایه ترین خواستی که خودم آنرا از انوقت که حق بافتم
مقاله شخصیت و پنجم - فرمود رضی الله عنه چیست این تا خوشنودی تو بر پروردگار خود از بهر

بر تو دوست دار کسی را که دوست میدارد ترا اجابت کن کسی را که میخواهد ترا دیده دست خود را بیکس
 ثنابت میدارد ترا از افتادن تو و بیرون می آرد ترا از تاریکیهای نادانی تو و میگرداند ترا از هلاک شدن تو
 و می شود ترا از نجاستهای تو و پاکیزه میگردد اند ترا از چرکها و ریهایی تو و خلاص میگردد اند ترا از مرداری
 و بدبویی تو و از قصدهای تباها تو و نفس تو که امر کننده است ببدی و پیوستگان که گمرازان تو گمراه
 کنندگان اند شیا طین تو و هوای تو اند و دوستان تو که جاهلان اند و راهنمایان راه حق و در میان
 افتادگان اند میان تو و هر چیز گرانمایه و گران بها و از جند تاکی تقیید بقیید عادت تاکی گرفتاری
 بخلق تاکی متابعت نفس تاکی رعونت تاکی خواهش دنیا تاکی خواهش آخرت تاکی تو با پنج بر موی
 است کجائی تو از پید کننده همه چیز و هست کننده همه و اول همه آخر همه ظاهر و باطن است خدا
 که بازگشت همه بسوی اوست مراد است دلها و آرام جانها و فرود آمدن بارها و او است بخشش نعمت نهادن
مقاله شخصیت و رسوم - فرمود رضی الله عنه دیدم در خواب گو یا که من میگویم اے
 شرک آرنده پروردگار خود در باطن خود بنفس خود و ظاهر خود بخلق و س و در عمل خود بخواست
 خود پس گفت مردی که در پهلوی من است چیست این سخن پس گفتم این نوعی از معرفت است
مقاله شخصیت و چهارم - فرمود رضی الله عنه تنگ شد مرا کار من روزی پس جنبید
 نفس من زیر بار آن و جست راحت را و بیرون آمد و کشادگی را پس گفته شد مرا چه میخواهی پس گفتم
 میخواهم مرگم را که نیست زندگی در آن و زندگانی را که نیست مرگ در آن پس گفته شد مرا چیست مرگم که
 نیست در آن زندگانی و زندگانی که نیست مرگ در آن گفتم مرگم که نیست زندگی در وی مردن است
 از جنس خود و از خلق پس نه بیم ایشان را در زیان و سود و مردن است از نفس خود و هوای خود
 و اراده و آرزوی خود در دنیا می خود و آخرت خود پس زنده نباشم در همه چیز یا و یا فتنه نشوم هستی اما
 زندگی که نیست مرگ در آن پس زنده بودن من است لعل پروردگار خود بی هستی من در آن موت در آن
 هستی من است با وجود پروردگار پس بود این خواست گرانمایه ترین خواستی که خودم آنرا از انوقت که حق با فتم
مقاله شخصیت و پنجم - فرمود رضی الله عنه چیست این تا خوشنودی تو بر پروردگار خود از بهر

و نسبت کردن تو ظلم را بسوی نفس من و از ترس از خداوند تو پس بپوشیده موافقت نفس او دوست
گرفتن او را و خرسند بودن بفعال وی و سخن وی و در همه حال زیر که نفس دشمن خدا است و دشمن است
و دوست است مرد دشمن خدا و دشمن ترا که شیطان را زنده شده است نفس جانفشین شیطان است و
جاسوس او و دوست صافی او است الله الله تعالی پرستگار خدا را المحسن المحسن رحمن رحیم رب العالمین
از دوستی تبت کن نفس او نسبت کن ظلم را بسوی وی و بخوان بر این قول خدا را ما یفعل الله
بعذابکم ان شکرت و امنتم چه کار دارد خدا عذاب کردن شما اگر شکر کنید ایمان آرید و این قول
خدا را ذلک بما قلتم و ایدیکم فان الله لیس بظلام للعبید عذاب بسبب عملهاست که پیشتر
کرده اید شما و بدستیکه خدا نیست ستم کننده مریدگان را و این قول الله لا یظلم الناس شیئا
ولکن الناس انفسهم یظلمون بدستیکه خدا ستم نمیکند چیزی را لیکن مردم نفسهای خود را ستم
میکند و بخوان جز آن آیتها و حدیثها باش پیکار کننده برای خدا بر نفس خود و جدال کننده مراد را
از جانب خدا و جنگ کننده و شمشیر دهنده برای خدا و صاحب شتم و لشکر خدا زیرا که بدستیکه نفس دشمن
ترین دشمن خدا است گفته است خدای تعالی یا داود اھی هو الی فاکملناک عیبا و عی فی کلک غیر الله و
جدائی کن هوای نفس خود را زیرا که بدستیکه نشان اینکه نیست شرع کننده که شرع کند و در ملک من جز هوای نفس
مقتله شدت و شتم - فرمود رضی الله عنه بگوید عا بنم خدا را پس اگر هست آنچه سوال میکنم
او را قسمت کرده شده برای من پس از دوست که بیاید مرا اگر سوال کنم او را یا سوال کنم او را و اگر هست
آن که قسمت کرده نشده است پس بنمیدم بر سوال کردن من بلکه سوال کن خدا را هر چه میخواهی
و حاجت داری بسوی آن از نیکی دنیا و آخرت ما دامیکه نباشد در رسول چیزی حرام کرده شده
و آنچه مصلحت نیست در آن زیرا که بدستیکه خدا امر کرده است بسوال کردن و پراگندگی است بر آن
و گفته است ادعونی استجب که دعا کنید مرا قبول کنم برای شما و گفته است واسالوا الله من
فضله سوال کنید خدا را از فضل او و گفته است پیغمبر علیه السلام اسالوا الله فانه هو قنود بالاجابة
سوال کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنید که ان ایما جابت و غیر گفته است علیه السلام اسالوا الله

ببطون الکفر سوال کنید خدا را بباطن کفهای خود و جز آن از حدیثها و مگو که من بسیار سوال میکنم
پس نمیدهد و درین هنگام سوال نخواهم کرد و او را بلکه همیشه باشم بدعا کردن وی زیرا که بدرستی که
اگر هست آن قسمت کرده شده میراند آنرا بسوی تو پس ازان که سوال میکنی او را پس باید میکنند
ترا این دادن بعد سوال ایمان را و یقین و توحید را و گذشتن سوال خلق را و بازگشتن بسوی
او تعالی در همه احوال تو و فرود آوردن حاجتهای ترا بخدا و اگر نباشد آن قسمت کرده شده میدهد
خدای تعالی ترا تو نگری ازان و راضی بودن از وی تعالی با اختیار فقر پس اگر باشد حاصل فقر و
و مرض راضی میگردد و ترا آن هر دو اگر هست و اخی بر میگردد و اند دل صاحب ام را از بدی مطالبه
بسوی نمی نمودن بر تو و پس افکندن مطالبه آسان گردانیدن تا وقت فراخی تو یا افکندن و ام
از تو یا کم کردن و ام پس اگر بیگانه و ام را از تو و بگذشت ازان در دنیا میدهد ترا خدای تعالی در آخرت
ثواب بسیار را عرض آنچه ترا بسوال کردن تو در دنیا زیرا که خدا کریم است و به نیاز بسیار مهربان
پس نا امید نگردد سائل خود را در دنیا و آخرت پس چاره نیست در دعا کردن از فائده و عطا
یا زو یا دیر و تحقیق آمده است در حدیث ان المؤمن یروی فی صحیفته یوم القیمه حسنات

له و صیالها و لویدها فیقال له اعرضا فیقول اعرضا من اهلک فیقال له اهلک انک لم تکتفک الله
سألتها فی الدنیا بدستیکه یؤمن خواهد دید روز قیامت در نامه خود نیکیها را که نکرده است آنها را
و در دنیا آفته آنها را پس گفته میشود و مرا و آیا میشناسی آنها را پس میگوید یؤمن نمی شناسم اینها را که
از کجاست مرا این نیکیها پس گفته میشود و مرا و که این نیکیها بدل سوال کردن تست که کرده بودی
آنرا در سرای دنیا و این ثواب دادن در آخرت بحسب آنست که وی بسبب سوال کردن او خدا را
بود ذاکر و یگانه دانسته و نموده چیزی را و جای او و دهنده حق را یا اهل وی و بیزار شونده از حول و
قوت خود و ترک کننده سنگ نام و بزرگی را و همه اینها عملهای نیک اند و آنها را ثواب بسیار است نزد خدا
مقاله شصت و هفتم - فرمود خدای تعالی که مجاهده کنی نفس خود را و غالب شوی
بر وی و بکشی آنرا بشمشیر خفت زنده میگردد و نفس خدای تعالی و نزع میکند تر نفس میجوید

از تو شمر و لذتها را حرام باشد از آنها و حلال تابا ز گردی بسوی مجاهده کردن و پیشی نمودن
در آن تا بنویسد حق تعالی برای تو ثواب همیشه او این معنی سخن پیغمبر است علیه السلام رجعتنا
من الجهاد الا الصغر الى الجهاد الا کبر باز گشتیم از کار زار کردن خرد که با کافران است بسوی
کار زار کردن بزرگ که مراد از نفس است از جهت همیشه بودن نفس بر شهوات و لذتها و
فرورفتن او در گناهان این معنی قول خدای تعالی است و اعبدوا لله حتى یاتیک الیقین
پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا موت امر کرد خدا پیغمبر خود را علیه السلام بعبادت خود
و آن مخالفت نفس است و بخوابد نفس خلاف آنرا تا آنکه بیاید او را یقین ای موت پس اگر گفته شود
چگونه ابا آرد نفس پیغمبر صلی الله علیه و سلم عبادت را و حلال گردی علیه السلام نیست هوای نفس
مراد از گفته شد خدای تعالی و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی نمیگوید آنحضرت
از هوای نفس خود نیست آن سخن گردی که فرستاده شده است پس گفته میشود در جواب بدرستی که
خدا خطاب کرد پیغمبر خود را باین خطاب تا قرار یابد بدان حکم شرع پس باشد آن حکم فرگیرنده میان
امت وی تا آنکه بر پا گردد قیامت پس خدای تعالی داده است پیغمبر خود را تو انانی بر نفس و هوا
تا آنکه زیان نکند او را و نیازمند نگردد بسوی مجاهده بخلاف امت وی پس چون همیشه باشد
مسلمان بر مجاهده نفس تا آنکه بیاید او را موت و بپویند و پیروز گردد خود بشمشیر آلوده
بخون نفس و هوا میزد خدا او را چیز بزرگتر که ضامن شده است برای وی از بهشت از جهت گفته شد
تعالی انما من خاف مقام ربه و طی النفس عن الهوی فان الجنة هی الموی اما کسیکه بتر
پروردگار خود را و باز دارد نفس را از هوا پس بدرستی که بهشت جای او است پس چون در آرد خدا
مسلمانان را بهشت و بگرداند بهشت را سرای وی و آرام جای وی و باز گشت وی ایمن گردان
برگشتن از بهشت و انتقال کردن بجای دیگر و از باز گشتن بسوی سرای دنیا نو میگرداند
برای وی هر روز و هر ساعت از گوناگون نعمتها و تنغیر میگرد و بروی از گوناگون حکما و زیورها
تا آخر نیست که نیست آخر آنرا و نه سپری شدن چنانکه نو میگرداند در دنیا هر روز و هر ساعت

و لحظه مجاهده نفس هو را اما کافر و منافق و گناهگار هر گاه که گذشتند مجاهده نفس هو را و در دنیا
و پیروی کردند هر دو را و موافقت کردند شیطان را پس اختلاف کردند و گوناگون گناهایان از کفر و
شرک و چیزیکه کمتر از کفر و شرک است تا آنکه آید ایشان را مرگ بے اسلام و بی توبه و آورد ایشان را
خدا در آتش که آماده شده است برای کافران در قول وی تعالی و اتقوا النار الی حدیث المکافین
پرسیدند آن آتش را که آماده کرده شده است برای کافران پس چون در آرد خدای تعالی ایشان را
در آتش و بگرداند آتش را آزارگاه و جای باش ایشان و ما وای ایشان بسوزد آتش پوستها و
گوشتهای ایشان نو میگرداند خدای پوستان و گوشتها جز آن چنانچه گفته است عزوجل کما اضحیت
جلودهم و بدلناهم جلودا غیرها هر گاه که بخت میشود پوستهای تبدیل میکنند مرا ایشان را پوستهای
جز آن میکنند خدای تعالی بایشان این را چنانچه موافقت کردند نفسهای خود را و هوای خود را
و دنیا و گناهان خدا پس دوزخیان نو میگرداند خدای امر ایشان را در هر وقت پوستها و گوشتها را از بر
رسانیدن عذاب و در دوزخ بسوی ایشان و بهشتیان نو میگرداند مرا ایشان را هر وقت نعمت را
تا دو چند گردد و لذتها و شهوتهای ایشان و سبب آن مجاهده نفس و موافقت او است در
سرای دنیا و این است معنی قول پیغمبر علیه السلام الدنيا من دعة الاخرة دنیا کشت زار آخرت است
مفهوم شخصیت و بهشت هم فرمود رضی الله عنه وقتیکه اجابت کند خدا بنده را آنچه سوال کرده
آنرا و بد بد بنده را آنچه طلبید آنرا پاره نمیشود بحیث آن اراده حق و آنچه خشک شده است بآن قلم
و پیشرفته است بآن علم الهی لیکن موافق می افتد سوال بنده مراد پروردگار را در وقت خود پس
حاصل میشود اجابت و قضاشدن حاجت در وقتیکه تقدیر کرده شده است برای او در سابق از بهت
رسیدن قدر وقت خود را چنانکه گفته اند ابل علم در قول خدای تعالی کل یوم هو فی نشان ای در
هر روز در کاری است یعنی میراند مقدرات را بسوی اوقات پس نمیدهد خدا کسی را چیزی که در
دنیا بجز و دعا کردن او همچنین بر نمیگرداند از وی چیزی را بدعای کردن وی تنها و آنچه دارد شده است
در صورت کلامه القضاء الا الدعاء ای باز نمیگرداند قضای الهی را مگر دعا گفته شده است

که مراد از آن آنست مگر عاقل که در قضا رفته است اینک رو کند قضا را و همچنین ندراید کسی بهشت را
 در آخرت بعمل خود بلکه برحمت خدای تعالی لیکن وی تعالی میدهند گنازاد بهشت در چهار اندازه
 علمای ایشان و تحقیق آمده است در حدیث عائشه رضی الله عنها که پرسید عائشه رضی الله عنها
 پیغمبر را صلى الله عليه وسلم یسأل عن الجنة فقال لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 بعمل خود از آنکه واجب نیست بر خدای تعالی هر چه یک را حق لازم نیست او را وفا کردن بعد بلکه میکند
 هر چه میخواهد عذاب میکند هر که میخواهد وی آمرزد هر که میخواهد در هر بانی میکند هر که میخواهد و انعام میکند هر که
 میخواهد بکنده است هر چه میخواهد که بخواهد پرسیده میشود از آنچه میکند و بندگان پرسیده شود روزی میدهند
 هر که میخواهد به شمار فضل رحمت و منت خود و منع میکند هر که خواهد بعدل خود چگونه نباشد چنین حال آنکه
 خلق از نزد عرش تا تحت اثری که آن زمین به نعمت پایان است ملک اوست و کاریگری اوست نیست
 مالک مریدگان را جز او نیست پیدا کننده مرایشان را جز او و گفته است خدای تعالی هکلی
 من خالق غیر الله آیا هسته پیچ پیدا کننده جز خدا الله مع الله آیا خدا دیگرست یا خدا هکلی
 تعلم له ممیتا آیا میدانی مراد را همتا قل الله مالک الملائکة تو فی الملائکة من تشاء الى اخره یعنی چنانچه
 مقالته شخصیت فتم فرمود رضی الله عنه نخواهد هرگز از خدا چیزی را جز آمرزیدن مرگناهان گذشته را
 و نگاه داشتن از گناهان در روزهای آینده رسنده و توفیق دادن او نه نیک کردن طاعت فرمانبرداری
 کردن امر و ارباب آمدن از نهیها و راضی بودن بتلخی قضا و شکستایی نمودن بر بلاهای سخت شکر کردن
 بر نعمتهای بسیار و عطای او بعد از آن وفات کردن بخاتم خیر و لاحی شدن به پیغمبران و صدیقان و
 شهیدان و صالحان و نیکو رفیقان اند ایشان و نخواهد از خدا دنیا را و نه کشادن فقر را و بلا را بسوی
 تو نگرانی و سلامتی بلکه نخواهد راضی بودن با آنچه قسمت کرده و تدبیر نموده و سوال کن او را نگاه داشتن
 همیشه را بر حالیکه ایستاده تر از آن و فرود آورده است ترا و آزمایش نموده است ترا تا آنکه بر دار و ترا
 از آن بسوی جزآن و ضد آن زیرا که تو میدانی نیکی را که در کدام یک ازین دو حالت است در فقر و یا
 در غنا در بلا یا در عافیت پیچیده است از تو علم خیر یا ویگانه است وی تعالی بعلم صلیت و صلیت و صلیت و صلیت

بتحقیق وارد شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که وی گفته است که ابا بلی علی ای حال اصبح
 علی ما اکره او علی ما احب لا فی کلا دردی الخیر فی ایها باک نمیدارم که برگردم حال صبح کنم چراغیکه مکرده
 میدارم آنرا یا بر جای که دوست میدارم زیرا که بدستیکه من نمیدانم نیکی را که در کدام است گفته است این سخن را
 عمر رضی الله عنه از جنت نیک بودن خوشنودی او بتدبیر خدا و آرام یافتن بر برگزیدن و قضای او تلخی
 گفته است کتب علیکم القتال و هو که الکمال اخیر چنانچه گذشت باش برین حال تا آن زمان
 که برود هوای تو و شکسته شود نفس تو پس گرد نفس خوار و رام زبون کرده شده پیروی کننده پیسته
 و در شود خواست تو و آرزوهای تو و بیرون آید کائنات از دل تو پس باقی مانده در دل تو هیچ
 چیز جز خدا پس بر شود دل تو بدوستی خدا راست گردد خواست تو در طلب خدا پس رد کرده میشود
 بسوی تو اراده با مرضه بچستن خطی از حظها دنیاوی باشد یا آخری پس درین هنگام سوال میکنی
 او را عزوجل این حظ را بخواهی آنرا در حالیکه فرمان بر داده مرا و موافقت نمایند مرا و اگر
 میدهد ترا شکر میکنی او را و آمیزش میکنی بدان و اگر منع کند ترا خشم نمی گیری برود متغیر نمی شوی
 بروی تعالی در باطن خود تمت نمیکنی او را در منع زیرا که بدستیکه تو خواسته آنرا هوای نفس خود خواست
 زیرا که تویی از آن داده کننده مرا و اینکه فرمان برواری کننده مرا و او را سوال کردن و اسلام
مهمت الهیه هفتادم - فرمود رضی الله عنه چگونه نیکو باشد از تو خوشیستن بینی در علمای خود
 دیدن مرحول نفس ادر اعمال و جستن عوضها بر علما و حال آنکه همه اعمال بتوفیق خدا است یاری کردن
 و توانائی او و خواست او و فضل او و اگر باشد از بنده ناکردن گناه پس نه نگاهداشتن او ست عزوجل
 و پرهیز فرمودن او تعالی بجائی تو از فکر گفتن بران نگاهداشتن اقرار کردن باین نعمت که داده است
 ترا آنرا را چیست این حماقت و نادانی عجب میکنی به لیری نمودن جز تو و سخاوت او و بدر با خشن او
 مال خود را و قتی که نباشی تو کشته شده دشمن خود را مگر بعد یاری دادن شجاع که خم زد در دشمن تو پیستر
 تمام کردی کشتن او را اگر نمی بود آن شجاعی بودی نگنده شده بجای دشمن بدل می وقتیکه باشی بدل
 کننده پاره از مال خود را مگر خصمن شدن شخص است که جوایز و امانت دارد بر زرقه است برای تو

عوض آن مال و جزای آن مال اگر نمی بود گفتن آن شخص امید داشتن تو در آنچه ضامن شده شخص
برای تو بدل نمیکردی تو یکمانه از مال خود چنانچه خوشتن میکنی بپنهان فعل خود بهترین حال تو شکر پس
است بریاری و دهند و ستودن همیشه و نسبت کردن عمل بسوی وی تعالی در همه احوال گردیدی گناهان
و کارها را ست پس بدرستی که تو نسبت کنی آنها را بسوی نفس خود نسبت کنی نفس بسوی تم و بی ادبی تو است
کنی او را پس نفس سزاوارتر است بآن زیرا که بدرستی که او جای باش هر بدی است و امر کننده است بهر بدی
و کار خست اگر چه هست خدا پدید کننده تو را و جو کسب تو کی گسب کننده و دوست پدید کننده چنانکه گفته است بعضی
علماء بخدای آید فعل تو و چاره نیست از تو بچو قول پیغمبر علیه السلام اعلموا و قدر و احوال و عمل کنید تقرب بخود
بر وجه صواب راستی پس هر یک آسان گردانیده شده است برای عملی که پیدا کرده شده است برای آن
مقتضای حقیقت و حکیم فرمود خدای تعالی نیستی ازین که یا میدستی یا مردی پس اگر هستی
مید پس تو باردار گردانیده شده و بسیار بار بار دانه که بریداری بارگران و سخت از پر که بدستی که
تو طالبی و هر طالب شقت انداخته شده است بروی و هیچ کشیده تا آنکه برسد بسوی مطلوب و غیر ذری
یابد مجرب خود و در یاد قصد خود را نمی سزد که بگریزی از بلا نیکی فرود می آید بر تو در ذات و مال و اولاد و فرزندان
تا آنکه فرو گرفته شود از تو بار بار و در شود از تو گدازنها و برداشته شود از تو در دها و زائل کرده از تو رنج
و خوار داشتن پس نگاه داشته شوی از همه فرومایگیها و میباید و چو کما و استسئیهها و بسیار بار آورده و متعلق
شدن بسوی خلق و آفریدگان پس در آورده شوی در گروه محبوبان که باز نعمت داشته شده اند و خواسته
شده گان در گاه اند و اگر هستی مرد پس هر آنکه نعمت مکن حق را عز و جل در فرود فرستادن ببار تو نیست و شک
مکن هرگز در مرتبه و قدر خود بر خدا زیرا که بدستی که خدا در بلا می اندازد ترا یا برساند ترا بجایی که مردان این اه
میرسند و بلند گردانند مرتبه اولیا و ابدال آید دوست و اری که خداوند انداخته شود و مرتبه تو از مرتبههای ایشان
و پایه تو از پایههای ایشان و اینکه باشد خلعت تو و نورهای تو و نعمت تو و کمال آنچه مردان را است پس
اگر خیزند شوی تو بپستی مرتبه پس حق تعالی را صنی نمیشود برای تو بآن گفته است خدای تعالی **والله**
يعلم و انتم لا تعلمون خدا میداند و شما نمیدانید را ضعیف میکنند برای تو آنچه عظم و بهتر و بلندتر و نیک تر است

و تو ابا داری ازان پس اگر بگوئی تو چگونه درست آید مبتلا گردانیدن مراد با این تقسیم و بیان که کردی
 با وجودیکه مبتلا گردانیدن نیست مگر برای محب و بنابر نعمت داشته نیست مگر محبوب گفته میشود
 در جواب ذکر کردیم اولاً غالب تر از حکایت کردیم ثانیاً آنچه نادر و ممکن است هیچ خلاف نیست و آنکه
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود بهتر محبوبان حق و بود سخت ترین مردم از روی بلا تحقیق گفته است لقد
 اخفیت فی الله فلا یخاف احد و لقد اودیت فی الله ماله و فاحد تحقیق تر رسانیده شدم در
 دین خدا آنچه ترسانیده نشده است هیچ یک و تحقیق آزار داده شدم در دین خدا آنچه اندک کرده نشده است
 هیچ یک و فرمود لقد آتی علی ثلاثون سنه و لیلة و مالنا طعام الا شئ یوازیه ابطال لال
 بدرستی که آمده بر من سی روز و شب و نبود مایان را خوراک مگر چیزی که میپوشد آنرا بطل لال و تحقیق
 گفته است انما عاشوا لانبیاء الله الناس بلا عثم الا مثل الا مثل مگر پیغمبران سخت ترین
 مردم ام از وی بلا پیغمبر موافق مرتبه و نیز گفته است اما احقر فکم بالله و الله که من خوفنا من
 عارف ترین شما ام بخدا و سخت ترین شما ام از خدا از وی ترس پس چگونه مبتلا کرده میشود و محبوب
 و ترسانیده میشود آنکه بنابر نعمت پرورده شده است و مراد است و نیست آن ابتلا مگر از جهت
 آنچه ذکر کردیم و اشاره کردیم بآن از رسیدن به مرتبه های بلند در بهشت زیرا که بدرستی که مرتبه های بلند
 برافراشته نمیشود و بلند گردانیده نمیشود مگر بعملای که در دنیا کرده اند دنیا گشت را آخرت است و عملهای
 پیغمبران و اولیا بعد گذاردن امر را و باز ماندن از دنیا با شکایاتی و خوشنودی و موافقت نمودن است
 و حالت بلا بعد از آن کشاده میشود و از ایشان بلا و پیوسته گردانیده میشوند نعمت و فضل نماز تا رسیدن به نگاه حق
 مقصود است و دو دو هم - فرمود رضی الله عنه آن کسانی که درمی آیند بازار باران از این عباد
 و در وقت برآمدن ایشان بسوی گذاردن امرهای خدا از نماز جمعه و جماعت های نماز و برای و اگر در آن
 حاجتها که عارض میگردد و ایشان را در بازارها بر چند گونه اند بعضی از ایشان کسی است که چون می آید
 بازار را رومی بیند در وی گوناگون شهوتها و لذتها بیند میشود بآن وی آویزد آن شهوات بدل می
 پس رفتن می آید و میگردد آن سبب پاکش و سبب گذشتن دین وی و عبادت دی و سبب

باز گشت وی بسوی موافقت طبع و پیروی کردن هوای او را مگر آنکه در یابد او را خدا بمراتبی
 و نگاهداشتن خود و صابر گردانیدن او را از ان شهوات پس سلامت مینماید و بعضی از ایشان کسی است
 که چون به بیند اینها را باز میگردد بسوی عقل خود و دین خود و زور صبر میکند و تکلیف نمیکند وی آشنا بخشی
 آنگاه آشتن شهوات را پس آنکس همچو مرد جهاد کننده است یاری میدهد خدای تعالی بر نفس وی
 و طبع وی و هوای وی و شهوت وی وی نویسد برای او ثواب بسیار در آخرت چنانچه آمده است در
 بعضی حدیثها از پیغمبر علیه السلام اند قال لکیتب للمؤمن بترک کل شهوة عند العجز او عند القدرة
 علیها سبعون حسنة برشتیکه آنحضرت فرموده است نوشته میشود و مرسله از آنگاه آشتن بر شهوات
 نفس نرود و ماندگی باز نماند و وی بران هفتاد نیکی یا بعبارتی که فرموده است و بعضی از ایشان
 کس است که میگردد آن شهوات و آینه نش میکند بآن و حاصل می کند بفضل نعمت خدا که نزد
 اوست از فراخی دنیا و مال و ثمر میکند خدا را بران شهوات و بعضی از ایشان کسی است که نمی بیند
 شهوات را و شعور نمیدارد از ان پس آنکس باینهاست از هر چه بجز خداست پس نمی بیند جز او را
 و کس است از هر چه جز اوست پس نمی شنود از خبر وی نزد آنکس شغلی است از نظر کردن بسوی غیر محبوب
 و از خواستن جز او پس وی در دوری است از چیزیکه عالم دران است پس چون به بیند آنرا و حال آنکه
 تحقیق در آمده است بازار را پس پیروی او را از آنچه دیده است در بازار میگوید ندیده ام چیزی را
 آری تحقیق ندیده است آن چیز را را لیکن دیده است آنها را بچشم سر خود و بچشم دل خود نگاه کرده است
 بآن نگاه ناگهانی نه نگاه میل دیدن صورت نه دیدن معنی دیدن ظاهر ندیدن باطن پس بظاهر خود
 می بیند بسوی چیزیکه در بازار است و بدل خود بسوی صانع پروردگار خود گوی بسوی جلال او گوی بسوی
 جمال او و بعضی از ایشان کسی است که چون در آید بازار را بر میگردد و دل او بخدا از روی مهر با لکی مایل
 بازار را پس باز میدارد و مهربانی مایشان را از نگاه کردن بسوی چیزیکه مایشان را و در پیش ایشان است
 پس آن کس از زمان در آمدن تا زمان بر آمدن وی در دعا کردن است و متفکر کردن در خواستگاه
 اهل بازار را و در شفقت کردن و مهربانی نمودن مایشان را پس دل این مرد سوزنده است بر ایشان

و برای ایشان چشمی اشک ریزنده است از جهت ایشان و زبان وی در شایسته ستودن
 مرخدا می را بسبب عطا کردن حق همه بازاری از نعمتها و فضلهائی بود پس این شخص نامیده میشود
 شهنشهر پادشاهان و اگر خواهی نام کن این مرد را عارف و بدل زاهد و عالم از روی معاینه
 و دست پرست و مستحضر باشد و محبوب و مراد نائب در زمین پادشاهان خدا و میانجی میان حق
 و خلق و مجتهد و هادی و مهدی و مرشد و پیمانی پس این شخص گوگرد سرخ است و بضیعه یحقیق است
 رضای خدا و جنتها بروی پاد و پیر مسلمانیکه طالب است مرخدا را و رسیده است به نهایت مقام
 مقال که هر وقت او سوم - فرمود رضی الله عنه گاهی مطلع میگردد اندخدا می تعالی الی خود را
 بر عیبهای شخص دیگر و بر دروغ گوئی او و دعوی او و بر شرک خفی وی در افعال و احوال او و بر باطن او
 و نیت او پس غیرت میکند این فی از جهت پروردگار خود و پیغمبر او و دین او پس سخت میگردد خشم
 ولی در باطنش پست در ظاهر و بینی چگونگی دعوی کرده شود تنزیهی را با وجود بیاری و در دهای
 درونی و بیرونی و چگونگی دعوی کرده شود توحید با وجود شرک و کفر است و در اندازنده از جناب
 خداوند این صفت دشمن خدا است که شیطان لعین است و صفت منافقان که به حقین حکم
 کرده شده است برای ایشان باین اخترن در پایان تر از دوزخ و همیشه بودن در آن پس روان
 میگردد بر زبان آن ولی ذکر عیبهای آن مدعی کارهای بلند و غایت بی شرفی او و بر عوامی او
 و دعوی کردن او احوال صدیقان را و مزاحمت کردن او با وجود بقای نفس مرفانی شدگان و قدر
 خدا و فضل وی را و محبوبان را بر وجه غیرت کردن ولی برای خدا گاهی بر طریق منکر شدن مرا و او گاهی
 بطور پند دادن مرا و او گاهی بر طریق غلبه کردن بفعل خدا و اوده او و سختی چشم بران در دنگ و دروغ
 کرده شده است پس نسبت کرده میشود بسوی ولی خدا غیبت پس گفته میشود که آیا غیبت میکند
 ولی و حال آنکه او منع میکند از آن و آیا ذکر میکنند ولی کسی را که غائب است یا حاضر بعدیهائی که پیر
 نیست نزد خواص و عوام پس میگردد آن انکار بر ولی در حق منکران مشابه آنکه گفته است خدای تعالی
 انهم اکبر من نفعهم ما گناه شراب و قمار بزرگتر است از نفع آن هر دو در ظاهر حال انکار امر حق

بدست در باطن در خوش آوردن پروردگار است و اعتراض کردن است بر و پس میگردد حالت
 منکر حیرت پس میباشد واجب بر منکر در آن خاموش بودن و تسلیم نمودن است جستن تاویل مرآت
 در شرح و صورت رو بودن آن به اعتراض کردن بر پروردگار و بروی که طعن کننده است مرآت
 آن مدعی و دروغ او را او گاهی میگوید آن ذکر کردن و به سبب بر کردن او و توبه کردن او از آن
 و باز گشتن او از جمل خود و حیرت خود پس میباشد یک مرتبه مروی را سبب نفع این مغرور که ملاک
 شونده است بغرور خود و سبکی خود خدای تعالی را بهمانی می کند کسی را می خواهد بسوی راه راست
 مقال بهفتاد و چهارم فرمود رضی الله عنه نخست نظر کردن عاقل در وصف ذات خود است
 بعد از آن در جمیع مخلوقات نوید شدگان پس دلیل میگیرد و بسبب این بر وجود آفریدگار و نوید
 آرنده ایشان زیرا که در پیشینه دلالت است بر پیشینه و در وجود و مقدر است که استوارانند نشان
 بر فاعل حکیم زیرا که بدستیکه همه چیز موجود است با و معنی اینست آنچه نقل کرده شده از عبد الله
 ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر قول خدای تعالی و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض
 جمیعاً منه را کرده است خدا برای شما هر چه در آسمانهاست و چه در زمین است
 از خود پس گفته است ابن عباس در هر چیز نامی است از نامهای خدا و نام هر شئی اثریست از نام
 وی تعالی پس هستی تو مگر میان اسمای او و صفات او و افعال او پوشیده در قدرت و پیدار
 حکمت وی ظاهر است حق تعالی بصفات خود و باطن است بذات خود پوشیده ذات خود را بصفت
 و پوشیده است صفات را بافعال و گشاده است علم را با داده و پدید گردانیداراده را بحركات
 و پنهان کرد و کار خود را و کار کردن را پدید گردانید و صفت را با داده خود وی تعالی باطن است
 در غیب خود و ظاهر است در حکمت و قدرت خود نیست مانند او هیچ چیز و اوست شنوا و بینا
 و تحقیق ظاهر کرده است ابن عباس درین کلام از اسرار معرفت آنچه ظاهر نکرد و مگر از سبب که
 در وی دل روشن است نشان ابن عباس برداشتن دست عصمت حضرت صلی الله علیه و سلم
 است بدعا که فرمود اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل آله فقیه گران او را در دین

و بداند آن اورا تاویل عطا کند ما را خدای تعالی برکتشای این قوم را و بر انگیزد ما را در گروه ایشان
مقاله هفتم و در پنجم فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا بتقوی کردن خدا و طاعتش
 و سلامتی سینه و جوامدی نفس و تازه روحی و در با خشن چیزیکه شان او عطا کردن است باز داشتن
 آنرا را و برداشتن آنرا را و در ویشی را و نگا برداشتن حرمت پیران و نیک نه گانی بابرادران اندر
 کردن مخرجوان را و گذشتن خصوصت و نفعا و لازم گرفتن ایشان و برگردانیدن از ذخیره کردن
 مال و گذشتن صحبت کسیکه نیست در گروه طالبان حق و یاری کردن در کار دین و دنیا حقیقت
 فقر است که محتاج نشوی بسوی کسیکه آن مانند است و حقیقت تو نگری آنست که بے نیاز
 شوی ازین که او مانند است و تصوف گرفته شده است از گفتگوی علم یکن گرفته شده است
 از گرسنگی و بریدن چیزها نیکه الفت گرفته شده است و نیک پنداشته شده و ابتدا مکن فقیر را بعلم
 ابتدا مکن او را نه می زیرا که علم در وحشت می اندازد او را و نرمی کردن آنس می آورد او را تصوف
 بنا کرده شده است بر مبحث فصاحت سخاوته که بر ایمیم را بود رخصا که اسحاق را بود و صبر که
 ایوب را است و آشاده و مناجات که ذکر یار است و غربت و تنهایی که یحیی را است و خرقه پوشی
 که موسی را است و شیاجی که عیسی را است و در ویشی که محمد را بود صلی الله علیه و علیه و سلم
مقاله هفتم و در ششم فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا اینکه صحبت داری تو نگری آن
 بعزت و بزرگی نمودن و در ویشان را بخواری نمودن و رام شدن و بر تو باد بخواری نمودن
 و خالص شدن از دنیا و آن همیشه دیدن خالق است و تمت مکن خدا را در اسباب مسکینی آری بسو
 خدا در همه احوال مضاعف مکن حق برادر خود را از رحمت اعتماد کردن بر آنچه میان تو و اوست از دوستی
 و بر تو باد صحبت کردن با فقرا بفرقتی و ادب نیک جوامدی نمودن و بمیران نفس خود را تا آنکه
 زنده شود و نزدیکترین مردم از خدای تعالی فراخ ترین مردم است از روی خلق و بهترین علما
 نگا برداشتن باطن است از انقیات کردن بسوی چیزیکه جز اوست و بر تو باد نصیحت کردن
 بر عایت حق نمودن و صبر کردن پس است ترا صحبت فقیری و خدمت کردن ولی و فقیر آنکس است

که غنا بخوید هیچ چیز جز خدا و حمله کردن بر کسیکه فرد دست و بر کسیکه بالاتر از دست شوخی و بشیری
 است و بر کسیکه آن مانند دست بر خلقی است فقر و تصوف همه کوشش است میان کوشش را
 هیچ چیز از منزل توفیق و هدایای تعالی مارا و شمارای دوست من بر تو باد بدو کردن خدا در همه
 حال زیرا که آن مریخی را جامع است و بر تو باد چنگ زدن بصد خدا زیرا که این زیانها را دور
 کننده است و بر تو باد بساختگی کردن از برای پیش آمدن بر جایهای قضا زیرا که قضا واقع
 شدنی است و بدانکه تو پرسیده شوی روز قیامت از حرکات و سکنات خود پس مشغول باش
 بچیزیکه آن بهتر باشد در وقت و در دور از خود را از فضول کارهای اعضا و بر تو باد بفرمانبرداری
 کردن خدا و رسول و و کسیکه والی گردانیده است خدای تعالی او را و ادا کن بسوی او حق او را و با حجت
 مکن او را با پنجه واجب است بروی و دعا کن در حال والی را که بر تو باد به نیک گمانی با مسلمانان و نیک
 کردن نیت بایشان و سعی کردن در میان ایشان در هر نیکی و شب نیک در حال آنکه هیچ یک را در دل
 تو بدی باشد و نه کینه و نه دشمنی و دعای نیک کنی هر کس را که ستم کرده است بر تو و نگاهبان باش خدا
 را و بر تو باد بخوردن حلال و سوال کردن از اهل علم بخدا در آنچه نمیدانی و بر تو باد بجای کردن از خدا
 و بگردان صحبت خود را با خدا و حضوری با او و صحبت دار هر کس را که جز خدا است بلا حفظ صحبت خدا
 و صدقه کن هر بامداد ببال منال خود و چون شبانگاه کنی پس بگذار نماز جنازه بر هر مسلمانی که
 مرده است از مسلمانان درین روز و چون بگذاری نماز مغرب را پس بگذار نماز استخاره و بگو
 در بامداد و شبانگاه هفت بار اللهم اجعلنا من التار و محاطت کن بر خواندن اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ
 الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم تا آخر سوره شمس
 خدای تعالی توفیق دهنده و یاری بخشنده است زیرا که نیست حول و نه قوت مگر بخدای بزرگ
 مهتاله هفتاد و هفتم - فرمود ضی الله عنه باش با خدا گویا که نیست خلق موجود پس
 چون باشی با خدایی وجود خلق بسیاری خدا و از همه فانی میشوی و چون باشی با خلق بی نفس
 عدل میکنی و استقامت می ورزی بر حق و از عاقبت بد سلامت می مانی بگذار همه ابر و در خلوت

و در آنی در خلوت تنها تا به بینی انس نرسند خود را در خلوت خود بچشم باطن خود و مشاهده کنی
 چیزه را که در ای اعیان است و دور گردد نفس بیاید بجای او امر خداوند یکی اولین بین هنگام
 نادانی تو علم است و دوری تو نزدیکی است و خاموشی تو یا دست و وحشت تو انس است ای شخص
 نیست در مقام عبودیت مگر خلق و خالق پس اگر برگزینی خالق را پس بگو مخلوقا که بهر تنبیه
 ایشان دشمن اندم اگر پروردگار عالمیان پستتر گفت رضی الله عنه کسیکه بچشم این کار را بشناسد
 آنرا پس گفته شد مرا حضرت را کسیکه غالب آید بروی تلخی صفرای او چگونه دریا به شیرینی ذوق
 را پس فرمود کار کند در دور کردن شهواتها از جانب خود بقصد تکلف مسلمان چون کردار نیک
 کند بر پیگرد نفس او قلب پستتر میگردد و قلب او سر پستتر میگردد و سر از حلاله بجای پستتر میگردد و فنا
 پس میشود و فنا وجود پستتر فرمود و نشان می گنجاند ایشان را بر روی مود فنا معدوم گردانیدن
 خلایق است و بر شستن طبع شست بسوی طبع ملائکه پستتر فانی شدن است از طبع ملائکه پستتر
 پیوستن است بر آن نخست درین هنگام آب می دهد ترا پروردگار تو چندانکه میخواهد آب هر ترا و میرد باند
 در تو آنچه میرد باند اگر میخواهی این را پس بر تو باد و مسلمان شدن پستتر تسلیم شدن بقضا پستتر انا بودن
 بخدا پستتر شناسا گشتن با و پستتر وجود حق یافتن چون باشد وجود تو مرحق را باشد همه چیز مر
 او را زهد کار یک ساعت است و پر پیزگاری کار دو ساعت است معرفت کار همیشه است
 مفت اله هفتاد و هشتتم - فرمود رضی الله عنه مر خداوندان مجاهده و محاسبه او صاحبان غم
 را ده نصیحت است که در خود ساخته اند آنرا پس چون بر پا دارند آنها را و استوار گردانند آنها را حکم
 خدا بر سرند بجای بزرگ اول آنست که سوگند نخورد بنده بخدا را و است زور و غلبه و نه سهریر که چون
 استوار گردانند بنده آنرا از نفس خود و عادت گردانان خود را بر سیدار او را این عادت بسوی گدازیدن
 سوگند را بخلقت و بقصد پس چون عادت کرد آنرا میکشاید خدای تعالی برای او دری از نورهای خود
 شناسد سود آنرا در دل خود و بلند می او را در درجه خود و توانائی را در قصد خود و صبر خود و ستودگی نزد
 برادران و بزرگی نزد همسایگان تا آنکه اقتدا کنند بوی کسیکه می شناسد او را و میرسد او را کسیکه

می بیند او را دوم آنست که پسرین کند دروغ گفتن را بهر زلی و جید زیرا که چون چنین کند و استقامت کند
 آنرا از نفس خود و عادت کند آنرا زبان خود را کشاده گرداند خدای تعالی باین سینه او را روشن گرداند
 آن علم او را گویا که نمی شناسد دروغ را و چون بشنود آنرا از دیگری حسیب گیرد آنرا بروی سر نشاند
 آن دروغ گویا بسبب آن در دل خود و اگر دعا کند مر او را بدور شدن این صفت باشد مر او را
 ثواب سوم آنست که پسرین و از اینکه وعده کند کسی را که چیزی دهد پس خلاف کند آنرا یا بگذارد
 وعده کردن را البته زیرا که این قوی ترست مکر او را میانه رونده ترست او را زیرا که خلاف
 وعده گوی از دروغ است پس چون بکند آنرا کشاده میشود برای او در سخا و پایه حیاء داده شود او را
 دوستی در صداقان و بلندی مرتبه نزد خدا چهارم آنست پسرین و اینکه لعنت کند چیزی را
 از خلق یا بر بنیاد مقدار ذره پس بالای آن زیرا که این خصیلت از خوبیهای نیکان صدیقان
 است و مرا نکس اعاقت کار نیکو است در نگاهداشتن خدا او را در دنیا یا چیزی که ذخیره میکند
 او را نزد خود از درجهای و میریاند او را از جاهای انداختن که در آن هلاک شود و سلامت میدارد او را
 از خلق و روزی میکند او را مهربانی بر بندگان و نزدیکی از وی تعالی پیغم آنست که پسرین و اینکه
 دعای بد کند بر کسی از خلق اگر چه ستم کرده باشد او را پس قطع رحم نکند او را بر زبان خود و سکا فات
 نکند او با فعال او بردارد آنرا برای خدا و سکا فات نکند او را بگفتار و کردار او زیرا که این صفت
 بر میدارد صاحبش را بدرجهای بلند و قتی که نگاهدارد خدا را باین صفت می یابد مرتبه بزرگ دنیا
 و آخرت و دوستی و محبت در پذیرفتن خلق همه از نزدیک دور و قبول شدن دعاها و بلندی قدر و رتبه
 و از جندی در دلهای مسلمانان ششم آنست که جزم نکند بر هیچ یکی از خلق از اهل قبله بشر که نیکو و بد باشد
 زیرا که بد رستی که این نزدیک ترست برست و بلند ترست در درجه و این تاهی سنت است و دور ترست از دامن
 در علم خدا بکفرش و دور ترست از دشمن دشمن خدا و نزدیک ترست بسوی رضای خدای تعالی و رحمت
 وی پس بد رستی این دری بلند بزرگ است نزد خدای تعالی نتیجه بد رسته را مهربانی کردن خلق
 همه به تقیم آنکه پسرین کند نظر کردن را بر چیزهای گناهان در بیرون و درون و باز دار و از آن اعضا را

زیرا که بدستیکه نظر کردن از شتاب ترین عملهاست از وی ثواب در دل و اعضا درین جهان
 با آنچه فی هند خدای تعالی برای وی از نیکی آخرت سوال میکنم خدا را که منت نهد بر ما همه عمل کردن
 باین خصلتها و بیرون آوردن شهواتهای ما را از دلهای ما به شتم آنست که پر سیز کند از نیکی که بر داند بر هیچ
 یکی از مردم از خود باری انداخته نه بزرگ بلکه بر دارد بار خود را از همه مردم از آنچه نیازمند است بآن و از آنچه
 به نیاز است از آن زیرا که این تمامی عزت عبادت کنندگان است و شرف پر سیز گاران است باین
 عمل قوی میشود و دیگر که امر مشهور و ناهنجار باشد و میباشند خلق نزد وی همه در یک مرتبه پس چون باشد
 کسی همچنین می برد او را خدای تعالی بسوی به نیازی و یقین و استواری دشمن بخدا و بلند
 گردد اندک کسی را بهوای نفس خود باشد خلق نزد او در حق گفتن برابر و جزم کند
 باینکه این سبب عزت مسلمانان و شرف پر سیز گاران است و این نزدیک
 ترین درستی است برای اخلاص نهم نیست اینکه می سرزد مرا و را
 که بر دلمع خود را از آدمیان و در طبع نیست از نفس خود را در آنچه
 در دستهای ایشان است پس بدستیکه این عزت بزرگ تر است
 و تو نگری خالص است و پادشاهی بزرگ است و نازیدن بزرگ و یقین
 صافی و توکل شافی و هوید است و این درستی است از درهای اعتماد
 بر خدا و درستی است از درهای زهد و بوی گرفت میشود پر سیز گاری
 و کامل میگردد عبادت وی و این از نشانههای کسانی است که بندگان اند بسوی خدا هم تو واضع است
 زیرا که بدستیکه تو واضع بر او نوشته میشود محل عابد و بلند میگردد و مرتبه او و کامل میشود عزت و بلندی
 نزد خدا و نزد خلق و قادر میگردد بر چیزیکه میخواهد از کار دنیا و آخرت و این خصلت اصل همه طاعتها
 است و شایسته آنها و کمال آنها و باین در میاید بنده منزلتهای صالحان را که خوشنودانما خدا در
 حال خوشی و ناخوشی و این کمال تقوی است و تو واضع آنست که ملاقات نکند بنده هیچ یک از مردم

و نگویید نزدیک است که باشد آنکس نزد خدا بهتر از من و بلند تر از روی درجه پس اگر باشد خرد بگوید
این شخص گناه نکرده است خدا را و من بتحقیق گناه کرده ام پس شک نیست که او بهتر است از من
و اگر باشد بزرگ بگوید این عبادت کرده است خدا را پیش از من و اگر باشد عالم بگوید آن را
داده شده است چیزی که نرسیده ام من بآن و یافته است چیزی که نیافته ام من و دانسته است
چیزی را که ندانسته ام من وی عمل میکند با علم و اگر باشد جاهل بگوید این گناه کرده است خدا را بنادانی
و من گناه کرده ام او را بعلم و نمیدانم بجهل و خائمه من شود و بجهل خائمه وی شود و اگر باشد کافر بگوید که
نمیدانم نزدیک باشد که مسلمان شود وی پس ختم کرده شود مرا و را بعمل نیک نزدیک است که کافر
شوم پس ختم کرده شود مرا بعمل بد و این باب مهربانی کردن است و رسیدن و سزاوارترین چیز است
که صحبت داشته شود با وی و آخرین چیزی که باقی ماند بر بندگان پس چون باشد بنده برین
صفت سلامت دارد او را خدا از حاد و قسا و برساند او را بمنزله صحبت کردن مر خدا را و باشد از
برگزیدگان خدای مهربان و دوستان وی باشد از دشمنان شیطان لعنة الله که دشمن خدا است
و آن در رحمت است و با وجود این میباشد که بتحقیق قطع کرده است در کبیر را و بسیار مناسب است بحسب را
و ترک کرده است بزرگی را در نفس خود در دین و دنیا و آخرت و آن مغر عبادت است نهایت بزرگی
زاهدان است و علامت عبادت کنندگان است پس نیست هیچ چیز فاضل تر از آن و با وجود آن
ببرد زبان خود را از ذکر اهل علم بیدی و آنچه بی معنی است پس تمام نمی پذیرد و هیچ عمل گرگان بهیرون آرد
کینه را و کبر را و در گذشتن از حد را از دل خود در همه احوال خود و باشد زبان او در ظاهر و نهان برابر نیکی
و خواهش او در نهان و آشکارا یک و سخن او چنین و خلق نزد او در نصیحت برابر و نباشد از مصلحت
و حال آنکه یاد میکند کسی را که از خلق خدا بیدی یا سرزنش میکند کسی را در کارهای یادوست دارد
که ذکر کرده شود نزد وی کسی بیدی یا خوش حال شود دل او اگر ذکر کرده شود کسی نزد او بیدی این صحبت
سبب آفت تابان و ملاکی متعبدان و زاهدان است مگر کسی که یاری داده است او را خدا بر گناهانش بانی دل او بر خست
مفت اله مفتا و و نهم چون بیارشد وی رضی الله عنه به بیمار سیکه و خات کرد و ان گفت

مرا و را پس از عید الوهاب که وصیت کن مرا ای سید من بچیزیکه عمل کنم بران بعد تو پس فرمود بر تو با
 بتقوی کردن خدا و بیم دار کس را جز خدا و امید دار کس را جز خدا بسیار حاجتهای را بسوی خدا
 و اعتماد کن مگر بر و بگو حاجتت را به از و دستواری دارد هیچ یک جز خدا لازم گیر توحید که اتفاق هست
مقام هشتم - فرمود رضی الله عنه چون درست شود دل با خدا خالی نمی شود
 از ان هیچ چیز بیرون نهد و از ان هیچ و فرمود من مغرام بی پوست و فرمود در فرزندان خود را
 و ورشوند از گردن پس بدستیکه من باشم ام در ظاهر و باغیر شمام بیاطن و فرمود بتحقیق حاضر شوند
 نزد من چیز شمام در پس فراخ کنید جای بر ایشان و آداب و رزید با ایشان اینجا مرانی و نجاش
 بزرگ است و تنگ نسا نزد ایشان جای را و بسیار میفرمود و علیکم السلام و رحمه الله بکانه
 بسیار از خدای مرا و شمار او تو به قبول کند خدای من و بر شما در آید بنام خدا و چالیکه پرورد کننده
 هستی گفت این رو سلام یک روز و یک شب و فرمود ای شما من باک ندارم بچیز نه هیچ
 فرشته و نه فرشته مرگ ای ملک الموت عطا کرد ما را کسیکه میکرد کار ما را بر خود جز تو و او از او از
 بزرگ و این در روزی بود که وفات کرد در شبانگاه آن بدستیکه بود رضی الله عنه که بر میداشت
 هر دو دست خود را و دراز میکرد هر دو دست خود را و میگفت علیکم السلام و رحمه الله و بکانه
 تو به کنید بیاطن خود را و آید در صفت اینک می آیم بسوی شما و بود که میفرمود و نرمی کنید بعد از ان
 آما و را حق و مستی موت و فرمود میان من و میان شما و میان خلق همه دوری است پیچ دوری میان
 آسمان و زمین پس قیاس نکنید مرا هیچ یک و قیاس نکنید من هیچ یک پیتر سوال کرد او از فرزندان
 عبدالعزیز از دردی و حال وی پس فرمود پیر سید مرا هیچ یک از چیز من میگردد در علم خدا
 و فرمود حال آنکه پرسید او را و او عبدالعزیز از بیماری او بدستیکه بیماری من نمیدانم او را کس و نمی دانم
 هیچ یک نه آدمی و نه پری و نه فرشته شکسته نمیشود علم خدا حکم و تعالی حکم متغیر میشود و علم متغیر نمیکرد
 و حکم منسوخ میشود و علم منسوخ نمیشود و می کند خدا آنچه میخواهد و ثابت میدارد آنچه میخواهد و نردا و ست
 اصل کتاب پرسید و نمیشود و می تعالی از آنچه میکنند و ایشان پرسید و نمیشوند پرسید او را پس از عید الوهاب

چه چیز در ناک میکند ترا از تن مبارک تو فرمود همه اعضای من در میدانم هر اگر دل من پس نیست
 بدل در وی و وی درست است با خدا پستتر آمد او را موت پس بود که میگفت استعذت
 بلاله الا الله سبحانه و تعالی والحق الذي لا يخشى الموت سبحان من تعزى
 بالقدره و تحضر العباد بالموت لا اله الا الله محمد رسول الله گفت پیرا موسی
 که وی فرمود رضی الله عنه تعزى را و او را که در این لفظ را از زبان وی درست پس همیشه تکرار میکرد
 این را تا و قنیه گفت تعزى را و او را که در این آواز خود را و سخت کرد او را بوی تا آنکه درست شد
 از زبان وی پستتر گفت الله الله الله پستتر نهان شد او را و حال آنکه زبان او چسبیده بود
 بهام خلوت پستتر پیران آمد جان بزرگ او رضوان الله علیه قل تعزى آنکه در احوال
 شیخ الانام هادی خاص و عام قدوة المحققین امام العارفين قطب الاقطاب جهان و فرد الاقطاب
 زمان حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی شیخ ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه آورده اند
 که وقتی بود که در مجلس شریف چهار صد کس دوات و قلم گرفته می نشستند و سخنان مبارک
 می نوشتند گاهی از استماع کلام مؤثر آن حضرت مردمان جان بحق تسلیم می نمودند و جنازه پاکیشان
 از مجلس برداشته می بردند چون از دحام مردمان بسیاری شد و ضمای خانقاه گنجایش ایشان
 نمیکرد و در مصلای عمید می نشستند و ضلالت برای شنیدن کلام مبارک جمع میشدند وقتی بود که
 که قریب هفتاد و هزار کس جمع میشدند ملائکه و جنیان و ابدالان برای استماع حاضر می شدند
 از جمله شیخ الانام شرف الدین ابو محمد که کنیت مبارکش ابو محمد عبد الرحمن عیسی است سخنان مبارک الله
 خود را جمع فرموده کتابی ساختند مسمی به فتوح الغیب چونکه کتاب مذکور در حق طالبان صادق و
 سالکان راه خالق بغایت مفید و نافع و کیمیا است بلکه از عمل کردن بران طالبان بدرجه کمال و لیا
 می رسند حضرت قدوة العارفين و امام المحققين صاحب مرخا و مرشد طریق هدی حضرت والدی
 قبله گاهی شاه محمد کاظم قلندر مد ظله الله تعالی بسیار دوست میداشتند و کلام پیران پیر آن حضرت بهم
 بود لهذا اکثر در مجلس شریف خود ذکر همین کتاب دوست میداشتند چنانچه راقم حروف در حضور

میخوانم و بعضی طالبان حق که در خدمت حضرت تربیت می شدند مثل شاه عاشق الله و غیره نیز چون آنرا دوست میداشتند استدعای ترجمه فارسی آن نمودند بسبب آنکه از مطالعه عبارت عربی و شرح فارسی آن که طویل بود قاصر بودند حضرت والدی مد ظله العالی بجهت ایشان باین اقم فرمودند که شما ترجمه فارسی این کتاب مبارک بنویسید به نحوی که محض ترجمه باشد بیه تفسیر پس بموجب فرموده ترجمه آن نوزدهم بے زیادتی لفظ در آن تا آنکه حدود صلوٰۃ حضرت محبوب ربانی را نیز ترجمه کرده شد تا بجای حدود صلوٰۃ این ترجمه شود مگر در محلی که زیاده کردن لفظ مناسب بود مرعبات فارسی را اندک زیاده نموده شد و این ترجمه را کتابی جداگانه بے عبارت متن ساخته شد و نامش نور الاریاء فی ترجمه فتوح الغیب نهاده شد و حق تعالی ما را و مطالعه کنندگان را عمل برین روزی کند بحسب مصلحت النبی الخ لا اله الا عباد

قد وقع الفراغ فی سنة الف

ومائتین وثمان من هجرة

النبوة صلی الله

علیه وآله

وسلم



قطعات تالیف طبع

از نتیجه فکر آسمان پیوند مرقع معانی را نقش بند چرخ افروز سخن بطرز نوی
منشی نورالدین احمد صاحب کفیی کاکاوردی

از حمایت علی ولی الله که بنا مش کمال نازان است	ترجمه کرده شد فتوح الغیب	کو تصنیف غوث وراثت
نکته آموز اهل عرفان است	عربی را بفارسی دیدم	در عبارت که سهل و آسان است
کیفیا سال طبع او گفت	نور لاریب رکن ایمان است	

و دیگر

طبع شد ناد در کتابه در سلوک	نور لاریبش جهان لاریب گفت
نور در منقوط سال عیسوی	ترجمه زیب فتوح الغیب گفت

شمع افروزی خامه نور بار سرآمد شعرای ذی وقار یوگار حضرت مصنف عالم بقدر والا کمر
منشی الرضی علی صاحب متخلص شرکاکوردی

بزم غم عرفان نور لاریب	عیان هر غوث عظم کی وراثت	صداد گاه کاکم سیه آئی	بین تابان جوهر علم حمایت
------------------------	--------------------------	-----------------------	--------------------------

لی نوازی قلم فصاحت قم قلم سخن شناسی را ناظم مولوی محمد عاصم المتخلص به قیس سلمه

خزده بادای سرفروشان در پیر میغان	باده نور بهت اندر ساغر مهر منیر	آنکه اندر جام فیض غوث عظم تافته
نی چو شمع دلگن بل فتابی در ضمیر	آنکه از مهر ولای عارف اسرار حق	حضرت شاه حمایت چون آینه سمنیر
اینگاه مدد رضای محفل شاه حبیب	شمع لا شرقی و غربی هم بشیر هم تذیر	باده نی بل نور عین نور جان است این کتاب
باده نی بل نوریزان بی شبیه بی نظیر	جلوه نوای است بین برکت تو نور ازل	قیس حشی نور لاریب از توح الغیب گیر

و دیگر

خزده ای خاصان علام الغیوب	غیب را اندر شهادت شد ظهور	کز فتوح الغیب غوث نامدار
---------------------------	---------------------------	--------------------------



رینخت هر سو کز اسرار سرور	سکشف شد بر قلندر سر خود	نور حق را دید در غیب حضور
نور را ریش به عالم تافت	ذره ذره مهر شد نزدیک دور	چهره بکشا قیس چون خورشید از چرخ
موسیان را بر فروز این شمع طور	بزم ما از وجیه آیز در روشن هست	پاک نوری نور و نور و نور

تقریظ منظومه

نغمه سخی طبع سر آفرین خاتم فصاحت انگین آبرو افزای معانی پرور می نوری محمد عالم قیصری

باده فردشی ز خرابات ما	دوش بر آمد عیالات ما	بوالعجبی ساقی فرخنده پی	لعل لبش روکش صد جام می
بهمچو نسیم مست خراش خشک	صبح خشک دارد و شام خشک	جمع کند خاطر افشوده را	زنده جاوید کند مرده را
باده کهن دارد و جامش نوری	ساقی رند و لقبش مع لوی	آن خلعت پیر میغان بقراب	آیت از نسخه ام الکتاب
قره عینین علی ولی	مولوی شاه حمایت علی	دل شدگان اگر حمایت کند	باده گلرنگ عنایت کن
ساغر بندی وز بند او می	قصه دامنش بکند جمله طی	آتش سیال چو طوفان نوح	آب حیات است برای نوح
غرق فنا هستی ز زبانیان	حق بمدد گاری طوفانیان	آنکه شنیده ز محمد خطاب	آیه منو تو آخر فتح باب
مرده و پس زنده جاوید شد	مه که فنا گشته چو خورشید شد	روز سیاهی که فنا شد شب	نور شد و صبح سرور و طرب
تم که در ارض شده نا پدید	گشت درخت و درخت باو مید	بنده که از بندگی خود رسید	زنده بخت گشت و بعزت رسید
بنده این باده شدن می نمود	کز بنده ستغنی و فانی کن	سکندرای می و ساقی شدم	طالب یک جرعه باقی شدم
گفتم از دو کای شرعی نسب	چشم کرم کن بمن تشنه لب	گفت خذ الکاسه و اشکر لک	ذالك فضل لک من دینا
رو خبری ده به خراباتیان	مفت بگیرند متاع گران	کاین قیج پاک شراب کن	میرسد از حضرت شاه زرم
سردستان و خراباتیان	مایه تسکین مناجاتیان	خضر طریقت برده صومعه	رند حقیقت بدر میک
کنز نهان سر عجب غیب	عین عیان حضرت شاه حبیب	آنکه هزاران برورش سرگون	منتظر یک نظر و فزون
چون بواز در نگاه کرم	خوش برانند ز وجود عدم	هر که ز جانش شده سرشت شاد	یا فته از خود همه نقد مراد
قیصری از ساغر او شاد باد	وز قدش میکده آباد باد	عکس شش هست که بینی بجام	شاه غیبی بود این دین اسلام

100